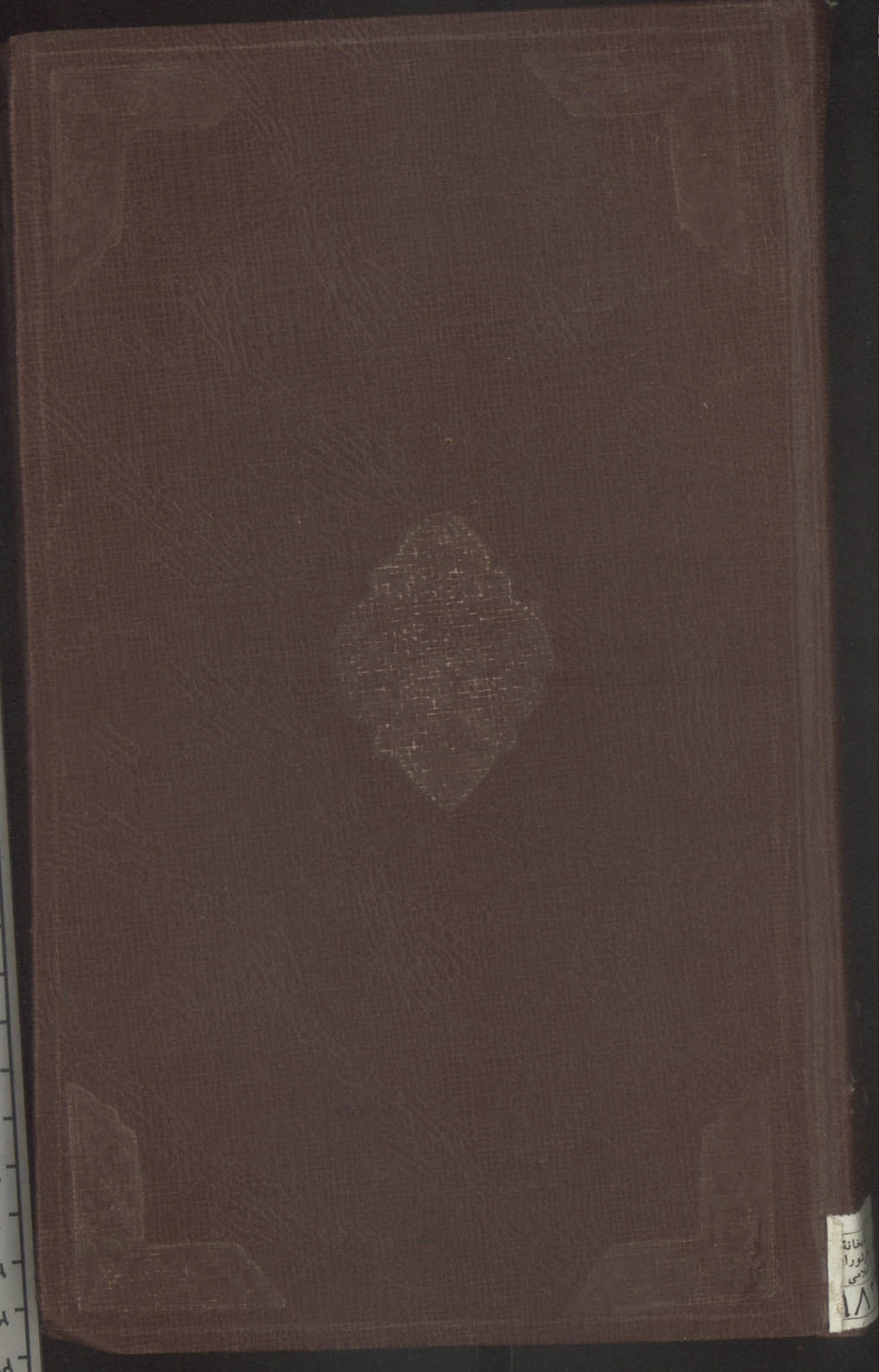
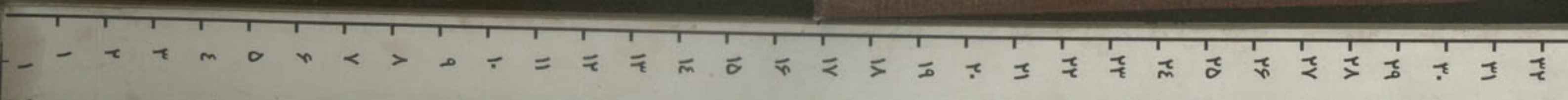






کتاب آداب الصحابه

این کتاب از مال خالص میر [illegible]

این کتاب از مال خالص [illegible] مغفور میر احمد

کاز بدکار رخت جهرت

خت حقیر فقیر خاک پای [illegible]

کاز بر کابیر

بابا جان

از مال این کتاب

هذا کتاب آداب صحبت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی زین من جزیل عطایه قلوب اولیائه بمحاسن
الاوصاف ومیامن الآداب والصلوة علی سیدنا محمد الذی بعثه
الله لیتمم مکارم الاخلاق وادبه باحسن تادیب فی کل باب والسلام
علی آله واصحابه المتادبین بآدابه ابد الآبدین اما بعد چنین گوید
فقیر متوسل باسباب خدمت درویشان و حقیر متوجه بآداب صحبت ایشان
علی بن الحسین الواعظ الکاشفی المدعو بالصفی ایده الله بالفیض الجلی واللطف
الخفی که نزد ارباب علم و عرفان روشن و مبرهن است و پیش اصحاب
ذوق و وجدان معانی و مبانی که کیمیای سعادت ابدی مصاحبت اخیار
است و تخم شقاوت سرمدی مخالطت اشرار چه هیچ چیز در نفوس بنی آدم بجز (؟) صحبت
تاثیر ندارد که صحبت و گونه صحبت آدمی که اشرف و الطف موجودات است
و تاثیر نباشد و حال آنکه در جمادات و نباتات و حیوانات که خسیس
و کثیف اند مقارنت و مصاحبت را تاثیر است چنانکه آب و هوا
بمقارنت زمینهای فاسد و جیفهای متعفن فاسد و متعفن شوند
و بمجاورت زمینهای صالح و ریاحین خوشبوی بکیفیت صلاح
و طیب متکیف گردند و چنانکه نباتات در زرع مصاحبت

و نباتات

است لیکن در علة وجوب جواب اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که
جهة وجوب آنست که هر یکی از آن دو کس که مبتدی بسلام اند پس بر هر دو
جواب سلام واجب شود و بعضی گفته اند که لفظ سلام صلاحیت آن دارد
که جواب شود پس اگر یک سلام بعد از دیگر واقع شود جواب میتواند بود
اما اگر دفعة واقع شود هیچ کدام جواب آن دیگر نشده باشد پس بر هر دو
جواب سلام واجب شود و امام نواوی رحمه الله فرموده که این دلیل
بصواب اقرب است ادب دوم سلام کردن است بصیغه که علمای دین
رضوان الله علیهم اجمعین مقرر کرده اند امام نواوی رحمه الله فرموده
که مستحب آنست که سلام کننده برین وجه سلام کند که السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته امام ابوالحسن ماوردی و امام ابوسعید متولی و غیر ایشان از علمای
اسلام رحمهم الله بر آن رفته اند که افضل و اولی است که بر صیغه سلام بعضی
الفاظ ماثوره بیفزاید بدلیل آن حدیث که در صحیح ابی داود و ترمذی و غیر ایشان
باسناد حسن از عمران بن الحصین رضوان الله علیهم اجمعین ثابت شده که گفت
مردی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آمد و گفت السلام علیکم آنحضرت جواب داد
و وی بنشست پس آنحضرت فرمود که ده یعنی این سلام کننده را ده حسنه
حاصل شد بعد از آن دیگری آمد و گفت السلام علیکم ورحمة الله آنحضرت جواب
داد و گفت که بیست بعد از آن دیگری آمد و گفت السلام علیکم ورحمة الله

یعنی این سلام کننده را بیست حسنه حاصل شد

م

یعنی ای سلام کننده اولی منه ... حاصل

وبرکاته انحضرت جواب داد وفرمود که سی وبروایت دیکر از معاذ بن انس رضی الله عنه

ثابت شده که بعد ازان یکی دیکر درآمد وکفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و

مغفرته انحضرت جواب داد وفرمود که چهل از مضمون این حدیث چنان معلوم

میشود که هرچند کسی در سلام وجای بیادرتو می افزاید موجب رفع درجاة و

مزید حسنات خواهد بود باید که سلام کننده لفظ سلام را معروف بلام کوید ولفظ علیکم را بضمیر جمع

واکرچه مسلم علیه واحد بود واکر سلام کننده السلام علیک کوید بی ضمیر جمع یا سلام علیکم کوید بی الف لام

تعریف [illegible] وبی ضمیر جمع سنت سلام حاصل میشود امام

واحدی رحمه الله کفته است که تو در تعریف وتنکیر سلام مختاری وامام نوادی رحمه الله فرموده

که السلام معروف بلام افضل واولی است واکر سلام کننده کسی را کوید وعلیکم السلام

بواو عطف نزد بعض علما این سلام نیست وباین صیغه سنت سلام حاصل نمیشود وبر

مسلم علیه جواب واجب نمیکردد ازبرای آنکه این صیغه صلاحیت ابتدا ندارد

ولیکن اکر کوید علیکم السلام بتقدیم لفظ علیکم بر السلام بی واو عطف امام واحدی رحمه

الله قطع کرده[2] این صیغه سلام است وجواب واجب میشود اکرچه لفظ معهود را

منقلب ساخته واکرچه در صحیح ترمذی وغیر آن باسانید صحیح ثابت شده که یکی از اصحاب که نام وی

جابر بن سلیم یا سلیم بن جابر بود رضی الله عنه کفت که نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدم

وکفتم علیک السلام یا رسول الله فرمود که علیک السلام مکوی که این تحیت مرده‌کان

محمول است[2] بر آنکه این عبارت سلام نیست ومختار علما آنست که ابتدا این صیغه مکروه است

[2] مراد آنست که احسن وافضل آن بود که بروجه معهود سلام کننده

لیکن اکر کسی برین وجه سلام کند بر مسلم علیه جواب واجب شود زیرا که این

صیغه سلام است او[illegible] بهم جواب سلام کفتی است بصیغه که علما

اسلام رحمهم الله قرار داده اند پوشیده نباشد که جواب سلام فرض

معین است اکر مسلم علیه یکی باشد وفرض کفایه است اکر جمعی باشند

پس یکی ازان جمع جواب دهد آن فرض از کردن همه ساقط شود

واکر هیچ کس جواب ندهند همه آثم وکناه کار باشند واکر همه جواب

دهند غایت فضیلت وکمال باشد اما اکر اجنبی جواب دهد صحیح

آن است که فرض از کردن دیکران ساقط نشود واکر کودکی از آن

جمع جواب دهد علما را دران اختلاف است بعضی کویند فرض

از کردن دیکران ساقط شود همچنانکه بانک نماز دادن کودک

از قبیل بالغان کافی است وبعضی دیکر کویند ساقط نشود زیرا که وی

اهل فرض نیست ومختار قول ثانی است ومستحب آنست که جواب

دهنده باین نوع جواب دهد که وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته

وباید که لفظ وعلیکم کوید هم بواو عطف وهم بضمیر جمع واکرچه سلام

کننده واحد بود واقل جواب آن است که وعلیکم السلام

کوید بواو عطف وضمیر جمع واکر علیکم السلام کوید بی واو عطف

یا وعلیک السلام کوید بی ضمیر جمع یا علیک السلام کوید بی واو عطف

وضمن جمع جواب حاصل است و مذهب صحیح مشهور این است و امام
شافعی و اصحاب وی رحمهم الله تعالی بری رفته اند لیکن امام ابو سعید
متولی رحمه الله جزم کرده است با آنکه در سلام بی واو عطف مجری
نیست و جواب حاصل نمی شود و این قول ضعیف است و مخالف
کتاب و سنت و مستحب آن است که بنا بر مضمون آیه کریمه
اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها مسلم علیه در جواب سلام چیزی
از دعا زیاده کند در کتاب ابن السنی باسناد ضعیف از انس بن
مالک رضی الله عنه مرویست که مردی از پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بگذاشت که ستوربان جمعی از اصحاب بود این گفت السلام علیک
یا رسول الله آنحضرت در جواب وی فرمود و علیک السلام و رحمة
الله و برکاته و مغفرته و رضوانه یکی از اصحاب گفت یا رسول الله
بری مرد جواب سلام دادی که بر هیچ کسی از اصحاب خود هم چنان جواب سلام نداده
بودی آنحضرت گفت که مانع نمی آید مرا ازین کار آنکه او مزدور
چندین مردم باشد و پوشیده نباشد که شرط وجوب آن است
که فی الفور جواب سلام باز دهد و اگر در آن تاخیر کند و بعد از آن
جواب گوید فرض از گردن وی ساقط نشود و علما را اتفاق
است که جواب گفتن تا بالغ واجب نشود بنا بر صحیح آن است که

واجب شود و بعضی گفته اند اگر کودک بالغ نزدیک است واجب شود و الا
واجب نشود و جواب سلام بر کودکان واجب نشود چه وی اهل فرضیت نیست
لیکن اولی آن است که جواب دهد ادب چهارم ترک
تخصیص بعضی مردم است بسلام علماء اسلام رحمهم الله
گفته اند که چون کسی بر جمعی در آید و خواهد که بعضی را بدون
مخصوص گرداند بسلام این مکروه است زیرا که غرض از سلام تحصیل
الفت است و موالفت است و این فعل موجب نفرت و کدورت
دیگران می شود لیکن اگر در شارع عام یا بازار یا مواضع که مردم بسیار
جمع باشند بعضی را بسلام تخصیص کند جایز است و اگر جمعی بر یک شخصی
سلام کنند و وی گوید و علیکم السلام باید نیت و قصد وی رد
سلام بر همه باشد تا فرض از گردن وی ساقط شود و اگر در جواب
قصد وی بعضی را باشد و بعضی را نه فرض از گردن وی ساقط نشده
است و اگر کسی ندا کند کسی را از پس پرده یا دیواری و گوید السلام
علیک یا فلان یا آنکه مکتوب فرستد بکسی و در آنجا نویسد که السلام
علیک و یا فلان یا آنکه بزبان قاصدی سلام فرستد بکسی و گوید فلانی
از قبل من سلام گوی و آن متکلم یا مکتوب الیه در میان جمع باشد تخصیص وی
رواست و چون آواز سلام کننده یا مکتوب یا قاصد بوی رسد
بر وی واجب است که بی توقف جواب سلام باز دهد و اتمام داعی

۳ واجب است و امام نواوی رحمه الله فرموده که چون قاصدی سلام کسی برساند رد هم

واجب و بعضی از علماء رحمهم الله بر آنند که بر مکتوب الیه رد سلام فی الفور بر
مسلم الیه واجب نیست و مستحب آنست که بر قاصد نیز سلام کند برین وجه
که علیک و علیه السلام **ادب پنجم** ترک انحنا و اشاره است
بسر و کتف و دست وقت سلام باید که سلام کنند و از برای احترام
برادر مؤمن پشت خم نکند که مکروه و ممنوع است و دلیل برین قول
حدیث معانقه است که بعد ازین در آداب مصافحه مذکور خواهد شد
و آن حدیث است حسن خالی از معارض فلیس خلاف آن کرده شود
و بآن معروف نتوان شد که اکثر اهل علم بلکه بسیاری از ارباب
علم و دانش آن طریقه را مسلوک میدارند و آن فعل مذموم را
از قبیل احسان و تواضع می شمرند بلکه درست آنست که اقتدا بحضرت
رسول صلی الله علیه و سلم و بافعال وی کرده شود کما قال الله تعالی و ما آتیکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و سلام باشاره و سر و کتف
و دست و امثال آن بی تلفظ ممنوع و مکروه است و در صحیح ترمذی
باسناد ضعیف آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که از ما نیست
هر که تشبه بغیر ما کند تشبه بیهود و نصاری مکنید که سلام کردن
یهود باشاره انگشت است و سلام کردن نصاری باشاره کتف
و آن حدیث که در سنن ترمذی از اسماء بنت [illegible] یزید رضی الله
عنها روایت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم روزی بمسجد بیرون کرده

زنان جای نشسته بودند و من درمیان ایشان بودم انحضرت بدست
مبارک اشاره فرمود و بر ما سلام کرد محمولست بر آنکه جمع کردن
اشاره با تلفظ جایز است **ادب ششم** رفع صوتست
وقت سلام کردن چون کسی بر جمع درآید و خواهد که سلام کند
باید که از برابر ایشان درنیاید بلکه از راست یا چپ درآید
و سلام کند بر وجهی که ایشان را بشنوانند و اگر نشنوانند ادای
سنت [illegible] نکرده باشد و بر مسلم علیه جواب واجب شود
و باید که مجیب نیز آواز خود را در جواب چنان بردارد که
مبتدی را بشنواند و اگر نشنوانند فریضت رد سلام از وی
ساقط نشود و اگر کسی بر کری سلام کند اولی آنست
که هم بلفظ سلام تلفظ کند و هم بدست اشاره کند بر وجهی
که آن کر دریابد تا مستحق جواب شود و اگر مبتدی میان
سلام و اشاره جمع نکند بر وی جواب واجب نشود و اگر [illegible]
بر وی [illegible] سلام کند باید که در جواب کر وی جمع کند میان
لفظ و اشاره بر وجهی که آن کر دریابد تا فریضت رد سلام از گردن
وی ساقط شود و اگر بر گنگی سلام کند و وی بدست اشارت کند جواب
شود و فریضت رد سلام از گردن وی ساقط گردد زیرا که اشاره وی

قایم مقام عبارتست و اگر کسی باشاره بروی سلام کند در جواب
وی باید که جمع کند میان تلفظ و اشاره تا فضیلت ردّ سلام از وی
ساقط نشود **ادب هفتم** سلام کردن سواره است بر پیاده و رونده
بر نشسته و اندک بر بسیار چنانکه در صحیحین بروایت ابی هریره رضی الله عنه
ثابت شده و در روایت دیگر صحیح شده که صغیر بر کبیر سلام کند و ماشی
بر قاعد و قلیل بر کثیر و طریق سنت و جماعت اینست لیکن اگر کسی
مخالفت کند مثلا پیاده بر سوار سلام کند یا قاعد بر ماشی یا کثیر بر قلیل
یا کبیر بر صغیر مکروه نیست و ائمه دین بصحت آن قائل شده اند و گفته اند
که درین صورت ترک استحقاق بیش نیست چه کسی که مستحق آن بوده
که مجیب باشد مبتدی گشته و این دقیقست که هر دو طایفه در راهی
بهم رسند اما اگر جمعی نشسته باشند [illegible] رونده بهر حال رونده بر نشسته
سلام باید کرد اگرچه آن جمع نشسته قلیل یا صغیر باشند و رونده تنها یا کبیر
و در صحیحین از انس رضی الله عنه مرویست که بر جمعی از کودکان بگذشت
و بر ایشان سلام کرد و پس گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که همچنین
کرد و در کتاب آمده که آن حضرت باین عبارت گفت که السلام علیکم
یا صبیان **ادب هشتم** ترک سلام است بر زن جمیله و ترک
جواب سلام وی علما بر آنند که سلام زن بر زن مثل سلام مرد است

ادب

بر مرد اما در سلام

بر مرد اما در سلام زن بر مرد و سلام مرد بر زن اختلافست
بعضی گویند که زن باید بر شوهر خود و بر که محرم شرعی او باشد سلام کند
و کنیزک بر مالک خود و مستحب است که هر یک از مرد یا زن ابتدا
بسلام نکنند و بر مسلم علیه جواب واجب شود و روا نبود که زن جمیله
بر مرد بیگانه سلام کند و اگر زن سلام کند مرد را جواب دادن مکروه
باشد و سلام مرد بر زن بیگانه جمیله همین حکم دارد و اگر مرد سلام کند زن
را جواب دادن مکروه بود لیکن اگر زن غیر جمیله باشد سلام مرد بروی
رواست و جواب سلام بر آن زن واجب است و بر عکس نیز هم چنین
واجب است و اگر جمعی زنان جمیله جایی باشند یک مرد بیگانه را رواست
که بر ایشان سلام کند و جواب سلام بر ایشان واجب شود در روایات
صحیحه ثابت شده که روزی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر گروهی از زنان بگذشت
بر ایشان سلام کرد و اگر جمعی زنان جمیله بر یک مرد بیگانه سلام کنند هم
رواست و جواب بر مرد واجب شود و اگر جمعی مردان بیگانه بر یک زن
جمیله بیگانه سلام کنند رواست و جواب بر آن زن واجب شود بشرطی
که دانند که متضمن فتنه نخواهد بود و اگر یک زن بیگانه جمیله بر جمعی مردان بیگانه
سلام کند بهمان شرط رواست و جواب بر آن مرد واجب شود **ادب**
نهم ترک سلام است در موضع مکروهه و آنچه در کتب ائمه دین منقول آمده

یازدهم محل است که سلام کردن در آن محلها مکروه است و اگر سلام کنند
جواب واجب نشود اول محل قضای حاجت است چون کسی جای بقضای
حاجت نشسته باشد سلام کردن بر وی مکروه است و اگر کسی سلام کند
بر وی جواب واجب نشود دویم محل مباشرت است که سلام کردن
در آن محل مکروه است و جواب سلام واجب نشود سیم محل خواب بینی
است که مخی کردن در آن زمان کراهیت دارد و اگر سلام کند مستحق جواب
نشود چهارم در میان حمام است که سلام کردن در حمام روا نیست از جهت
آن که میتواند بود که مسلم علیه بغسل کردن محتاج بود و در وی جنابت و نیز را
جواب سلام نباید داد و لفظ سلام که اسمی است از اسماء حق سبحانه و تعالی
بر زبان نباید راند اگرچه اینجا بمعنی تحیت است لیکن بواسطه مشارکت
اسم کراهیت دارد پس اگر محقق شود که مسلم علیه آب احتیاج ندارد
سلام کردن در حمام بوی روا بود و جواب بر وی واجب شود پنجم وقت طعام
خوردن است و آن محلی است که شخصی لقمه طعام در دهن دارد لیکن اگر در میان
طعام خوردن است اما لقمه در دهان ندارد سلام رواست و جواب واجب نشود
ششم وقت خطبه خواندن است در روز جمعه چون کسی بمسجد جامع در آید وقتی
که خطیب بر بالای منبر بود باید که بر کسی سلام نکند چرا که مردم در آن محل مامورند
بسکوت و اگر کسی سلام کند علما را در جواب دادن وی اختلاف است بعضی گویند

جواب نباید

جواب نباید گفت بسبب تقصیر که از وی صادر شده و خلاف امر کرده
و بعضی گویند سکوت وقت خطبه واجب است چنانچه جمعی از علما بر آنند پس جواب
سلام نباید داد و اگر سکوت سنت باشد چنانچه بعضی بر آنند باید که یکی از جمع
جواب وی باز دهد و دیگران ساکت باشند هفتم وقت بانگ نماز و
قامت است که سلام کردن بر مؤذن در آن محل مکروه است و اگر سلام
کنند بر وی جواب سلام واجب نشود لیکن اگر جواب دهد بانگ و نماز فاسد
نگردد و اعاده نباید کرد هشتم وقت نماز گذاردن است که در آن وقت
سلام کردن بر مصلی مکروه باشد و بر وی جواب سلام واجب نشود
و اگر در اثنای نماز بابی عبارت جواب دهد که و علیک السلام بواو
عطف و کاف خطاب نماز وی باطل شود و اگر عالم بود بکراهت آن و اگر
جاهل بود باطل نشود بقول اصح و اگر بابی عبارت گوید که علیه السلام بضمیر غایب
بی واو عطف نماز وی باطل نشود زیرا که آن دعایی است که مخاطب معین نیست
نهم وقت تلاوت قرآن است که سلام کردن بر قاری قرآن مکروه است
و مستحق جواب نگردد بمذهب امام واحدی رحمة الله بلکه جواب وی بمجرد
اشارت کفایت بود و اگر بتلفظ جواب گوید باز استعاذه باید کرد پس
بر سر تلاوت باید شد و امام نواوی رحمة الله علیه فرموده که در قول
امام واحدی نظر است و ظاهر آن است که اگر بر قاری سلام کند جواب

واجب شود و مجرد اشاره کافی نبود و هم وقت دعا خواندن است که سلام
مکروه است و جواب واجب نشود ولیکن باید که داعی در آن کار مستغرق
باشد با جمعیت دل و حضور تمام تا فضیلت رد سلام از وی ساقط
شود و بعضی گفته اند حال وی که حال قاری دارد و امام نواوی رحمه الله
فرموده که نزدیک من این ظاهرتر است که سلام بر وی مکروه باشد
زیرا که اهتمام وی بآن شغل و مشقت وی در آن امر زیاده از مشقت
کسی است که طعام می خورد و بر آکل سلام کردن مکروه است پس کراهت
سلام بر داعی بطریق اولی لازم آید ولیکن اگر کسی در ذکر کفتی باشد و بر وی
سلام کنند جائز است که ترک ذکر کند و جواب دهد پس بر سر ذکر رود
یازدهم وقت تلبیه است چون کسی در حج احرام گرفته باشد و لبیک
میگوید بر وی سلام نباید گفت زیرا که محرم را قطع تلبیه کردن مکروه است
و اگر کسی بر وی سلام گوید جواب واجب نشود و بقول بعضی واجب شود
و بقول امام شافعی رضی الله عنه ادب[۲] و هم ترک سلام است بر مبتدع
و فاسق مجاهر و ظالم و کافر امام نواوی رحمه الله در اذکار آورده که بر مبتدع
و کسی که گناه بزرگ دارد و توبه نمیکند سلام کردن نباید و مکروه است و اگر وی
سلام کند جواب نباید داد بدلیل آن حدیث که در صحیحین ثابت شده است
در قصه کعب بن مالک رضی الله عنه که با دو یار دیگر از غزوه تبوک تخلف

۲ واجب

نموده بود

نموده بود و میگوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی فرموده اصحاب را از
تکلم با ما و من پیش آنحضرت می آمدم و سلام میکردم و با خود میگفتم
آیا آنحضرت لب مبارک را حرکت می دهد بجواب من یا نه الحدیث
و امام بخاری رحمة الله علیه از ابی عمر رضی الله عنه روایت کرده که وی
فرموده که سلام مکنید بر شاربان خمر و از ابی الولید المالکی رحمه الله
منقولست که اگر کسی مضطر شود و بضرورت وی را بر یکی از ظالمان
یا فاسقان مجاهر سلام باید کرد بواسطه حفظ دین و مال و عرض
خود از شر مفسده ایشان و داند که اگر سلام نکند از شر ایشان متضرر
خواهد شد باید که سلام کند اما نه بقصد دعای ایشان بلکه در دل نیت
کند که سلام اسمی است از اسمای حق سبحانه و تعالی و معنی السلام علیکم
آنست که الله رقیب علیکم و در سلام کردن بر یهود و نصاری
علما را اختلاف است اکثر بر آن قطع کرده اند که جائز نیست ابتدا کردن
سلام بر ایشان چه در صحیح مسلم بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چون یهود و نصاری رسید ابتدا بسلام
مکنید الحدیث و بعضی از متاخران گویند ابتدا بسلام بر ایشان
مکروه است نه حرام از قتاده رضی الله عنه مرویست که چون یکی از
شما خواهد که بر اهل کتاب سلام کند باید که گوید السلام علی من تبع

الهدی و اگر یکی از ایشان مکتوب فرستند اولی آن است که در سلام
ایشان همین عبارت نویسد چه ثابت شده آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مکتوبی
که بعظیم روم فرستاده بهمین عبارت در آخر آن نوشته بود و امام ابو سعید
متولی رحمة الله علیه گفته که اگر کسی خواهد که ذمی را تحیتی گوید باید که بغیر لفظ سلام
چیزی گوید مثل هداک الله یا انعم الله صباحک و در حق وی مثل این الفاظ گفتن
باکی نیست و امام نووی رحمة الله علیه فرموده که قول امام متولی بشرطیست که در
تحیت گفتن برای ذمی ضرورتی و احتیاجی باشد و الا که مختار آنست که بهیچ
لفظ تحیت او نگوید زیرا که در تحیت گفتن اظهار محبت و الفتی است و حال آنکه
ما بغلظت خشم بر ایشان مامور یم و از محبت و الفت ایشان ممنوع و بعضی از علما
گفته اند اگر شخصی بر کسی سلام کند بگمان آنکه وی مسلمان است و بعد از آن ظاهر شود
که وی کافر است مستحب است که گوید سلام مرا رد کن و غرض ازین گفتن آنست که وی را
متوحش گرداند و اظهار آن کند که میان ما و تو هیچ الفت و محبت نیست از ابن عمر
رضی الله عنه مرویست که بر مردی سلام کرد گفتند که وی جهود است ابن عمر
از عقب وی برفت و گفت رد کن سلام مرا بر من و وی گفت رد کردم
لیکن در موطاء امام مالک رحمة الله مذکور است که از امام پرسیدند که اگر
کسی بر مردی سلام کند و بعد از آن معلوم شود که وی از اهل کتاب است آیا از
باز وی طلب رد سلام کند یا نه امام مالک فرمود که نه حاجت نیست و این الوهاملکی

و جه آنچه پیغمبر برای رفته است **ادب** یازدهم اکتفا کردنست بلفظ
علیکم در جواب سلام و میباید که اگر یکی از اهل کتاب سلام کند بر
مسلمانی آن مسلمان در جواب وی همین لفظ و علیکم گوید و چیزی
بر آن نیفزاید چرا که در صحیحین بروایت انس رضی الله عنه ثابت شده است
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که چون اهل کتاب سلام کنند بر شما در
جواب ایشان گویید که و علیکم و لفظ سلام را با آن جمع نکنید و جهت
این آنست که گویند چون یهود با اهل اسلام میرسیدند میگفتند السلام
علیکم و لفظ سام بلغت ایشان مرگرا گویند پس حضرت فرموده که در جواب
ایشان همین لفظ و علیکم گویند بی کلمه سلام تا آن نفرین هم بر ایشان عاید
شود و در بعض روایات آمده که روزی جمعی از یهود بحجره پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در آمدند و از روی خبث عقیده که لازم ذات ایشان بود گفتند
السام علیک یا رسول الله عایشه صدیقه رضی الله عنها از پس پرده آن
کلمه شنید و در جواب ایشان گفت السام و اللعنة علیکم یا اخوان
القردة و الخنازیر پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت که مه یا عایشه صدیقه گفت
یا رسول الله نگر نشنیدی که ایشان چه گفتند فرمود که بلی شنیدم و
لیکن بر ایشان رد کردم و گفتم و علیکم **ادب** دوازدهم
سلام وداعست در حالی مفارقت از اصحاب چون با جمعی از

یاران نشسته باشد و خواهد که از ایشان جدا شود سنت آنست که بر ایشان
سلام کند و در صحیح ابی داود و ترمذی و غیر آن باسانید جیده از ابی هریره
رضی الله عنه ثابت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که چون برسد
یکی از شما بمجلسی باید که سلام کند و چون برخیزد از آن مجلس باید که هم سلام کند اول
احق و اولی نیست از سلام آخر و امام نواوی رحمه الله فرموده که ظاهر این حدیث
دلالت بر آن میکند که بر اهل مجلس رد سلام واجب میشود وقتی که شخصی سلام وداع
کند لیکن امام ابو سعد متولی و جمعی دیگر از علما رحمهم الله بر آن رفته اند که جواب سلام
وداع واجب نیست زیرا که عادت بر آن جاری شده که بعضی مردم در وقت وداع
سلام کنند و این از مقوله دعاست نه از جنس تحیت پس جواب آن مستحب خواهد
بود نه واجب و تحیت در وقت ملاقات مطلوب شده نه در وقت انصراف و امام ابو بکر شاشی نیز
که از ائمه متاخرین است این قول را رد کرده و گفته که این سخن فاسد است از برای آنکه
سلام کردن سنت است در وقت انصراف هم چنانکه سنت است در ملاقات و دلیل وی
حدیث مذکور است پس جواب سلام وداع مثل جواب سلام ملاقات باشد در وجوب
و فرضیت و امام نواوی رحمه الله تعالی فرموده که قول امام شاشی بصواب اقرب است

فصل ۳

فصل سیم در آداب مصافحه کردن و این فصل مشتمل است بر شش ادب

فصل

ادب اول مصافحه کردن است با دوستان علما را اتفاقست بر آنکه مصافحه
سنت است و در سنن ابی داود و ترمذی و غیر آن ثابت شده از براء بن عازب
رضی الله تعالی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون با صحابه رسیدی با ایشان مصافحه کردی و فرمودی

که نباشد هیچ دو مسلمان که بهم رسند پس مصافحه کنند مگر آنکه آمرزیده شوند
پیش از آنکه جدا شوند از یکدیگر و در صحیح بخاری از قتاده رحمه الله تعالی مرویست
که گفت از انس بن مالک رضی الله عنه پرسیدم که در میان اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم مصافحه میبود فرمود که آری میبود **ادب**
دویم برهنه کردن دستهاست وقت مصافحه در شرعة الاسلام آورده
که چون دو تن از مسلمانان بیکدیگر ملاقات کنند و خواهد که مصافحه نمایند
باید که دستها از آستینها بیرون آرند و برهنه سازند پس مصافحه کنند
که آن موجب مزید محبت و الفت است و دست در آستین کشیده
با برادر مؤمن مصافحه کردن جفاست و کسی که ابتدا بمصافحه میکند شرط وی
آن بود که دست خود باز پس نکشد تا وقتی که صاحب وی باز کشد
ادب سیم طلاقت وجه است در وقت مصافحه مستحب آنست
که در حین مصافحه با برادر مؤمن از روی بشاشت و طلاقت وجه
ملاقات کنند در کتاب ابن السنی از براء بن عازب رضی الله عنه
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون دو مسلمان بیکدیگر رسند
و مصافحه کنند و در روی یکدیگر تبسم نمایند از روی دوستی و نصیحت پراکنده
شود خطاهای ایشان از میان ایشان **ادب** چهارم صلوات
فرستادنست در حین مصافحه بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

درکتاب ابی السنی از انس رضی الله عنه که آنحضرت فرمود که نباشد
هیچ دو بنده که دوستی بایکدیگر برای خدای کنند که استقبال کند یکی
ازیشان صاحب خود را پس بهم مصافحه کنند پس بر نبی صلوٰة
فرستند الا آنکه چون از هم جدا شوند گناهان گذشته و آینده ایشان
آمرزیده شده باشد **ادب** پنجم حمد گفتن و استغفار و دعا کردن
است علما گفته اند که مستحب است که دو برادر مؤمن در جای مصافحه حمد
و استغفار بر زبان رانند در کتاب ابی السنی مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که چون دو مسلمان بهم رسند و بایکدیگر مصافحه کنند و حمد خدای
تعالی بر زبان رانند و از برای یکدیگر طلب آمرزش کنند خدای تعالی ایشانرا
بیامرزد و گناهان ایشانرا عفو کند و هم دران کتاب از انس بن مالک رضی
الله تعالی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نگرفت دست هیچ کس پس جدا نشد
تا وقتی که گفت اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار **ادب** ششم اجتناب است از مصافحه کافران
و ظالمان و مبتدعان و فاسقان و ظاهر و ساده رویان صاحب جمال در
شرعة الاسلام آورده که اگر بنابر ضرورتی با کافری مصافحه کند باید که
بعد از ان وضو سازد و علما گفته اند اگرچه مصافحه اخوان سنت پسندیده
است لیکن باید که از مصافحه پسران خوبروی احتراز نماید و ترک آن

سنت است از قبیل

سنت بود از قبیل مستحبات شمارد و امام طیبی در شرح مشکوة الانوار آنجا که بیان
حدیث مصافحه کرده آورده که سزاوار آنست که از مصافحه پسران خوبروی
پرهیز کند که نظر کردن در ایشان حرام است و اصحاب ما بر آنند که هر که نظر
کردن بوی حرام باشد مس کردن وی نیز حرام است بلکه دران حرمت زیاده
است و آنکه امام طیبی رحمه الله تعالی نظر را در روی خوب حرام داشته نزد
بعضی از علما محمول است بر آنکه آن نظر از روی شهوت باشد پس اگر آن
از شائبه شهوت پاک باشد حرام نیست لیکن امام نواوی رحمه الله تعالی
در اذکار آورده که مذهب صحیح نزد ما آنست که نظر در روی پسران
صاحب جمال حرام است و اگرچه بغیر شهوت باشد زیرا که دران نظر
فتنهاست و آفتها مضمر است و صرف نظر از ایشان موجب امن و امانست
از فتنه ایشان **فصل چهارم** در آداب معانقه و تقبیل
ایادی و این فصل مشتمل بر چهار ادب است اما آداب معانقه و آن
دو است **ادب** اول معانقه اخوانست بشرطی که از سفر راجعت
کرده باشند و آن از جمله مستحبات بصحت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم گاهی با کسی که از سفر باز آمدی معانقه کردی و ویرا در بر گرفتی
با زید بن حارثه که از مکه بمدینه آمد و با جعفر ابن ابی طالب که در وقت فتح
خیبر آمد از حبشه و با ابو ذر غفاری رضی الله عنهم معانقه فرموده است امام نواوی

رحمه الله تعالی آورده که معانقه و تقبیل و جد طفل و معانقه خادم از
سفر جایز است و غیر ایشان را تقبیل و معانقه مکروه است و در حق ایشان
این کراهت تنزیهی است لیکن در حق پسران صاحب جمال آن کراهت
تحریمی است خواه از سفر آمده و خواه در حضر باشند و فرموده که ظاهر
آنست که معانقه ایشان نیز مثل تقبیل حرام باشد یا قریب بحرام
ادب دوم ترک معانقه است با برادر مؤمن در ملاقات
هر روزه و آن از جمله مکروهات و ممنوعات و دلیل بر آن این حدیث
است باسناد حسن در صحیح ترمذی و ابن ماجه از انس رضی الله عنه مرویست
که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله مردی از ما برادر
خود یا دوست خود ملاقات کند آیا از برای تعظیم او پشت خم کند آن حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که نه گفت آیا با وی معانقه کند و وی را در بر گیرد و بوسه
زند فرمود که نه گفت پس دست وی بگیرد و با وی مصافحه کند فرمود که آری
اما آداب تقبیل ایادی و آن نیز دو است ادب اول بوسیدن
دست مردم صالح است درین معانی امام نواوی رحمه الله تعالی در ریاض
الصالحین آورده است که دست مردم صالح بوسیدن از جمله مستحبات است
و در اذکار مذکور است که اگر کسی دست مردی را ببوسد از جهت زهد
و صلاح و علم و شرف وی که در دینست مستحب است لیکن اگر دست بوسیدن کسی بجهة

مال و جاه و شوکت

مال و جاه و شوکت و اعتبار دنیاست مکروه است در غایت کراهت و امام
ابو سعید متولی رحمه الله تعالی آن فعل را حرام داشته و لیکن بوسیدن
دست اهل تقوی را مستحب داشته و در آن باب احادیث صحیحه ثابت
گشته در سنن ابی داود و ترمذی بروایت ابن عمر رضی الله عنهما در
حدیث طویل الذیل مرویست که گفت پس نزدیک پیغمبر صلی الله علیه وسلم
آمدیم و دست وی را بوسه دادیم ادب دوم بوسیدن
دست و پای علمای مشایخ و کبراء قوم است در سنن ابی داود
از زارع صحابه رضی الله عنه از وفد عبد القیس بود و بملازمت پیغمبر علیه
السلام آمده بود مرویست که گفت از رواحل خود فرود آمدیم و
مبادرت مینمودیم و دست و پای آنحضرت را بوسه میدادیم
و در سنن ترمذی و نسائی و ابن ماجه باحادیث صحیحه از صفوان
بن عسال المرادی رضی الله عنهم مرویست که یهودی مر صاحب
خود را گفت که ما را ببر پیش این نبی پس هر دو نزد پیغمبر صلی الله علیه
وسلم آمدند و از نه آیه سوال کردند و جواب شنیدند پس دست
و پای آنحضرت را بوسه دادند و گفتند ما گواهی میدهیم که تو
رسول خدائی و منع نا کردن آنحضرت ایشان را از تقبیل دست و
پای خود دلیلیست بر جواز آن لیکن نسبت بمردم صالح بزرگ

باب دوم در آداب خواب کردن و لباس پوشیدن و راه
رفتن و سواری کردن مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول** در
آداب خواب کردن بدانکه بعضی مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم
بران رفته اند که مرید صادق را روا نیست که باختیار خود خواب کنند مگر
در حینی غلبه که خود را از خواب نگاه نتوانند داشت و گویند هر خوابی که بی
اختیار بود و بر سبیل اضطرار واقع شود عین عبادت بود و صاحب
ترجمه عوارف رحمة الله تعالی آورده که دوام سهر در تحلیل رطوبات
بدنی و تقلیل مواد نسیان و جهل و غفلت بغایت مؤثر است و در
اماتت نفس و احیای قلب بغایت مفید همچنان که تقلیل طعام در
تحلیل اجزاء ترابی که مایه کدورت و کثافت و ظلمت است اثری
عظیم دارد و از ابوبکر شبلی قدس سره منقول است که هر شب قدحی نمک آب
با میل پیش خود می نهاد و چون چشمش میل خواب کردی میلی از ان در چشم
کشیدی صاحب کشف المحجوب رحمة الله تعالی فرموده که شیخ ابوالفضل
محمد بن الحسن الختلی قدس الله تعالی روحه مریدان را بران داشتی که جز اندر
حال غلبه خواب نکنید و چون بیدار شدید باز اندر خواب مروید
که خواب ثانی بر مرید حق حرام است بعضی دیگر از کبار این طایفه روح
الله تعالی ارواحهم بر آنند که مرید را روا است که باختیار خود خواب کند و

و بتکلیف خود را بخواب دارد بعد از آنکه حق اوامر و نواهی کما ینبغی
بجای آورده باشند بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در اول
شب خواب کردی و در اول نیمه آخر از شب بیدار شدی و مسواک
کردی و وضو ساختی و نماز تهجد گذاردی و زیاده از قدر محتاج الیه خواب
نکردی و نفس را از قدر محتاج الیه منع نفرمودی صاحب ترجمه عوارف
رحمة الله تعالی آورده خواب از جمله حقوق نفس است نه از مقوله حظوظ
وی زیرا که اگر بکلی خواب را از نفس منع کند یبوست بر دماغ مستولی
شود و مزاج از حد اعتدال منحرف گردد و حواس و قوی از کار باز مانند
و بنای ترکیب خلل پذیرد پس خواب از جمله ضرورات نفس باشد تا بان
واسطه رطوبت در بدن پدید آید و مزاج معتدل شود و حواس و قوی
از کلالت و تعب زمانی بر آسایند و اما مقدار از خواب ثلث از شبانروز
است که هشت ساعت باشند و ازین ساعات هشت گانه در تابستان
که غایت طول نهار است دو ساعت از روز بخواب مشغول باید شد و
شش ساعت از شب و در زمستان که غایت قصر نهار است ساعات هشت
گانه را در شب بخواب صرف باید کرد و میان این دو غایت بحسب درازی
و کوتاهی شب و روز بزیاده و نقصان تصرف باید نمود و این مقدار حق
نفس است و از آن کمتر نشاید تا یبوست و حرارت بر مزاج غلبه

نکنند و بران زیاده نشاید تا رطوبت و کثالت و غفلت و قساوت
قلب عادت نگردد و اگر طالبی خواهد که ازین مقدار که حق اوست چیزی
کم کند چنانچه مزاج متضرر نشود یکی از دو وجه تواند بود یکی مکسوب و یکی
موهوب اما مکسوب طریق عادت است اگر کسی بتدریج تقلیل خواب عادت
کند بقلت نوم ضرر نیابد چه عادت نایب طبیعت است اما موهوب
روح طاعت و انس صحبت است هر که او را ذوق طاعت و انس صحبت دریابد
قلت نوم و اگرچه برخلاف عادت باشد مزاج او را زیان ندارد و این معنی
پیش ارباب احوال محقق و معاین است و چون این مقدمه معلوم شد اکنون
شروع کنیم در ذکر آداب و این فصل مشتملست بر هفت ادب ادب
اول خواندن بعضی دعواتست وقتی که شب درآید در صحیح مسلم بروایت ابن
مسعود رضی الله عنه آمده که چون شب درآمدی پیغمبر صلی الله علیه وسلم این دعا بخواندی
أمسینا وأمسی الملک لله والحمد لله ولا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر اللهم انی اسئلک خیر هذه اللیلة وخیر ما بعدها واعوذ بک من
شر هذه اللیلة وشر ما بعدها اللهم انی اعوذ بک من الکسل وسوء الکبر
اللهم انی اعوذ بک من عذاب فی النار وعذاب فی القبر و چون صباح
شدی فرمودی اصبحنا واصبح الملک لله و تا آخر این دعا بخواندی و بجای هذه
اللیلة هذا الیوم گفتی و ضمیر مؤنث را بمذکر بدل کردی و در صحیح ترمذی از ثوبان

رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس بگوید وقتی که
شب درآید رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا و بر روایتی رسولا
حق باشد بر خدای آنکه از وی راضی شود امام نواوی رحمة الله تعالی در اذکار آورده
که مستحب آنست که هر دو روایت را جمع کنند و گویند بمحمد نبیا و رسولا و اگرچه
یک راوی در اسناد این حدیث ضعیف است لیکن اصل حدیث ثابت
است و حاکم ابو عبد الله رحمة الله تعالی در مستدرک آورده که این حدیث
صحیح الاسناد است و در صحیح ترمذی و ابی داود بروایت ذو النورین
رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود هر بنده که در صباح هر روزی
و در شام هر شبی سه بار بگوید که بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء
فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم هیچ چیزی ضرر بوی نرساند
ادب دویم بستن در خانه است و پوشیدن سر ظروف و فرو
کشتن آتش و چراغ باید که چون شب درآید و خواهد که باستراحت
مشغول شود اول در خانه را که آنجا خواب میکند ببندد و سر ظرف آب
را و آنچه خوردنی باشد بتخصیص بالیات بپوشد و اگر آتشی در آن خانه
باشد بکشد و شمع و چراغ را نیز [illegible] یا ببرد
ببرد و چون بر جامه خواب نشیند سرمه در چشم کشد و این جمله
سنت است و در آن باب اخبار و احادیث بظهور پیوسته و به ثبوت رسیده

در شرعة الاسلام آورده که چون شب در آمدی پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در خانه را بستی و خانه که آنرا در نبودی آنجا خواب نفرمودی و تنها
در هیچ خانه خواب نکردی و چون وقت خواب شدی چراغ را
بنشاندی و اگر آتشی در آنخانه بودی فرو کشتی در صحیحین بروایت
ابن عمر رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که آتش را مگذارید
در خانهای خود وقتی که خواب میکنید و هم در صحیحین بروایت جابر رضی
الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بپوشید سر ظرف آب
را یعنی در شب و ببندید سر مشک را و استوار کنید در خانه را و فرو
نشانید چراغ را که شیطان نگشاید در بسته را و کشف نکند ظرف
پوشیده را و اگر نیابد یکی از شما چیزی که بآن سر ظرف را بپوشد باید چوبی
بعرض بر سر آن بنهد و نام خدای بر آن خواند که فاسقک یعنی موشی
بر اهل خانه دلیری میکند و بمیان ایشان در می آید و در صحیح مسلم هم
بروایت جابر رضی الله عنه آمده پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بپوشید
سر ظرف آب را و ببندید سر مشک را زیرا که در سال شبی میباشد
که در آن شب وبا نازل میشود و این وبا نگذارد بر هیچ ظرفی که سر آن
ظرف پوشیده نباشد یا بر مشکی که دهن آن بسته نبود الا که چیزی
ازین وبا در آن در آید و چون کسی جامه خواب گسترد سنت است که دست

یاردای بردی

یا ردای بر روی آن در کشد در صحیحین بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون بیاید یکی از شما بجامه خواب خود باید
که پاک سازد و ببرد بجامه خواب خود را بیکطرف ردای خود زیرا که
نمیداند که بر آن چه می رود یعنی از جانوران گزنده و غیر آن و در اذکار
امام نووی رحمه الله تعالی مذکور است که در روایتی آمده است که سه بار
بردای خود یا بر دست خود فراش را ببرد و سنت است که پیش
از آنکه بخواب رود سرمه کشد و طریق سرمه کشیدن در احادیث
صحیحه مذکور آنست که در هر چشمی سه میل کشد امام عبدالله یافعی رحمه الله
تعالی در کتاب مرآة الجنان از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما نقل کرده که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اکتحال میکرد بسنگ سرمه سه بار یعنی در هر چشمی سه
میل میکشید ادب سیم خواندن دعوات جهت دفع
موذیات باید که چون میل جانب خواب کند جهت دفع گزنده گان
دعوات ماثوره بخواند تا از ضرر ایشان ایمن ماند در صحیح مسلم بروایت
ابو هریره رضی الله عنه آمده که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت
یا رسول الله عقربی مرا دوش بگزید و ویرا باز نیافتم آنحضرت فرمود
بدانکه اگر میگفتی وقتی که شب در آمد أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ
مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ هیچ ضرر بتو نمی رسید و از روایتی که در کتاب

ابن السنی آمده چنین معلوم میشود که این کلمات را سه مرتبه تکرار میباید کرد
تا ضرری عاید نشود در اصل اول از نوادر الاصول مذکور است که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود که چون یکی از شما قصد خواب کند و بگوید أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ
اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَشَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ
أَنْ يَحْضُرُونِ هیچ ضرر بوی نرسد و از ابن عمر رضی الله عنه مرویست که وی
گفت هر کرا فرزندی بالغ بود باید که این دعای مذکور را بوی آموزد و
اگر فرزند نارسیده دارد بنویسد و در گردن وی درآویزد تا از موذیات
بوی ضرر نرسد والد این فقیر علیه الرحمة میگفتند که از بعضی علما استماع افتاد که
شبها جهة دفع گزنده گان می خوانند که عُوذُ بِرَبِّ التُّهَى مِنْ كُلِّ عَقْرَبٍ وَحَيَّةٍ
أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي
الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ [۲ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ]
نوح نوح نوح و هر بار که نوح میگفتند یکبار دستها برهم میزدند و سه بار
این دعا را برای وجه تکرار مینمودند و میفرمودند که هر گزنده و جنبنده که
آواز دستها بوی رسد بر جای خود بند میشود که پیش نمی تواند آمد یا از همانجا
بر می گردد و میگفتند که بمجرد نظر کردن بکوکب سهی سها که ستاره ایست
بغایت خورد نزدیک ستاره دویم از بنات النعش کبری بحسب
خاصیت موجب امان است از شر گزنده گان و اگر در وقت نظاره این

دعا مذکور بگویند در تاثیر ابلغ و اتم خواهد بود والله تعالی اعلم ادب چهارم
غنودن است بر فراش خشن و تکیه کردن بر دست راست بموافقت
سنت باید که بر جامه خواب نرم و پر بار تکیه نکنند تا خواب وی گران
نشود و از قیام شب و نماز تهجد باز نمانند و بصحت رسیده که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم گاه بر نطع و گاه بر حصیر که از بردی ساخته بودند و گاه بر پلاس
و گاه بر فراشی اگر بلند بودی تکیه فرمودی و گاه لحاف بر خود پوشیدی
و احیانا بر زمین مجرد تکیه نمودی و گاه سر مبارک بر بالش نهادی و گاه
بر ساعد شریف و گاه بعد از نماز تهجد جهة استراحة ذراع خود را ستون
ساختی و سر مبارک بر کف دست نهادی و از حفصه رضی الله عنها
بصحت پیوسته که فراش پیغمبر صلی الله علیه وسلم پلاسی بود از موی که
دوته میکردند تا انحضرت بران الا خواب کردی یک شب خادمان
آنرا چارته کردند تا نرم باشد چون روز شد انحضرت از ان منع فرمود
و گفت بهمان حال اول دوته سازید که مرا دوش از نماز باز داشت
و طریق سنت آن باشد که چون کسی بجامه خواب درآید بر دست راست
تکیه کند در شفای قاضی عیاض مذکور است که خواب انحضرت اندک
بود و چون خواب کردی بر دست راست خفتی تا خواب وی گران نباشد
سبک باشد از برای انکه چون کسی بر دست راست خسپد آن قطعه

لحم صنوبری که وی را قلب گویند معلق باشد و زود افاقت یابد و
مستغرق خواب نشود و اگر بر دست چپ خسبد القطعه لحم بر جای
خود آرام گیرد و در خواب مستغرق شود و دیر بیدار شود و در تاریخ
امام یافعی رحمه الله از عایشه صدیقه رضی الله عنها مرویست که چون وقت
خواب در آمدی پیغمبر صلی الله علیه و سلم وضو ساختی و جامهای که روز
پوشیده بودی بیرون کردی و بر جامه خواب نشستی و هر دو
کف دست مبارک را جمع کردی و سوره اخلاص و معوذتین بخواندی
و باد بر دست دمیدی و کفهای دست بر اعضای بمالیدی و
ابتدا بسر و روی کردی پس باقی اعضا دست رسانیدی
و سه بار این عمل بجا آوردی و آنگاه بر دست راست تکیه کردی
و کف دست راست در زیر رخساره راست در آوردی و دعوات
خواندی چنانچه بعد ازین مذکور میشود و روا است بر دست چپ و بر
پشت خواب کردن بعد ازانکه بر دست راست خسبیده باشند
و دعوات خوانده لیکن بر روی تکیه کردن و شکم بر جای نهادن و
بخواب رفتن مکروه و ممنوعست و در صحیح ترمذی بروایت ابو هریره
رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مردی را دید که بر شکم
خسبیده بود فرمود که این نوع غنودن را خدای تعالی دوست

نمیدارد

نمیدارد و در صحیح ابی داود و ابن ماجه از یعیش بن طخفه بن قیس الغفاری
رضی الله عنهما مرویست که گفت پدر من از اصحاب صفه بود گفت که
من بر شکم خفته خسبیده بودم ناگاه مردی مرا بپای خود بجنبانید و گفت
این نوع خسبیدن را خدای تعالی دشمن میدارد و من نظر کردم آن مرد
حضرت رسالت پناه نبی صلی الله علیه و سلم بود ادب پنجم خواندن دعوات
و آیات است در حین تکیه کردن در صحیحین بروایت ابو هریره رضی الله تعالی
عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجامه خواب در آمدی بر طرف راست تکیه
کردی و گفتی بِاسْمِكَ رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ اَرْفَعُهُ اِنْ اَمْسَكْتَ
نَفْسِي فَارْحَمْهَا وَاِنْ اَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِين
و در سنن ابی داود از حفصه رضی الله عنها مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر خواب
گاه خود تکیه کردی دست راست در زیر رخسار شریف خود نهادی سه بار
گفتی اللهم قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ و در بعض روایات آمده که یکبار گفتی
و در صحیحین بروایت براء بن عازب رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
یکی از اصحاب را گفت ای فلان چون قصد جامه خواب کنی اول وضو کامل
بساز آنگاه بر دست راست تکیه کن پس بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْلَمْتُ نَفْسِي
اِلَيْكَ وَوَجَّهْتُ وَجْهِي اِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ اَمْرِي اِلَيْكَ وَاَلْجَاْتُ ظَهْرِي
اِلَيْكَ رَغْبَةً وَرَهْبَةً اِلَيْكَ لَا مَلْجَاَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ اِلَّا اِلَيْكَ آمَنْتُ

بکتابک الذی انزلت وبنبیک الذی ارسلت اگر دران شب بمیری
بر فطرت اسلام مرده باشی واگر از خواب برخیزی خیری بیابی
و در صحیح مسلم از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که چون کسی بخوابگاه درآید باید که بگوید اللهم انت خلقت
نفسی وانت تتوفاها لک مماتها ومحیاها ان احییتها فاحفظها
وان امتها فاغفر لها اللهم اسالک العافیة و در صحیح ترمذی از ابو
سعید خدری رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس
بخوابگاه خود درآید وسه بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه
حق سبحانه وتعالی گناهان وی بیامرزد واگرچه مثل کف دریا و شمار ستارگان و ریگ
عالج و شمار روزهای دنیا باشد و عالج موضعیست در مدینه که ریگ بسیاری دارد
و در صحیحین از مرتضی علی کرم الله وجهه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا و فاطمه را رضی
الله عنها را گفت که چون بخوابگاه خود درآمدید سی وسه بار سبحان الله وسی وسه بار
الحمد لله وسی وسه بار الله اکبر بگوئید و بروایتی آمده که سی وچهار بار سبحان الله و بروایتی
سی وچهار بار الله اکبر و گویند که مرتضی علی فرمود که ترک این اوراد نکردم از آن
وقت باز که از آنحضرت شنیدم از وی پرسیدم که شب صفین نیز ترک
نکردی و آن شبی بود که میان وی و حاکم شام جنگ عظیم واقع شده بود فرمود
که دران شب نیز ترک نکردم و خواندن آیة الکرسی وقت خواب کردن

بروایت ابو هریره رضی الله عنه در صحیحین ثابت شده و خواندن آمن الرسول
تا آخر سوره در جای تکیه کردن بروایت ابی مسعود انصاری رضی الله عنه هم
در صحیحین ثابت گشته و خواندن قل یا ایها الکافرون هنگام خواب رفتن
بروایتی نوفل اشجعی رضی الله عنه در سنن ابو داود و ترمذی بصحت رسیده
و خواندن سوره حشر وقت بفراش درآمدن بروایت انس رضی الله عنه در کتاب
ابن السنی بثبوت پیوسته والله تعالی اعلم **ادب ششم** خواندن دعوات است
هر گاه که از خواب درآید یا پهلوی دیگر دریابد در صحیح بخاری از حذیفه بن
الیمانی و ابو ذر غفاری رضی الله عنهما مرویست که هر گاه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بفراش درآمدی می گفت اللهم باسمک احیی واموت و بروایتی
که میفرمود اللهم باسمک اموت واحیی و چون از خواب درآمدی میگفت
الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه البعث والنشور و در کتاب
ابن السنی باسناد صحیح از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که چون بیدار شود یکی از شما باید که بگوید الحمد لله الذی رد علی روحی وعافانی
فی جسدی واذن لی بذکره و در صحیح بخاری از عباده بن الصامت رضی الله عنه مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که در اثنای شب از خواب درآید و بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر والحمد لله وسبحان الله ولا
اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از آن بگوید اللهم

و در بیان اظهار خواب نیکوست و حمد گفتن بر آن و اخفای
خواب پریشان و استعاذه کردن از آن بصحت رسیده که حضرت رسالت
را صلی الله علیه و سلم در خواب واقعها مینمودند و با اصحاب اظهار می
فرمودند و گاه تعبیر خواب خود میکرد و خواب اصحاب را می شنود و تعبیر میفرمود
در کتاب ابن السنی آمده که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت خوابی دیده
ام آن حضرت فرمود خیرا تلقاه و شرا توقاه خیر لنا و شر لاعدائنا در صحیح بخاری
از ابو سعید خدری رضی الله عنه مرویست که گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود چون
ببیند یکی از شما خوابی که دوست دارد آنرا بدرستی که آن از خداست پس باید که حمد خدای
تعالی بجای آورد و آنرا با مردم بگوید و بروایتی دیگر آمده که آنرا نگوید مگر بدوستی و اگر
خوابی بیند که ناخوش دارد آنرا بدرستی که آن از شیطان است پس باید که استعاذه
کند از شر آن خواب و با هیچ احدی آنرا نگوید که هیچ ضرر بوی نخواهد رسانید و در
صحیحین از ابی قتاده رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که رؤیای صالحه
و بروایتی رؤیای حسنه یعنی خواب نیکو از خداست و حلم یعنی خواب پریشان
از شیطان پس هر که چیزی مکروه بیند چون بیدار شود باید که سه بار از جانب
دست چپ نفث کند یعنی نفس را بدمد و از شیطان استعاذه نماید پس آن خواب
هیچ ضرر بوی نخواهد رسانید بعضی از علما گویند که نفث آن بود که بدهن حرکت کند
که تف نبود و نه بزاق همچنان که افسون خوانان کنند امام نواوی رحمه الله گفته که

اعوذی و بروایتی آنکه بعد از آن دعا گفت دعای وی مستجاب شود و اگر وضو سازد
و نماز گزارد آن نماز مقبول حق سبحانه و تعالی باشد و در بعضی روایات فاید الا الله که
بعد از سبحان الله مذکور است وارد نشده و در صحیحین بروایت ابو هریره رضی الله عنه
آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که چون بیدار شود یکی از شما از خواب برخیزد باید که بینی
خود را بیفشاند سه بار که شیطان خواب میکند در سوراخهای بینی وی در موطای امام مالک
در باب دعا در آخر کتاب الصلوة مذکور است که امام گفت که بمن رسیده از ابو درداء
رضی الله عنه که هرگاه در دل شب بیدار شدی و برخاستی میگفت نامت العیون و
غارت النجوم و انت حی قیوم و اگر بی خوابی وی را دریابد بعض از دعوات ماثوره
بخواند در کتاب ابن السنی بروایت زید بن ثابت رضی الله عنه آمده که گفت شکایت
برسول خدای تعالی صلی الله علیه و سلم از بی خوابی شب کردم فرمود که بگوی یعنی وقت که
در فراش باشی و خواهی که ترا خواب آید اللهم غارت النجوم و هدأت العیون
و انت حی قیوم لا تاخذک سنة و لا نوم یا حی یا قیوم اهد لیلی و انم عینی راوی گوید
که این کلمات را ورد ساختم حق سبحانه آن اضطراب و بی خوابی را از من ببرد و امام
نواوی رحمه الله تعالی در کتاب اذکار حدیثی مرسل از محمد بن یحیی بن حبان روایت
کرده که گفت خالد بن ولید رضی الله عنه را بی خوابی دریافت شکایت بحضرت رسول صلی
الله علیه و سلم برد آنحضرت وی را امر فرمود که چون وقت رسد بگوی اعوذ بکلمات الله
التامات من غضبه و من شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون

[illegible]

نفث عبارت است از دمیدن نا است لطیف که آب دهن بدان همراه نباشد و

در صحیح مسلم بروایت جابر رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون یکی از

شما خواب مکروه بیند باید که سه بار آب دهن بجانب دست چپ اندازد و سه

بار استعاذه کند بعد از ان پهلوی که بران خواب کرده بود بر پهلوی دیگر بگردد

و با کسی آن خواب بگوید هیچ ضرر بوی نخواهد رسید در کتاب ابن سنی مرویست

که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون یکی از شما خواب مکروه بیند باید که آب دهن

سه بار بیفکند و پس بگوید که اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ وَسَیِّئَاتِ

الْاَحْلَامِ پس بدرستی که آن خواب هیچ ضرر نباشد یعنی آن معدوم شود و هیچ ضرر نرساند

و از ابن سیرین رحمة الله تعالی منقولست که گفت بترس از خدای تعالی در حال بیداری و مترس

از آنچه در خواب می بینی فصل دویم در آداب لباس پوشیدن

بدانکه انتساب مریدان بمشایخ طریقت قدس الله ارواحهم بسه طریقه است اول بخرقه

دویم بتلقین ذکر سیم بصحبت و شیخ سعید فرغانی قدس الله سره در کتاب مناهج العباد

آورده که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره نسبت خرقه را تا شیخ جنید قدس

الله تعالی سره بیش اثبات نکرده است و از وی تا بمصطفی صلی الله علیه وسلم نسبت

بصحبت داده است نه بخرقه و چون در طریقه خواجگان نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم

العلیه خرقه پوشانیدن و خرقه پوشیدن مشروط نیست و مقید شدن بلباسی دون لباسی

معهود نیست بلکه نسبت جمعیت باطن و تحصیل آن موقوف بر ملازمت صحبت این عزیزان و نگاه داشت

نیست و

فصل دویم

از آنچه در خواب

آداب و شرایط خدمت ایشان افتاده است لاجرم درین مختصر که مقصود از

جمع و ترتیب آن ذکر آداب و شرایط صحبت این طایفه علیه است بشرح آداب

خرقه دادن و شرایط خرقه گرفتن شروع نمی رود لیکن اولی چنید در پوشیدن لباسی

که بطریقه سنت موافق باشد ایراد می افتد و پوشیده نماند که بعضی از مشایخ طریقت

قدس الله ارواحهم از برای مبتدیان و ارباب خدمت قبایی لباس کرده اند

جناب صاحب مناهج رحمة الله گفته است که چون انال را از پوشیدن فرجی مکروه است

بلکه غیر قبا و جبه کرده گریبان پوشیده و اینست و مراد از جوانان آنهااند که بخدمت

فقرا میان بسته اند و بپای خدمت استاده اند فرمود که جبه پیش چاک و شمی

داشته صوفیان است یعنی نسبت بحال جوانان خدمتکار چه پوشیدن آن چنان

لباس شعار پیران و ارباب نهایاتست و جوانان را که اهل ارادت و خدمت

اند پوشیدن آن نشان کم خدمتی و پندار رسیدگی است بدرجه کمال و بعضی

دیگر از مشایخ رحمهم الله تعالی برای مریدان از جنس ملبوسات خرقه ملون اختیار کرده

اند بجهت صلاحیت قبول اوساخ و تفریغ خاطر از محافظت جامه سفید

چه اشتغال بحفظ و غسل آن ایشان را از خدمت اصحاب و مواظبت اوراد

باز میدارد و این طایفه در خرقه از جمله الوان لون ازرق را اختیار کرده اند با آنکه لون سیاه

در قبول اوساخ تمام تر است و معنوان و بود که جهت آن بود که یکی از مقتدایان

طریقت را بحسب اتفاق نوبتی لون ازرق دست داده باشد و دیگران بر سبیل اراده و تبرک

بدل

۲ بخطوط

تشبه بوی نموده باشند و خلاف از سلف تلقی کرده و رسمی مستمر گشته باشد
دانکه بعضی مردم در اختیار این لون وجوه گوناگون انگیخته اند و در تکلف تکلفات
او گفته اصلی ندارد و بعضی دیگر از کبراء مشایخ طریقت و عظماء اهل آن قدس الله تعالی
ارواحهم مریدان را تعیینی لباس امر نفرموده اند و هم بر التباس کسوت و هیات
که داشته اند بملازمت خدمت فرموده اند چنانچه طریقه خواجگان طبقه طریقه
نقشبندیه است قدس الله تعالی ارواحهم و نظر مبارک ایشان بر اخفای حال
و ستر و تلبیس وقت و ترک اظهار این طریق و پردرشتی تکمه اخلاص است صاحب کشف
المحجوب رحمه الله تعالی فرموده است که چون کسی با طریقت آشنا بود و پیر اقبا چون عبا بود
و چون کسی از طریقت بیگانه بود مرقع وی رقعه ادبار و منشور شقاوت نوم منشور
باشد و هم وی فرموده که بزرگان طریقت در هست و نیست لباس تکلف نکرده اند اگر
حق سبحانه و تعالی ایشان را عبای داد پوشیدند و اگر قبای داد پوشیدند و اگر عریان
بداشت هم صبر کردند و من این طریقه را پسندیده ام و اندر سفرهای خود بسی کرده شیخ
الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره فرموده است که من حجاب خود
عمارت باطن آموختم نه خرده ظاهر و آرایش جامه خدای تعالی بخشند و مباد آنها
که این کار کرده اند اما ایشان همین آرایش مرقع و میان بند و سجاده و مانند آن
کردند و معانی و صفای باطن نه تا هر که ایشان را بدید پنداشت که این کار همه است
و لیس و از آن که خداوندان معانی و باطن نیکو و زنده و کالبد خوش دل آن ندارند و حقیقت

ان بیارند که ورای

ان بیارند که ورای وی بچیز دیگر مشغول باشند و چون این مقدمه دانسته
شد اکنون شروع کنیم در ایراد آداب و این فصل نیز مشتمل است
بر هشت ادب ادب اول عدم تقید است بلباس مخصوص
چنانچه عادت کریمه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام وی
رضی الله عنهم اجمعین بوده است بصحت رسیده که آن حضرت بلباس مخصوص مقید
نبودی پیراهن و سراویل و ردا و ازار و جامه معلم و ساده و قبا و جبه و پوستین
و موزه و نعلین این جمله پوشیده است و ثابت شده که عمامه سفید بر می بسته و علاقه
بین الکتفین فرو میگذاشته و اصحاب را بران امر میکرده و میفرموده که بر شما باد
بعمامه بستن و علاقه فرو گذاشتن از پس پشت که این سیمای ملائکه و علامت
ایشانست و گاه تحت الحنک بر میزده و گاه عمامه بی علاقه می بسته و اکثر اوقات عمامه
بر طاقیه می پیچیده و گاه بی طاقیه بسته و گاه بطاقیه بی دستار اکتفا کرده و آنچه مرویست
از آنحضرت که فرق میان ما و مشرکان آنست که ما دستار بر طاقیه می بندیم و ایشان
بی طاقیه و حضرت امیر جمال الدین محدث قدس سره در روضة الاحباب آورده
اند که این باعتبار راوی خالی از ضعف نیست و اگر بصحت رسید گوییم مقصود
آنست که عادت ما در اغلب اوقات پیچیدن دستار است بر طاقیه بخلاف
مشرکان که خصلت ایشان پیچیدن دستار است بی طاقیه در اغلب یا جمیع
اوقات و بر هر تقدیر دستار بر سر نهادن سنت است و گاه آنحضرت دستار

سیاه بسته و مرویست که روز فتح مکه دستار سیاه بسته بود و خطبه خواند در فواید جلالیه
آورده که روزی در مجلس سید السادات سید جلال الدین قدس سره ذکر کلاه اشاد سید
فرموده اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم لاطیبه پوشیده اند نه ناشیزه ولاطیبه
کلاهی را گویند که متصل تارک بشد و ناشیزه کلاه را گویند که متصل تارک نباشد دیگر
دیگر فرموده اند که دستار را استاده بندد دیگر اینچنان کسی که بایستادن از اهل مجلس
ایستادن نتواند روا شاید که نشسته بندد و در قنیه آورده که پیچیدن دستار و بر زدن بو مشغول
جامهای کشاده مکروهست در حق فقها که اعلام الهدی اند و هم در قنیه آورده که یک نماز
با دستار بهتر از هفتاد نماز بی دستار است و در ذخیره آورده که هر کس که تازه سازد
پیچیدن دستار خود سزاوار آنست که پیچ پیچ کشاید و بعد از آن بر بندد و این بهتر
از آنست که آنرا از سر بر دارد و بر زمین اندازد بیک دفعه و آنچه در کتب حدیث آمده
در باب دستار آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنست که دستار سفید می بست و علاقه
بین الکتفین میگذاشت و در ترغیب الصلوة آورده که دستاری که همیشه بر سر می بست هفت
گز بوده و آنکه در جمعه و عیدین بسته دوازده گز بوده و بدانکه اگر دستار کسی را دیگری بندد جایز است
که آن حضرت صلی الله علیه وسلم عبد الرحمان بن عوف را بقبیله بنی کلب موضع که او را دومة
الجندل گویند فرستاد و عبد الرحمان را بخواند و در مقابل خود نشاند و بدست مبارک خود
دستار او را بپیچید و فرمود اغز کذا بسم الله و فی سبیل الله و نقل فی المشکوة
بروایة ابی داود عمنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فسدلها بین یدی و من خلفی قال صاحب

در بعض نسخ لاطیه گفته کلاهی که بسر پا چسپیده متصل تارک و ناشیزه ناشزه کلاهی باشد که از سر قدری بلندتر بوده و داخل او

الازهار فیه استحباب ارسال العذبة بین الکتفین اما الی الصدر والاحوال الشهرة
قال عبد الرحمان واحسبه کانت قدر اربع اصابع ذکره البیهقی وغیره و نیز در
ترغیب آورده که امام محمد در کتاب السیر در باب عمایم ذکر کرده که دستار نشسته
نمی باید بست که درویشی بار می آرد و امیر جمال الدین رحمة الله در روضة الاحباب
آورده اند که مقدار طول دستار آن حضرت صلی الله علیه وسلم در کتب و احادیث
و سیر در نظر نه در آمده فاما بعضی از ائمه حنفیه رحمهم الله آورده اند که دستاری که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم همیشه بر سر می بست دوازده گز بود و این مخالف
روایت ترغیب الصلوة است که گذشت والله اعلم و از کتاب تصحیح المصابیح
شیخ شمس الدین الجزری رحمة الله علیه مرویست که شیخ مذکور فرمود که تتبع کردم سیر
و تواریخ سو واقف شدم بر مقدار عمامه آن حضرت صلی الله علیه وسلم بس واقف
نشدم بر شیء تا آنکه خبر داد مرا کسی که اعتماد بقول او بود که شیخ محی الدین نواوی قدس
سره ذکر کرده که بود مر نبی را صلی الله علیه وسلم عمامه قصیره و طویله قصیره او هفت
گز بود و طویله او دوازده گز بود و علاقه دستار که آنرا فش گویند در میان
طیلسان آن حضرت صلی الله علیه وسلم طرف دستار را در میان دو شانه
میگذاشت عبد الله بن عمر و قاسم بن محمد و سالم رضی الله عنهم که ارسال طرف
عمامه میکردند مثل آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم میکرد و از این حدیث فهم میشود
که سنت در ارسال علاقه دستار آنست که فرو گذارند آنرا در میان دو شانه

و در روایت عبدالله بن عوف رضی الله و غیر آن آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ارسال ذنب عمامه از پیش هم میکردند و از دوش هم میکردند در صحیح مسلم آورده
عن جعفر بن عمرو حدثه عن ابیه رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر و
علیه عمامة سوداء قد ارخی طرفها بین کتفیه وقال سلیمان بن حرب ز
حدثنا شیخ من اهل المدینة قال سمعت عبدالرحمن بن عوف یقول عممنی رسول
صلی الله علیه وسلم فسدلها بین یدی ومن خلفی وقال محمد بن قیس رایت
ابن عمر معتما قد ارسلها بین یدیه ومن خلفه فلا ادری ایهما اطول کذا فی
شرح السنه و راغب اصفهانی در محاضرات آورده که حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم اسامه را رضی الله عنه در وقتی که به بعضی سرایای فرستاد بدست مبارک خود
دستار او را بست و طرف دستار را اسدله کرد یعنی فرو گذاشت در مقصد
اقصی آورده که امیرالمومنین علی رضی الله عنه گفت که رسول صلی الله علیه وسلم روز
غزا عمامه بست و بر سر من و طرف عمامه را بر دوش من آویخت آن حضرت
گفت حق تعالی مرا مدد داد در روز بدر و در روز حنین بفرشتگان که عمامه ایشان چنین
بود و در بعضی از شروح مشکات آورده که ابتدای سنت فش در حرب بدر بود و آن
سال دوم از هجرت بود و در همان سال روزه ماه رمضان فرض شد و در آن
حرب جمیع اهل اسلام سیصد و سیزده نفر بودند و ایشان افضل خلق اند و کفار
نهصد و پنجاه کس بودند حضرت خداوند سبحانه و تعالی پنج هزار فرشته را بر اسپان

ابلق سوار با دستارهای سفید فشها را در میان کتف گذاشته بمدد اهل اسلام فرستاد
چنانکه خدای تعالی میفرماید که یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة
مسومین ای معلمین عمائمهم بان ارخوا ذنابها بین اکتافهم و چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم این حال را مشاهده کردند اصحاب را رضی الله عنهم
فرمودند تسوموا فان الملائکة قد تسومت یعنی نشانه دار سازید
دستارهای خود را بدرستی که نشانه دار ساخته اند فرشتگان دستارهای خود را
از حضرت علم الهدی شیخ ابو المنصور رحمه الله مرویست فرشتها از جهت آن
نشانه دار ساختند تا بدانند مومنان که ایشان محتاجند به نشانه و هم در مشکاة
مذکورست که فش ماندن از سنتهای موکده است در گذاشتن و ترک کردن
آن وعده و وعید واقع است قال رسول صلی الله علیه وسلم رکعتان مع الذنب
افضل من سبعین من غیر ذنب یعنی دو رکعت نماز با فش فاضلتر است
از هفتاد رکعت نماز بی فش وعنه صلی الله علیه وسلم ذنبوا فان الشیطان
لا یذنب یعنی با دم سازید دستارها را و فش مانید که بدرستی که شیطان
فش نمی ماند و این حدیث یعنی از وعید است که لیس منا من تشبه بغیرنا
یعنی از ما نیست کسی که مانند کند خود را بغیر ما و دیگر نهی صریح واقعست از اتباع
شیطان و در نص قرآنست لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین
و هم در شرح مشکات آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در جمیع احوال

فش فرو گذاشتند و فش از زیر دستار باید قریب بحجره و از جانب چپ و در
بعضی از مکتوبات حضرت خواجه پارسا علیه الرحمه مذکور است که قال عبد الله بن
عوف رضی الله لقد عممنی رسول صلی الله علیه وسلم بعمامة فسدلها من بین
یدی و من خلفی اصابع اخرجه ابو داود و این حدیث و احادیث دیگر نیز
از روایات مستنبط معلوم می شود که عمامه بستن سنت است و مقدار
یک بلیست یا زیاده فش گذاشتن نیز سنت است در پیش یا بین الکتفین
و سلف علماء کبرا فش در پس گذاشتن اختیار کرده اند و آن احادیث که دلالت
میکنند بر گذاشتن بین الکتفین آن در غزوات بوده است و در محل سواری و هم چنانکه
تحت الحنک و آنچه علماء کبرا اختیار کرده اند هم مقتضای حدیث است که پس بدین
فرموده و صورت حلم و وقار درین بیشتر است و علت باشارت اعتموا تزدادوا
احلاماً و فش را خلا بندن بضرورت و بی حاجت ناپسندیده اند زیرا که خلاف
مقتضای احادیث است و ضد مقصود و آن اینست که مومن در صورت حلم و وقار
باشد که حلم و وقار از شرف مکارم اخلاق مومنان است و سلف علماء کبرا باحادیث و معانی
آن اعرف و اعلم بوده اند از ما متابعت ایشان علی الحقیقه متابعت کتاب و سنت است
تا اینجا کلام خواجه پارسا است قدس سره و از حضرت خواجه ابو نصر ولد خواجه مذکور رحمهم
الله منقولست که روزی دستار را ادب ساختند و بستند و فرمودند این چنین
نیز سنت است و هم در بعضی شروح مشکات مذکور است که مقدار فش به ستر گونه

است یک قبضه و دو قبضه و سه قبضه و زیاده تا سینه یک قبضه ضعیف الایمان
را و دو قبضه متوسط الایمان را و زیاده کامل الایمان را هم چون امر معروف و نهی
منکر انکار قلبی ضعیف الایمان را و انکار زبانی متوسط الایمان را و تغیر
کردن کامل الایمان راست و در خزانه و مبسوط و مختار الفتاوی آمده است که
ادنای فش یک بلیست است و متوسط میان پشت و اعلی تا نشستگاه و در جامع الصغیر
خانی مذکور است که آنچه تا میان پشت است مر طالب العلم راست و تا نشستگاه
مر مفتی راست و یک بلیست مر عوام راست و در فتاوای حجه مذکور است
که فش بر شش نوع است مر قاضی را مقدار عرض سی و پنج انگشت و مر خطیب را
بلیست و یک انگشت و دانشمند را بلیست هفت انگشت و طالب العلم را
هفده انگشت و عامی را هفت انگشت و صوفی را چهار انگشت اگر عالم باشد
مقدار علما و اگر متعلم باشد مقدار متعلم با آنکه گفته اند الصوفیة اذن الناس
حظا من سنة رسول صلی الله علیه وسلم پس ازین روایات معلوم شد
که کمترین مرتبه در سنت فش یک قبضه است و آنچه از قبضه کمتر است ادای
سنت نکرده باشد والله اعلم و در ذخیره آورده که مستحب است فرو گذاشتن دنباله
دستار بر هر دو شانه بعضی گفته اند مقدار یک بلیست و بعضی گفته اند
تا میان شانه پشت و بعضی گفته اند آن مقدار که چون نشینند دنباله دستار
در زیر نشینند و در فواید جلالیه آورده که دنباله دستار را بر پشت اندازد بمقدار

یک بلبست وبعضی گفته تا موضع جلوس و حضرت سیدالسادات رحمة الله تعالی علیه
تشبه کان ت بما میکنند و در زواید الفقه آورده که ان المیت اذا کان
شریفاً او عالماً یعمم ویجعل ذنبه الی جانب الصدر و درویش بابی ندیت
نیز دنباله دستار را در پیش اندازد که هنوز کار در پیش دارد و هم در روضة
الاحباب آورده که آن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در وقت حرارت هوا
طیلسان بر سر مبارک خود می انداختند و در حضور آن حضرت صلی الله علیه وسلم
طیلسان را وصف میکردند هذا ثوب لا یوادی شکره و چون روغن بر سر مبارک
خود مالیدی قناعی بر سر مبارک می انداختند تا دیگر جامها چوب نشدی و آنچه از حضرت
انس رضی الله عنه مروی گشته که گفت کان النبی صلی الله علیه وسلم یکثر
القناع کان ثوبه ثوب زیات مراد از ان ثواب این قناع است و طول
ردای آن حضرت صلی الله علیه وسلم چهار گز و عرضش دو نیم گز بود و بروایتی دو گز
و یک وجب بود و بعضی از متاخرین اهل حدیث آورده اند که در طول ردای آن
حضرت صلی الله علیه وسلم شش گز بود و در عرض سه گز و یک وجب بود
و در طول ازار آن حضرت صلی الله علیه وسلم چهار گز و یک وجب بود و عرضش
دو گز و یک وجب بود و در بعضی روایات مرویست که نوبتی که دستاری
که علمها داشته بهدیه برای آن حضرت فرستادند علمهای آنرا قطع کردند
و بر سر بستند و در شرح شمایل خواجه مولانای اصفهانی آورده که در احادیث

صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در روز خطبه مردمانرا دبرد
دستار سیاه بود و باین حدیث تمسک جسته اند خطبا که در مدینه و بصره
و شام که روز جمعه در وقت خطبه دستار سیاه می پوشند و خطبه می خوانند
مرویست که روز فتح مکه دستار سیاه بسته بود و خطبه خواند و بعضی از علما تاویل
کرده اند باآنکه آن سیاهی اصلی نبود بلکه آن روز آنحضرت خود بر سر داشته بر
بالای دستار و بجهة حرارت هوا دستار از خود رنگ یافته و خود را که از
سر بر داشته راوی حدیث گمان برده که دستار سیاه است و آنکه در بعضی
روایات ثابت شده که علیه عصابه دسما یعنی چرک یافته مؤید این تاویلست
و بعضی از علما گفته اند که اندازه طول دستار آنحضرت که همه بر سر می بست
و هفت گز بود و دستار که روز جمعه و عید می بست دوازده گز و گاه طاقیه
سفید شامی دراز و گاه طاقیه اثر ده بر سر چسبیده مثل کله پوشش
می پوشید و طاقیه دو گوشی داشت که گاه در سفر بر سر می نهاد و اکثر اوقات
جامهای پنبگی و گاه پشمینه و گاه کتان و گاهی حله حمراء و خضراء و برد مخطط می
[پو]شید و از قماشی که جامه کردی برد حبره نزد وی بهتر از سایر اقمشه بود
[و] برد حبره برد یمنی است و بعضی گفته اند برد مخطط و از اصناف جامهای
[پ]یراهن را دوستتر میداشت و گاهی پیراهن تکمه دار می پوشید و تکمه را نمی بست
[و گا]هی پیراهن کوتاه قد و کوتاه آستین پوشیده است ادب دویم ترک

تکلف است در لباس بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در پوشیدن لباس
تکلف نفرمودی و اکثر اوقات لباسهای درشت خشن میپوشید و صحابه کرام
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر همان طریقه سلوک میداشتند عایشه
صدیقه رضی الله عنها روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو جامه غلیظه
خشن پوشیده بود گفتم یا رسول الله این دو جامه تو بسیار درشت و خشن است
گاهی که عرق میکنی بر تو گران می شود هیچ جواب نفرمود ابو برده رضی الله عنه
روایت کرده که صدیقه رضی الله عنها کسایی ملبده یعنی گلیمی پاره پاره و دو خرقه و ازار
غلیظه بیرون آورد و گفت روح پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین دو جامه قبض کردند
و از فاروق رضی الله عنه آورده اند که گفت بهترین جامها آن باشد که مونت
آن سبکتر بود و گویند که وی را مرقعی بود که سی رقعه بران دوخته بود و از
مرتضی علی رضی الله عنه آرند که پیراهنی به سه درم بخرید و آستین آنرا با سر دست
برابر کرد و بپوشید و هر پیراهنی که بدست وی آمدی هم چنین کردی ادب
سیم جامه کوتاه آستین و کوتاه قد پوشیدن است بر موافقت سنت
بصحت پیوسته که آستین جامه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا بند سر دست بود و گاهی
تا اطراف اصابع و بالی فراخی و طول پیراهن و جامه و ازار آنحضرت تا نصف
ساق و گاهی قریب بکعبین بود و در صحیح مسلم بروایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده
که گفت نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم رفتم و ازار من درازی بود آنحضرت فرمود

که یا ابا عبدالله

که یا ابا عبدالله ازار خود را بالا کش ازار خود را مقداری بالا کشیدم باز فرمود که
بیشتر بالا کش چیزی دیگر بالا کشیدم عبدالله سلام رضی الله عنه روایت کرده است
که دیدم عبدالله عمر را رضی الله عنه که ازار خود را تا نصف ساق بالا کشیده
و پیراهن وی از ازار کوتاه‌تر بود و ردای وی از پیراهن کوتاه‌تر و جامه
درازتر از کعبین پوشیدن مکروه و ممنوع است و در منع آن احادیث صحیحه
ثابت شده است و در صحیح بخاری بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که ازار از آنچه فروتر است از کعبین در آتش
است در صحیحین بروایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
هر که جامه خود را دراز کند از راه کبر و خیلا حق سبحانه و تعالی روز قیامت بوی
نظر نکند و بصحت رسیده که چون آنحضرت این حدیث فرمود صدیق اکبر
رضی الله عنه گفت یا رسول الله ازار من دراز می شود مگر آنکه تعاهد آن کنم
آنحضرت وی را گفت تو از ان طایفه نیستی که آن کار از برای کبر و نخوت کنند
ادب چهارم جامه سفید پوشیدن است در اکثر اوقات بنا بر متابعت
سنت بصحت رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جمله رنگها رنگ سفید
بیشتر میپوشید و میفرمود که جامهای سفید پوشید که آن اطیب و اطهر است
و اموات خود را در آن کفن کنید و ثابت شده که آن حضرت از جامهای
سبز بشگفت می آمد و پوشیدن جامه با آن رنگ دوست میداشت

و گاه جامه سیاه میپوشید از صدیقه رضی الله عنها مرویست که گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم برد سیاه پوشیده بود گفتم یا رسول الله چه خوب مینماید بیاض رنگ
تو در سواد این جامه و گاه حلهٔ حمرا و گاه حلهٔ خضرا یعنی مخطط بخطوط سرخ و سبز میپوشید
و گاه برد مخطط بخطوط سرخ یا زرد یا سیاه میپوشید و از پوشیدن جامه که سرخ
خالص یا زرد خالص بودی مردان را نهی میفرمود و در صحیح مسلم بروایت ابن عمر
عمر رضی الله عنهما آمده که دو جامه معصفر یعنی بگل کاژیره سرخ ساخته پوشیده بودم
و نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی آله واصحابه رفتم آن حضرت فرمود که این لباس
کافرانست باید که دیگر نپوشی و بروایتی آمده که فرمود ما در تو امر کرده ترا بپوشیدن
این لباس گفتم بشویم این جامها را تا رنگ آن زائل شود آن حضرت فرمود بلکه
بسوزان مراد مبالغه است در منع پوشیدن جامه بان رنگ و نه تضییع آن
ادب پنجم تنظیف و تطهیر لباس است باید که بحکم خبر صحیح النظافة من
الایمان پاکیزگی در همه چیز تخصیص در لباس رعایت کند و ظاهر است که پاک
نظیف موقعی دارد و از پوشیدن جامه که بسیار چرکین شده باشد تا و شاخ
دهان او ده و بد بوی گشته و دیدن آن موجب کراهت ناظران شود بوجهی
اجتناب نماید چه ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکی از اعراب را دید که جامه
چرکین پوشیده بود از اثر آن کار در کراهت فرمود که آیا این شخص که را چیزی نمییابد
که جامه خود را بآن بشوید اکابر دین قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند که در لباس

پوشیدن دو شرط

پوشیدن دو شرط واجب است یکی در عموم احوال و دیگری در خصوص
اوقات اما شرط اول که رعایتش واجب است حلیت باید که از وجه
حلال حاصل شده باشد و درین باب اخبار و احادیث صحیح وارد شده است
اما شرط دویم که رعایت آن در وقت مخصوص واجب است طهارتست که
صحت نماز بران موقوف است و رعایت این شرط در عموم احوال و اوقات
از سنن مرضیه و خصال حمیده حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه
کرام وی رضوان الله علیهم اجمعین بوده است و ثابت شده که آن حضرت
در اکثر اوقات جامه نو در روز جمعه پوشیدی و چون نو پوشیدی کهنه را
بمسکینی دادی در کتاب ابن ماجه و کتاب ابن السنی بروایت ابن عمر رضی
الله عنهما آمده که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در بر فاروق رضی الله عنه جامه
دید پرسید که این جامه شسته است یا نو گفت شسته فرمود البس جدیدا
وعش حمیدا ومت شهیدا یعنی جامه نو بپوش و معاش پسندیده کن و شهید میر
ادب ششم پوشیدن لباس فاخر و ناعم است بنیت اظهار
نعم الهی و رعایت این ادب مخصوص طایفه است از اغنیا که پوشیدن
لباس فاخر ایشانرا مایه کبر و نخوت و باعث مستی و رعونت نگردد و صحت
رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گاه گاه جامهای فاخر گران بها پوشیدی
خصوصا در روزهای عید اضحی و قدوم وفود یعنی الوفود جمع وافد یعنی

رسول از قبایل عرب واکثر در جمعها و عیدها حله احمر و خضرای پوشیدی و دو جامه
خاصه از برای روز جمعه ورای آن جامها که هر روزی پوشید ترتیب کرده بود
جبه خسروانی داشت که شکافهای آنرا فراویز از دیبا کرده بودند و نوبتی
یکی از اکابر عجم که بیست و سه شتر خریده بود برسم هدیه برای آن حضرت فرستاد
یک بار آنرا بپوشید و نوبتی آن حضرت حله به بیست و نه شتر و بروایتی بیست
و هفت وقیه بخرید هر وقیه چهل درم می باشد و انس بن مالک رضی الله عنه
روایت کند که ملک روم مستقه از سندس یعنی پوستینی که آستینهای وی
دراز داشت برسم هدیه از برای آنحضرت فرستاد آنحضرت آنرا پوشید صحابه
از غایت خوبی آن گفتند یا رسول الله این را مگر از آسمان بر تو فرود آورده اند
فرمود که چه تعجب میکنید از خوبی این بخدای که نفس من در قبضه قدرت اوست
که یک مندیل از منادیل سعد معاذ در بهشت بهتر است ازین آنگاه آنرا بجعفر ابن ابی
طالب رضی الله عنه فرستاد وی بپوشید و بملازمت آنحضرت آمد فرمود که من
این را بتو ندادم برای آنکه خود بپوشی گفت پس چکنم فرمود که آنرا بفرست برای برادر
خود نجاشی که پادشاه حبشه بود و هم چنانکه آن حضرت لباس فاخر و ناعم پوشیده
است دوست میداشته که اصحاب وی نیز بپوشند بلکه بآن امر فرموده است
در شرح السنه و صحیح نسائی از ابی الاحوص رضی الله عنهم مرویست که گفت پدرم
گفت که پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آمدم و جامه دون و چرکینی پوشیده بودم مرا
گفت ترا هیچ مالی هست گفتم آری فرمود که از کدام جنس گفتم حق سبحانه وتعالی مرا از

هر جنس مال کرامت کرده است شتر و گاو و گوسفند و اسب و غلام و کنیزک
دارم آنحضرت فرمود که چون حق سبحانه وتعالی ترا مالی عطا کرده است باید که اثر
نعمت و کرامت خود را بر ظاهر تو به بیند و در مسند امام احمد از ابی الرجاء مرویست
که گفت عمران بن الحصین رضی الله عنه بیرون آمد برای ما و جامه مطرف
از خز یمنی پوشیده بود و جامه مطرف آنرا گویند که اطراف وی دو علم باشند
و آن در قیمت زیاده بود و گفت که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
هر که وی را خدای تعالی نعمتی داده باشد دوست میدارد که اثر آن نعمت را بر بنده
خود ببیند بعضی از عزیزان نقل کرده اند که حضرت ولایت پناهی عبیداللهی
قدس الله تعالی سره میفرمودند که امام مالک رحمة الله دق مصری پوشیده بود
کسی را بخاطر آمد که پوشیدن این نوع لباس منافی کمال است امام را اشرافی
شده فرمودند که حق تعالی را در لباس دق مصری بسیار صدیقانند و در لباس
خلقان بسیار زندیقان پس طالب صادق باید که در پوشیدن لباس فاخر
و ناعم تصحیح نیت کند و حال خود را ملاحظه نماید اگر فی الواقع مقصود وی از آن اظهار
نعمت الهی است نه آرایش تن و نمایش خویش وی را جایز است و اگر در نفس
خود از پوشیدن آن کبری و نخوتی احساس کند وی را جایز نیست اکابر طریقت
قدس الله تعالی ارواحهم گفته اند پوشیدن لباس لطیف جز عالی را که از
رطوبت رعونت نفس باز رسته باشد مسلم نیست ادب هفتم

خواندن دعواتست وقتی که جامه نو پوشد امام نواوی رحمه الله تعالی در اذکار آورده
که تسمیه مستحب است وقت جامه پوشیدن و غیر آن در جمیع اعمال صالحه و در
صحیح ترمذی از فاروق رضی الله عنه ثابت شده است که گفت از حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود هر کس جامه نو پوشد پس بگوید الحمد لله الذی
کسانی ما اواری به عورتی واتجمل به فی حیاتی بعد از ان جامه کهنه را صدقه
دهد وی در حفظ خدای تعالی و در پناه خدای تعالی باشد هم در حیات و هم در ممات و در
کتاب ابن السنی بروایت معاذ بن انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
که هر که بپوشد جامه پس بگوید الحمد لله الذی کسانی هذا ورزقنیه من غیر حول منی
ولا قوة آمرزیده شود گناهان گذشته وی و در مسند امام حنبل از ابو مطر رضی
الله عنه مرویست که گفت مرتضی علی رضی الله عنه جامه خرید به درم پس از ان بپوشید و گفت
الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی الناس واواری به عورتی پس فرمود
که هم چنین شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در صحیح ابو داود و نسائی و ترمذی بروایت
ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم جامه نو پوشیدی نام آن
جامه بردی مثلا گفتی هذا قمیص فرمودی هذا رداء پس این دعا خواندی که اللهم
لک الحمد انت کسوتنیه اسالک خیره وخیر ما صنع له واعوذ بک من
شره وشر ما صنع له و در کتاب ابن السنی هم بروایت ابو سعید خدری
رضی الله عنه آمده که هر گاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم جامه نو پوشیدی یا پیراهن یا ردا

یا عمامه فرمودی

و یا عمامه فرمودی اللهم انی اسالک من خیره وخیر ما هو له واعوذ
بک من شره وشر ما هو له

فصل سیم

در آداب راه رفتن
و این فصل نیز مشتمل بر هفده ادب است ادب اول خواندن
دعواتست وقتی که برای مهم دینی یا دنیوی قدم از خانه بیرون نهد در
صحیح مسلم بروایت ابن عباس رضی الله عنهما در حدیث طویل الذیل مذکور است
که چون بانگ نماز صبح دادند پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقصد نماز بیرون آمده
میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی لسانی نورا واجعل فی سمعی نورا
واجعل فی بصری نورا واجعل فی خلفی نورا ومن امامی نورا واجعل
من فوقی نورا ومن تحتی نورا اللهم اعطنی نورا و در سنن ابو داود و
ترمذی و نسائی و غیر ایشان آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس
بیرون آید از خانه خود این کلمات بر زبان راند که بسم الله توکلت علی الله
لا حول ولا قوة الا بالله ملائکه او را گویند که مهم تو کفایت شد و تو نگاه داشته
شدی و شیطان ترا از تو دور کردانند و بروایت آمده که شیطان با شیطان
گوید که چگونه دست یابد ترا بر مردی که راه نموده شده و مهم وی را کفایت
کردند و وی را پناه در آوردند و در کتاب ابن ماجه و ابن السنی از ابو هریره رضی
الله عنه مرویست که هر گاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از خانه خود بیرون آمدی فرمودی
بسم الله التکلان علی الله لا حول ولا قوة الا بالله و در شرعة الاسلام آورده

میگفت اللهم اجعل

که کسی چون قدم از خانه بیرون نهد باید که بگوید بسم الله توکلت علی الله ولا حول
ولا قوة الا بالله اعوذ بالله من الذلة والضلالة والظلم والجهل بعد از ان آیة
الکرسی بخواند و چون بخانه معاودت کند هم آیة الکرسی بخواند **ادب دوم**
خواندن دعا است چون از خانه بیرون آید و چشم وی بر آسمان یا بماه و یا قمر
یا شهب افتد و در اذکار امام نواوی رحمه الله مذکور است که از جمله مستحبات
که چون کسی از خانه بیرون آید و نظر بجانب آسمان اندازد چه در روز و چه در شب این آیات را
بخواند که ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار الی آخر الآیات در صحیح
بروایت ابن عباس رضی الله عنهما ثابت شده که هرگاه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نظر مبارک را بطرف
آسمان انداختی این آیات خواندی و در صحیح ترمذی و مسند دارمی از طلحه بن عبید الله رضی الله عنه
آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون ماه نو دیدی این کلمات خواندی اللهم اهله علینا بالیمن و
الایمان والسلامة والاسلام ربی وربک الله و در مسند دارمی از ابن عمر رضی
الله عنهما مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون ماه نو دیدی گفتی الله اکبر اللهم اهله علینا بالامن والایمان
والسلامة والاسلام والتوفیق لما تحب وترضی ربنا وربک الله و در سنن ابو داود حدیث
مرسل بروایت ابو قتاده رضی الله عنه آمده که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم ماه نو بدیدی سه بار گفتی
هلال خیر و رشد هلال خیر و رشد هلال خیر و رشد آمنت بالله الذی خلقک
ان گاه گفتی الحمد لله الذی ذهب بشهر کذا و جاء بشهر کذا و باید که چون قمر طلوع کند
و نظر بر آن افتد بگوید که اعوذ بالله من شر هذا الغاسق در کتاب ابن السنی از صدیقه رضی الله عنها مرویست

که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دست مرا گرفته بود که ناگاه قمر طلوع کرد پس
ان حضرت مرا گفت تعوذی بالله من شر هذا الغاسق اذا وقب یعنی پناه
بر بخدای تعالی از شر ماه وقتی که برآید و در کتاب ابن السنی بروایت ابن مسعود
رضی الله عنه آمده که گفت که ما مأمور شدیم یعنی از جهت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چون ستاره
بجهد از عقب وی نظر نکنیم و دران وقت این کلمات را بگوییم که ما شاء
الله لا قوة الا بالله **ادب سیم** بطریق اعتدال راه رفتن است باید
که چون در راه ایستد نه دیر دیر و گران گران رود چنانکه متکبران و گران جانان
روند که آن نوع رفتن دلیل افسردگی و مردگی دل است و نه زود زود و متردد و
مضطرب بجای رود چنانکه بخردان و سبکسران روند که این نوع راه رفتن دلیل
علامت نادانی و ابلهی است و بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون راه
رفتی از روی وقار و نکویی رفتی با حرکت تمام و سرعت اندک و این نوع راه رفتن
را مشی هون خوانند کما قال الله تعالی سبحانه وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض
هونا مفسران گفته اند یعنی بسکینة و وقارا من غیر کبر این نوع رفتن
خاصه آنحضرت بود و با وجود سکینه و وقار در رفتن چنان نمودی که مگر
از بالا فرود می آید و گویا زمین در زیر قدم وی نوردیده می شود در تاریخ
امام یافعی رحمه الله مذکور است که ابو هریره رضی الله عنه گفت ندیدم
هیچ کس را در رفتن سریعتر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم زمین گویا در زیر قدم

مبارک او در نورد دیده می‌شد ما جهد بسیار میکردیم در رفتن و آن حضرت حرکت
بسیار نمی‌نمود **ادب چهارم** هر دو پای پوشیدن یا هر دو برهنه
کردن است و حفظ کفش و نعل از نجاسات در راه رفتن ادب آنست که هر
دو پا پوشیده باشد یا هر دو پا برهنه و نه آنکه یک کفش و یک نعل و یک موزه در راه
رفتن از جمله مکروهات است در صحیح مسلم بروایت جابر بن عبدالله رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فرموده که راه مرو بیک نعل و ثابت شده که آنحضرت گاه با نعلین
و گاه بی نعلین یعنی پای برهنه راه می‌رفته و باید که در اثنای راه رفتن تا تواند کفش
و نعلین و موزه خود را از نهادن بر نجاسات و قاذورات محافظت نماید صاحب
کشف المحجوب رحمه الله تعالی فرموده که چون سالک در روز روشن رعایت این ادب کند حق سبحانه
و تعالی ببرکت آن در شب تاریک نعل و کفش و دامن وی را از رسیدن نجاسات و آلوده شدن
از قاذورات نگاه دارد **ادب پنجم** ترک تنگی و مزاحمت از همراه رفتن باید که
در راه رفتن مقصد آن نباشد که بعضی خادمان یا مردمان با وی همراه باشند ابو الدردا
رضی الله عنه فرموده است که پیوسته بنده را از حق سبحانه دوری می‌افزاید تا در باطن
وی این خواهش باشد که در عقب او کسی می‌آید و می‌رود ابو امامه باهلی رضی الله عنه
روایت کرده که روزی در عقب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میرفتیم چون
آواز نعلین ما شنید باز ایستاد و فرمود که پیش روید گفتم یا رسول الله چگونه
در پیش روی شما رویم گفت آری بروکه من آواز نعلین شما از عقب خود شنیدم

ترسیدم که چیزی

ترسیدم که چیزی از کبر در دل من پدید آید و بصحت رسیده که آن حضرت
اصحاب را در پیش میفرستاد و خود از عقب ایشان میرفت و میفرمود
خلو ظهري للملائكة یعنی پس پشت مرا از برای ملائکه خالی گذارید **ادب ششم**
پهلو تهی ناکردن است از اخوان در راهها ادب آن بود که چون در تنگنای
با یکی از برادران مؤمن دوچار گردد پهلوی خود را از پهلوی وی تهی
نسازد و تن خود را در ندزد و بجهت حفظ لباس و طهارت آن بگمان
آنکه شاید لباس آنکس ناپاک و آلوده بنجاستی باشد زیرا که همه مسلمانان پاک
و پاکیزه‌اند و جامهای ایشان طیب و طاهر لیکن اگر کفر و الحاد و زندقه کسی
یا پلیدی لباس شخصی ظاهر بود اجتناب از وی لازم بود **ادب هفتم**
کشاده گردانیدن راه است بر مسلمانان باید راه را بر برادر مؤمن کشاده
گردانند و چون در تنگنای بهم رسند دیر السهولت و ملایمت برگذارند که آن
موجب ازدیاد محبت و الفت باشد و اگر کسی از دین بیگانه در تنگنای با وی
ملاقی شود بخلاف آن عمل کند در صحیح مسلم بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بر یهود و نصاری ابتدا بسلام مکنید و چون با یکی
از ایشان ملاقات کنید در راهی پس مضطر سازید وی را به تنگتر از آن راه
یعنی بتعظیم ایشان راه را مکنید و جای بر ایشان تنگ سازید که آن موجب
قطع محبت و الفت است **ادب هشتم** از روی مراقبه و ذکر و آگاهی

راه رارفتنی است در کتاب ابن السنی بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که سلوک نکند مرد در هیچ راهی که ذکر خدای تعالی نکرده باشد
مگر آنکه وی را نقصان و حسرت باشد پس باید که چون کسی قدم در راه نهد مراقب حال باشد
و از روی شعور ذکر و آگاهی رود و سر در پیش افکنده و نظر بر قدم دوخته و بهیچ طرف از
یمین و یسار توجه نکند و جز در برابر نظر نیندازد و باید که اصلا عقب باز ننگرد و گر بنابر
ضرورتی و یکی از عبارات مصطلح سلسله خواجگان نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم است
که میگویند نظر در قدم یعنی سالک را در رفتن و آمدن نظر او بر پشت پای او باید تا نظر او
پراکنده نشود و بر جایی که نمیباید نیفتد **ادب نهم** رعایت ادب و تواضع است
در راه رفتن شرط طریق آن بود که در اثنای راه رفتن با ادب و تواضع باشد خصوصا
در بازارها و مواضع کثرت خلق بعضی از عزیزان نقل کرده اند که حضرت ولایت پناهی
عبید اللهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که خاطر را تاثیر عظیم است در بازار و اجتماع مردم با ادب
و خشوع و خضوع بسیار باید گذشت تا که خاطری نگردد که بعضی خاطرها از آن قبیل است که
هر چه او حکم کند همه دلها تابع اوست نگرد و یکی نگرد و همه محجوب یکی محجوب همه اگر از آن شخص احتراز
همه دلهاست باید که علی الدوام اهتمام کند که بسبب قولی یا فعلی نگردد دلی منغص پس در گذرها
باید که بی ادبانه پهلوی بر کسی نزند و پای کسی را زیر نکند و میان دو کس که با یکدیگر همراه میروند
یا باهم سخن میگویند در نیاید به تخصیص میان زنان که بغایت مکروه است و زنان باید که بر کناره
راه روند و اگر در میان راه باشند مردان باید که از ایشان کناره کنند **ادب دهم** **ادب دواز**

پرسش مردم گرانست در اثنای راه رفتن باید که در میان راه پرسش حال یاران
و آشنایان نکنند و اگر کسی بر وی سلام کند بوجه احسن جواب داده بگذرد و برای
پرسش و جوی و گفت و گوی در میانه راه توقف نکند و اگر سخن کردن با کسی لازم بود
که از میانه راه یکسو روند و گفت و گو کنند حضرت شیخ بزرگ محیی الدین العربی قدس
الله تعالی سره العزیز در کتاب تدبیرات الهیه آورده اند که روا نیست
طالب صادق را که در اثنای راه از هیچ کس بپرسد که حال تو چیست یا از کجا می
آئی و بکجا میروی چنانکه عادت عوام الناس است و باید که از امثال این پرسشهای
رسمی نیک اجتناب نماید که این صعب است نزدیک مالکی که در مجلس یا در منزل
دو کس از دوستان بهم نشینند رواست که پرسش حال یکدیگر کنند که آن
مزید الفت و محبت است در شرعة الاسلام آورده که چون دو دوست بهم دستی
در یک مقام اختلاط کنند سنت است که بعد از ادای سلام گوید کیف
اصبحتم یا گوید مرحبا و اهلا و سهلا و باید که صاحب او در جواب گوید فی
خیر و عافیة احمد الله علیه و شرط آن بود که چون با جمعی از اخوان همراه باشد
و ایشان بهمراهی وی مقید باشند وی با کسی دیگر در اثنای راه بسخن گفتن
و مهم پرداختن هر چند ضرورت بود البته توقف نکند و یاران را انتظار ندهد
که آن از قبیل جفاست بر همراهان مگر آنکه یقین داند که از مکث وی ایشان را
کلفت و کدورتی عارض نمی شود **ادب سیزدهم** دور افکندن سنگ

دخار و غیر آنست از میانه و راه باید که بحکم اماطة الاذی عن الطریق
هر سنگ و خار و آنچه سبب ایذا و آزار کسی میشود از میانه راه بگوشه افکند
و اگر نجاستی یا مرداری باشد آنرا از نظر مسلمانان پوشیده گرداند تا موجب
کراهت طباع نشود و چون در راه گذری بینی بیفشاند یا بلغمی از دهن بیفکند
باید که آنرا بخاک بپوشاند تا نظر کسی بر آن نیفتد و آب دهان در پیش
روی و بجانب دست راست نیفکند بلکه بر دست چپ یا بر قفا افکند
و اگر خانه کعبه بر دست چپ باشد آب دهان را بر قفا افکند و اگر بر قفا بوده باشد
آب دهان بر طرف دست چپ نیندازد **ادب چهاردهم** امداد
ضعیفان و مظلومانست در راهها باید که از شرایط تکیه در طریق اعانت
مسلمانان و امداد مظلومانست باید که اگر نابینائی در راه بیند که در مخاطی
می افتد دیر او دست گیری کند و بدست راست دست چپ وی را بگیرد
و بر سر راه آورد و اگر ضعیفی بیند که در زیر بار گران فرو مانده بار وی بردارد
و تا بجائی که باید رسانید برساند و اگر بار کسی از الاغ افتاده باشد وی را در بار
یاری دهد و اگر خود حامل باری بود و خواهد که زمانی آسایش کند از راه بر
یکطرف رود و شارع را بر مسلمانان تنگ نسازد و اگر سبوی یا کاسهٔ کنیزکی
یا طفلی شکسته باشد و ایشانرا از آن گریان و ترسان بینند باید که عوض
آن بخرد و ایشانرا خوشدل گرداند و چون بیند که ظالمی بر مظلومی حیف میکند

بقدر قوت و امکان بدست و زبان منع او کند و امثال این امور در شهر
و بازار بسیار است که اهل طریق را رعایت آن ناچار است **ادب پانزدهم**
خواندن دعوات است وقتی که در اثنای راه مکروه و مبتلائی بیند چون در رهگذری
نظر وی بر چیزی افتد که طبع وی از آن کراهت کند باید که بگوید اللهم لا یاتی با
الحسنات ولا یدفع السیئات الا انت لا حول ولا قوة الا بالله در کتاب
ابن ماجه و ابن السنی باسناد جید از صدیقه رضی الله تعالی عنها مرویست که
پیغمبر صلی الله علیه و سلم هرگاه چیزی بدیدی که دوست داشتی گفتی الحمد لله
الذی بنعمته تتم الصالحات و هرگاه چیزی بدیدی که مکروه داشتی گفتی الحمد
لله علی کل حال و حاکم ابو عبد الله رحمة الله تعالی گفته که این حدیث صحیح الاسناد است
و چون در راه جنازه پیش وی باز آید یا در جائی نظرش بر جنازه افتد باید بگوید
سبحان الحی الذی لا یموت و اگر کسی را بیند که بمرضی یا ببلای مبتلاست باید که دعای
عافیت بخواند در صحیح ترمذی بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه
و سلم فرمود که هر کس مبتلائی را ببیند پس این کلمات بخواند که الحمد لله الذی عافانی
مما ابتلاک به و فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا آن بلا بوی نرسد و بروایتی
آنکه تا باشد از آن بلا در عافیت باشد و امام نووی رحمه الله در اذکار آورده که
علماء از اصحاب ما و غیر ایشان بر آنند که اولی آنست که این ذکر را پنهان
خواند تا آن مبتلا نشنود مبادا که دل وی متألم شود مگر آنکه کسی باشد که ببلای

فسق مبتلا باشد که آنجا او را بلند خواندن است از جهت زجر و تنبیه وی
و این وقتی است که داند که از بلند خواندن حرز مالی یا بدنی یا عرضی عارض
وی نمیشود که اگر حذری متصور بود آنجا نیز پنهان خواندن اولی بود ادب
شانزدهم خواندن دعوات در بازارها و مواضع کثرت خلق باید که
چون به بازار و محل ازدحام خلایق درآید این کلمات بر زبان راند که
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ
حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در صحیح ترمذی و غیر آن
از فاروق عادل رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کسی که
به بازار درآید و این کلمات بگوید بنویسد خدای تعالی از برای وی هزار هزار حسنه
و محو کند از وی هزار هزار سیئه و بردارد او را هزار هزار درجه و حاکم ابو عبدالله
در مستدرک این حدیث را باسناد خود آورده با چیزی زیاده و آن آنست که بنا
کنند از برای او خانه در بهشت و در اصل صد و چهل و پنج از نوادر الاصول
این حدیث بروایت ابن عمر رضی الله عنهما مذکور است و امام نواوی رحمه الله فرموده
که محمد واسع قدس سره که یکی از روات این حدیث است حکایت کند
که به خراسان رفتم و ملاقات کردم با قتیبة بن مسلم علیه الرحمه که از بزرگان
وقت بود و وی را گفتم که از برای تو هدیه آوردم و این حدیث بر وی خواندم
فی الحال برخاست و بر مرکب سوار شد و به بازار رفت و این کلمات را برخواند

و روانه برگشت و حاکم ابو عبدالله باسناد خود از بریده رضی الله عنه روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هرگاه به بازار درآمدی گفتی بِسْمِ اللّٰهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ هٰذِهِ
السُّوقِ وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ
أَنْ أُصِيبَ فِيهَا يَمِينًا فَاجِرَةً أَوْ صَفْقَةً خَاسِرَةً ادب هفدهم
ترک نشستن است بر سر راهها باید که در اثنای سیر کردن بر سرهای راه
ننشیند مگر وی را در آن نیت درست و مقصد صحیح باشد چه در صحیحین بروایت
ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را گفت بر
شما باد از نشستن بر سر راهها اصحاب گفتند یا رسول الله ما را از نشستن با
یکدیگر بر سر راهها چاره نیست که باهم سخنان داریم و مهمات مینگذاریم فرمود
که چون از این چاره نیست باری حق آنرا بجای آرید گفتند یا رسول الله حق آن
چیست فرمود که پوشیدن چشم یعنی از نامحرم و منع اذی یعنی آنچه
سبب ایذای مسلمانان شود و جواب دادن سلام و امر معروف و نهی منکر و
در روایتی که در شرح السنة مرویست که راه نمودن گم شده و مدد کاری
بار افتاده نیز آمده و در صحیح مسلم بروایت زید بن سهل رضی الله عنه مرویست که
گفت با جمعی از یاران در پیشگاه سرا نشسته بودیم و از هر جا سخنی
میگفتیم ناگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و پیش ما بایستاد و فرمود که شما را
چیست که بر سر راهها نشسته اید به پرهیزید از نشستن و صحبت

دهشاتی بر سر ما بوده گفتم که اینجا که نشسته ایم از برای بدی نشسته ایم
نشسته ایم که با هم سخنان گوییم فرمود که چون نشسته اید حق آن نگاه دارید گفتم
یا رسول الله حق آن چیست سرور عالم فرمود که حق آن پوشیدن نظر از نامحرمان
و جواب دادن سلام و سخنان نیکو گفتن و برداشتن آنچه که یکی از حقوق
طریق و بفریاد رسیدن مظلومانست فصل چهارم در آداب
سواری کردن و این فصل نیز مشتملست بر هفت ادب ادب اول
خواندن دعاست وقت سوار شدن بر مرکب باید که چون بر مرکب نشیند
بگوید سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ و در صحیح
ترمذی و نسائی و غیر آن با سانید صحیحه از علی بن ربیعه رضی الله عنه مرویست که گفت
دیدم علی بن ابی طالب را رضی الله عنه که سوار شد و چون پای در رکاب کرد گفت
بسم الله و چون بر پشت مرکب راست بنشست گفت الحمد لله بعد از آن فرمود
سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا الی آخره انگاه سه بار الحمد لله و سه بار الله اکبر گفت بعد از ان
فرمود سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از ان
بخندید حاضران گفتند یا امیر المؤمنین سبب خنده چه بود فرمود که دیدم پیغمبر را صلی
الله علیه و سلم که این افعال بجای آورد بعد از ان بخندید گفتم یا رسول الله سبب خنده چه
بود گفت پروردگار تو عجب میدارد یعنی راضی میشود از بنده خود وقتی که میگوید رب
اغفر لی ذنوبی او بنده میداند که آمرزنده غیر از من نیست ادب دوم خواندن

آیات

آیاتست وقت سوار شدن بر ستور سرکش و کشتی امام نووی رحمه
الله در اذکار آورده که چون کسی بر ستور سرکش سوار شود و خواهد که آرام گردد
و آرام گیرد که این آیت را در گوش وی فرو خواند که أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ
وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ و در کتاب
ابن السنی از ابو عبد الله یونس بن عبید بن دینار البصری التابعی المشهور
رحمة الله علیهم اجمعین مرویست که گفت هر کس این آیه مذکوره را در
گوش ستور سرکش سخت عنان فرو خواند آن ستور از سرکشی آرام گیرد
و رام شود و اگر کسی وقت در آمدن بکشتی این آیه را بخواند از غرق شدن
ایمن باشد ادب سیم سلام کردن سوار است بر پیاده و هر چند سوار
مرد صاحب جاه و جلال باشد و پیاده خورد سال و فقیر بود این از جمله سنتی
مرضیه است و ذکر آن در فصل دویم از باب اول که مشتمل بر آداب سلام است
ایراد یافته اینجا بتکرار حاجت نیست ادب چهارم ملاحظه و احتیاط سوار
است در مواضع کثرت و ازدحام خلق که از وی و مرکب وی ایذای و آزار
بمردم نرسد یعنی باید که چون در بازار و مواضع کثرت در آید عنان
کشیده دارد و در میانه راه نراند بر کناره و مردم را برفق و ملایمت خاطر
گرداند و بطریق پسندیده متنبه سازد تا راه دهند و البته باید که در آن
محل تند و تیز نراند و تعجیل ننماید هر چند ضرورت کلی داشته باشد

خصوصًا در گذرهای تنگ و کوچهای پر گل و لای که ممر مردم باشد و باید که
آنجا ملاحظه بیشتر نماید تا از دست و پا نهادن مرکب وی جامه کسی بگل و لای
نیالاید **ادب پنجم** رعایت حال بندگان و خدمتکاران است که در
عنان وی میدوند هرچند مقصد نزدیک بود باید که چنان نراند که پیادگان را
تبه دارند و اگر مقصد دور و دراز باشد البته خدمتکاران را پیاده نگذارد که
منافی سنت و مخالف طریق همت مردیست و اگر میسر نشود که از برای خادم
علیحده مرکبی سر براه کند باید که در راه با وی مدارا و مواسا کند و گاه
بگاه و بهانه توقف نماید تا پیاده استراحت نماید و احیانًا وی را بطریق سنت
ردیف خود گرداند اگر مرکب آن قوت داشته باشد که دو کس را بکشد چه
در احادیث صحیح ثابت شده است که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
وسلم گاهی بعضی اصحاب را در راهها ردیف خود میساختند و اگر مرکب را
قوت کشیدن دو کس نباشد زمانی خود پیاده شود و پیاده را سوار
کنند **ادب ششم** تعهد حال مرکب است باید که در وقت راندن اگر
گاهی بی ادبی کند بخشم نکند تازیانه و چوب و دوال عنان بر سر و روی نزنند و تا
مقدور و در امکان ممکن باشد رفق و مدارا نماید در شفای قاضی عیاض رحمه الله تعالی
مذکور است که روزی صدیقه رضی الله عنها بر شتر سرکشی سوار بود میخواست
که وی را بزند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود علیکِ بالرِّفق و باید که در وقت سوار

شدن بر پشت

شدن بر پشت وی راست ننشیند و رکاب نکشد و بیکی نزنند و از گرسنگی
و تشنگی وی را نگاه دارد و در سرما و گرما وی را محافظت نماید و چون راه دور بود
گاه گاه فرود آید و مقداری پیاده برود تا مرکب آسایشی کند در احادیث
وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر چون نماز بامداد گذاردی عنان مرکب
گرفته گام چند پیاده برفتی **ادب هفتم** ندا کردن است ملائکه را چون
مرکب وی در صحرا بگریزد باید که اگر ناگاه مرکب وی در بیابان از بند رها شود
و از وی بگریزد آورده صاحب مرکب ندا کند بدین وجه که یا عبادَ الله احبِسوا
دو بار بگوید تا آن مرکب بر جای خود قرار گیرد امام نووی رحمه الله آورده که در کتاب
ابن السنی از عبدالله مسعود رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که چون در صحرا ستور یکی از شما از بند برجهد باید که ندا کند که یا عبادَ الله
احبِسوا یا عبادَ الله احبِسوا بدرستی که خدای تعالی را حاضرانند در زمین که نگاه میدارند
ستور وی را امام نووی رحمه الله فرمود که بعضی از اکابر مشایخ من در علم
حکایت کرد که دابه فی الحال بر جای خود ایستاده تن به بند در داد و امام فرمود که
گمان میبرم که آن دابه استری بود و هم امام فرمود که من یکبار با جماعتی بودم در
سفر که یکی از چارپایان ایشان از بند رها شد و بگریخت و مردم از گرفتن آن عاجز
شدند من بر وجه مذکور ندا کردم فی الحال بی سبب بر جای خود محصور شد و خشک ایستاد
تا دویدند و وی را بقید در آوردند **باب سیم** در آداب و شرایط اهل صحبت

مشتملست نیز بر چهار فصل **فصل اول** در آداب صحبت مشایخ طریقت
قدس الله تعالی اسرارهم بحسب ظاهر و شروطات و محذورات آن در ضمن شانزده
ادب ایراد میباید اما شروطات و آن هشت ادبست **ادب**
اول نشستن است در مجلس شیخ از روی ادب و تواضع باید که چون بمجلس شیخ
در آید هر جا که فروتر از آن نباشد بنشیند لیکن بآن حیله مقید نباشد که البته در
صف نعال نشیند و باید که فی نفس الامر داعیهٔ تقدم و تفوق بر اصحاب در خاطر
نگذارند و چون باطن وی از امثال این دعاوی پاک باشد هر جا که نشیند روا بود
و اگر یکی از اخوان بنابر تواضع و فروتنی وی را بر خود تقدیم کند مراعات وی را
قبول نماید و در تاخر مبالغه و تکلف جایز ندارد و اگر شیخ وی را بتقدیم بر خود یا بر
بعضی از کبار اصحاب خود امر فرماید زود با متثال مبادرت نماید و بی توقف
آنجا که اشاره کند بنشیند هر چند بحسب واقع وی را استحقاق آن نباشد و باید که
همیشه در مجلس شیخ بلکه همه جا بر هیئات قعود متشهد نشیند الحَدِیثُ اَلْاَمْرُ
فَوْقَ الْاَدَبِ و جوارح خود را از حرکات فضول نگاه دارد **ادب دوم**
امتثال اوامر و نواهی شیخ است باید که بهر چه شیخ وی را امر کند تاویل کلام وی نکند و
ظاهر آنرا فرا گیرد و بتقدیم رساند هر چند بنابر ضعف اراده و دغدغهٔ طبیعت گمان برد
که آن امر خطا است لیکن امضای آن می باید کرد و بتاویل مدخل در آن نمی باید نمود
زیرا که سعادت عظمی و کرامت کبری موقوف بر فرمانبرداری و خدمتکاری

است و بباید نیز

است و بباید دانست که مشایخ اهل ارشاد که بدرجهٔ کمال و مرتبهٔ تکمیل رسیده اند
و آیینه صفات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم گشته بحکم آیه کریمه
وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ هر چه بر زبان مبارک ایشان گذرد از اوامر و نواهی محض
خیر و عین صواب خواهد بود و فساد و خطا را بهیچ وجه من الوجوه در آن راه نیست
هر که بتاویل در آن مدخل کند اگر چه بحسب ظاهر صواب نماید لیکن بحسب حقیقت
خطا خواهد بود **ادب سیم** اصغای سمعست بکلام شیخ باید که پیوسته در
مجلس مترصد و منتظر باشد که بر زبان شیخ چه جاری میشود از اوامر و نواهی و مواعظ و نصایح
و غیر آن تا بدان قیام نماید و از آن فایده گیرد و باید که زبان شیخ را واسطهٔ کلام الهی شناسد
و یقین داند که بحق گویاست نه بهوای خود و با خود چنان قرار دهد که بر در کبریای حق سبحانه
بر زبان استعداد صلاح کار خود میطلبد و مناسب استعداد او حق سبحانه از مظهر شیخ
بوی خطاب میکند و وی را ارشاد میفرماید پس در وقت تکلم شیخ باید که خود را مستعد استماع
کلام الهی ساخته بهمگی خود متوجه آنجناب شود و با جمیع قوی و مدارک ظاهری و باطنی حاضر
باشد و آنچه از اوامر و نواهی و حکم و فواید بر زبان شیخ جاری شود آنرا در دل و جان داده
بحق آن قیام نماید **ادب چهارم** اکل نیم خورده شیخ است بتمام و کمال
حضرت شیخ اعظم محیی الدین العربی قدس سره در کتاب تدبیرات الهی فرموده که
چون شیخ التفات کرده طعام نیم خورده خود را بیکی از مریدان حواله کند باید که مرید آنرا
بتمام تناول کند و هیچ کس را از اصحاب در خوردن آن شریک نسازد و هر چه تواند که

بحسب مقتضای وقت برکتی و حالتی از میان اکل شیخ بان طعام آمیخته شده باشد و در اجزای آن سرایت و تاثیر کرده و استیفای از شیخ نوعی خاص کرده باشند و باشد پس اگر دیگری برادر آن مدخل دهد یکی که در یافت آن برکت و حالت که موقوف بر اتمام تناول آن طعام بود از وی فوت شود از فیض عظیم بی بهره ماند و مؤید قول حضرت شیخ است قدس سره آنچه امام یافعی رحمة الله در کتاب مرآة الجنان بروایت ابن عباس رضی الله عنهما آورده که گفت من و خالد ولید با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بر ام المؤمنین میمونه بنت حارث رضی الله عنها که هم خاله من بود و هم خاله خالد در آمدیم وی کاسه شیر آورد آنحضرت قدری بیاشامید و من بر دست وی بودم و خالد بر جانب دیگر پس بمن داد و فرمود بخور که آن مر تراست و اگر خواهی جزی ایثار کنی بخالد من گفتم پس خورده ترا من یا رسول الله بر کسی ایثار نکنم پس آنچه باقی مانده بود تمام بیاشامیدم ادب پنجم رعایت مکالمه است با شیخ مرید صادق هر گاه خواهد که با شیخ در مهمات دینی و یا دنیوی سخنی گوید باید که فرصت نگاه دارد و نخست از حال شیخ معلوم کند تا فراغ استماع کلام او دارد یا نی و بطریق استعجال و خفت بر گفت و گوی اقدام ننماید و بعد از تفحص تام و تفرس بلیغ چون مجال مکالمه یابد بحکم خیر الکلام ما قل و دل باقصر عبارتی جامع مفید مقصود خود ادا کند ادب ششم غض صوت در حین مکالمه باید که در زمان ادای سخن بحضور شیخ آواز بلند برنیارد چه رفع صوت در حضور اکابر نوعی از ترک ادب است

بصحت رسیده

بصحت رسیده که وقتی میان اصحاب رضی الله عنهم در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مهمی بحثی افتاد و آوازها بلند کردن تا بادب ایشان این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی بعد از آن چنان شد که بعضی ایشان از غایت پستی و خفوت مفهوم شدی تا بعده و این آیه در شان ایشان فرود آمد که ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی ادب هفتم اختیار سکوت در مجلس شیخ و ترک سوالات از وی در امور رسمی و عرفی و سخنان روز مره در صحبت زبان فرو بندد از انواع سخنان اصلا و قطعا تکلم نکند و از شیخ چیزی که وی را در آن فایده تامه نباشد نپرسد مثلا چون شیخ عزیمت رفتن بجای کند نپرسد که بکجا میروی و اگر از جای می آید تفحص نکند که از کجا می آیند و چون جای ایستاده باشد استفسار ننماید که چرا ایستاده اید و آنچه بدین ماند از سوالها و پرسشهای فضولی همه [illegible] از اجتناب از امثال این فضولها واجب و لازم است ادب هشتم اعتبار وجود شیخ گذاشتی است در جمیع امور بعضی از اکابر گفته اند که مرید باید که در هیچ امری از امور دینی و دنیوی کلی و جزئی بی مراجعت با خلیفای شیخ و ارادت او شروع نکند نخورد و بیاشامد و نپوشد و نیاید و نرود و نگیرد و نه دهد الا باجازه و معلوم شیخ و هم چنین در جمیع طاعات و عبادات از صوم و افطار و اکثار نوافل و اقتصار

بوفرایض و روایت و ذکر و تلاوت و مراقبه و امثال آن بی رخصت و تعیین شیخ شروع نکند
و این واصل کلی است در طریق ارادت اما تفصیل مهمات و آن نیز هشت ادب است **ادب**
اول ترک مشاورت است با شیخ در امور ضروری حضرت شیخ محی الدین العربی قدس سره در تدبیرات
الهیه آورده آنکه مرید باید که مهمات ضروری و امور عرفی و رسمی با شیخ مشورت نکند و از وی
رخصت و اجازت نجوید زیرا که آن فعل نقیض اصلست و اصل در ارادت آنست که بخود هیچ کاری
از پیش نگیرد و بهیچ امری بی رخصت شیخ اقدام ننماید و خاطر خود را تمام در خواهش وی گم کند
پس وقتی که در کار مشاوره میکند اگر شیخ وی را اجازت دهد در آینه بآن کار اقدام باید نمود هم
صلاح وی نبود که بخلاف اصل کاری کند و اگر اجازت ننهد بر اینکه از آن اجتناب باید نمود
و در آن حال مهم وی معطل و معوق بماند پس اصل در طریق آنست که هیچ کاری ننماید مگر
بفرموده شیخ و مشیت و اراده وی چنانچه در ادب هشتم از شروط ارادت یاد یافت و این
طریق اقویا و ارباب تجرید است از اهل ارادت و چون این قوت نداشته باشد
و از مبتدیان بود و ببعضی قیود ضروری مبتلا باشد باید که در امور ضروریه و عادیه با شیخ
مشاوره نکند و اجازه نخواهد تا مخالفتی از وی صادر نشود **ادب دوم**
ترک تدبیر است در امور معینی خود باید که اگر شیخ در امری از امور دنیاوی با وی
مشاوره کند اختیار و اراده و مصلحت شیخ را هم بشیخ حواله کند و در آن امر هیچ وجه
رای تدبیر خود را مدخل ندهد و از خود بغلط نیفتد زیرا که مشاوره کردن شیخ با وی
نه از آن جهت است که بعقل و تدبیر وی احتیاج دارد و در فهم و رای خود قصور و تقصیری

فی بینید بلکه

می بینید بلکه بنا بر مصلحتی خواهد بود از مصالح خیر و امتثال فرمان و مشاوره هم
فی الامر و اگر شیخ در باب مشاوره با وی مبالغه نماید آنچه بخاطرش رسد از روی عجز و
قصور فهم و ادراک خود عرضه دارد که آن منافی ادب نیست بلکه در آن حال سکوت
موجب ترک ادبست و در اخبار صحیح وارد است که بعضی از کبار صحابه رضی الله عنهم
بعد از مشاورت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان در امور تصرف نموده اند و آن حضرت
بقبول ایشان عمل میفرموده **ادب سیم** ترک بعضی جراتهاست
و بی ادبیهاست در حضرت شیخ از جمله آنکه باید که هرگز بخلوت شیخ سر زده در نیاید
و تا وی را طلب نکنند اصلا و قطعا آن جایز ندارد که غایت بی ادبی و نهایت بی حرمتی و
فضولی است و در موضعی که شیخ دایم می نشیند باید که هرگز آنجا ننشیند و طاقیه
و جامه و کفش وی نپوشد و در راهی که از عقب شیخ میرود قدم بر نشان قدم وی
ننهد و برهنه از آن صورت مساوات و طریق انبساطی نسبت بشیخ پیدا شود
باید که از ارتکاب آن بوجهی اجتناب نماید و جزئیات این آداب و شرایط بسیار است
که تفصیل آن متعذر است و تحقیق آن تعلق بفهم ارباب فطانت دارد
ادب چهارم ترک غنودن است بخانه که شیخ در خواب میرود
باید که در آن خانه که شیخ بخواب میرود و استراحت میکند مطلقا خواب نکند مگر با مر
شیخ حضرت شیخ محی الدین قدس سره در کتاب تدبیرات الهیه فرموده اند
که روا نیست مرید را که در یک خانه با شیخ خواب کند و اگر شیخ وی را امر کند باید

که دورترین جای از شیخ در آنخانه برای خواب خود اختیار کند و اگر شیخ وی را نزدیک خود جای
دهد فرمان برد و آن جا خواب کند لیکن از خواب گران کردن بپرهیزد و حاضر وقت
باشد ادب پنجم ترک مطایبه و مزاح است با شیخ یا در حضور شیخ شرط
ادب آن بود که با شیخ ابواب مطایبه و مباسطه مسدود سازد و هم بقول و هم بفعل
و اگر شیخ با وی در بسط و مزاح درآید باید که در مقابل آن بکمال ادب و تواضع قیام نماید
و در باطن خود مهابت و اجلال شیخ را زیاده گرداند تا پرده حشمت و حیا و حجاب و وقار
و تمکین از میان ایشان مرتفع نشود و طریق فیض مسدود نگردد و باید که در مجلس شیخ و حضور
وی نسبت باصحاب زبان از طیبت و مزاح و مطلق گفت گوی فرو بندد و با هیچ یک
در حضور شیخ بتصریح یا کنایه عبارتی نگوید و اشارتی نکند که این جمله در سوء ادب داخلست
و طالب صادق را احتراز از آن واجب و لازم ادب ششم ترک
اظهار فضل و کمالست در حضور شیخ مرید صادق باید که در وقت تکلم با شیخ متفحص
و مترقب نفس خود باشد تا بصفت هستی و رعونت و اظهار علم و معرفت خود در حرکت
نیاید و خود را بصفت جمال و کمال در صورت حسن کلام عرضه نکند مبادا بدین واسطه از نسبت
ارادت و تواضع و مسکنت دور افتد و گرانی در سمع قلب وی حادث گردد که از حقیقت استماع کلام
شیخ بی بهره ماند ادب هفتم ترک تحقیقات و تدقیقات علوم است
از شیخ حضرت شیخ محی الدین قدس سره فرموده که مرید باید که از شیخ سوال نکند مگر بضرورت و باید که در
سوال قدر مرتبه خود نگاه دارد و جز حالی که بر وی پوشیده باشد از احوال خود استکشاف نکند و در

چیزی که نه حال وی بود و نه مقام وی اصلا سخن نگوید و بهیچ وجه از وجوه استفسار
نکند چه در آن زیاده فایده نبود بلکه ضرر متصور بود پس باید که بغیر ضرورت
احوال خود هیچ نپرسد و از سوال فضول بپرهیزد چنانچه کلام قدیم بنهی آن
ناطق است که لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم پس کمال ادب
اقتضای آن میکند که در نظر شیخ ساکت و منتظر نشیند تا وقتی که شیخ آنچه
صلاح وی باشد زبان بگشاید زیرا که شیخ در وقت حضور طالبان صادقان
باطن خود را ناظر جناب احدیت میگرداند و از حضرت حق سبحانه مناسب زمان
استعداد ایشان باران کفایت و هدایت میجوید و هرچه از آن بروی فایض
میگردد بر فرق اصحاب نثار میکند و برسم ترجمانی بایشان میرساند ادب
هشتم حذر کردنست از مکر شیخ باید که بداند که مشایخ طریقت قدس الله تعالی
ارواحهم با طالبان و مریدان در اقاویل و افاعیل مکرها میباشد پس بر طالب
صادق و مرید مخلص واجب و لازم بود که در حضور و غیبت شیخ ملاحظه انفاس و
محافظت جوارح خود کند تا از دست و زبان وی چیزی که موجب سوء ادب
باشد صادر نشود و اگر بی ادبی از وی در وجود آید و شیخ با وی در آن مسامحه و مساهله
کند و وی را بآن مخاطبه و معاتبه نگرداند باید که بیقین داند که با وی مکر کرده است و دانسته
ازین مرید کار نیاید و از کار وی هیچ نگشاید ازین جهت وی را بآن بی ادبی عتاب
و زجر نفرموده و هیچ تنبیه و توبیخ نکرده و وی را در آن غوایت و ضلالت فرو گذاشت

پس اگر بر خطره و هفوه‌ای که از وی صادر شود وی را عتاب نماید و مواخذه کند و انقباض
بر ابروی تنگ فراگیرد بشارت است وی را بقبول و فتوح و رضا و وصول بمراتب
عظمی

فصل دویم در آداب صحبت مشایخ بحسب معنی و استفاضه از باطن
ایشان واگرچه آداب فصل سابق نیز در استفاضه باطنی از مشایخ مدخل تمام دارد لیکن
تعهد این آداب ادخل و اتم است در حصول مقصود و شروطات و محذورات این
فصل نیز در ضمن هشت ادب است که مذکور میشود اما شروطات و آن هشت ادب است

ادب اول اعتقاد تفرد شیخ است بمرتبت و ارشاد و باید که مرید
صادق نسبت بشیخ خود چنان عقیده کند که مرتبه باستحقاق ارشاد علی الاطلاق اوست
و غیر وی از مشایخ این عهد را درجه ارشاد و رهنمائی نیست و قوت رفع اشکال و عقده‌گشائی
بی سعادت دینی و دنیوی و کرامت صوری و معنوی باز بسته بعنایت و ملازمت
اوست و حرمان ابدی و خسران سرمدی موقوف بمفارقت و مباعدت از وی مردود
حق و مقبول او مقبول مطلق و اگر بخلاف این اعتقاد کند و دیگری را در طریق
ارشاد مقابل او یا کامل‌تر از وی تصور نماید رابطه الفت و محبت ضعیف شود و بدان واسطه
اقوال و افعال و تصرفات شیخ را در باطن وی زیاده تاثیر نماند چه سرایت اقوال
و افعال شیخ در باطن مرید بواسطه غلبه محبت و ارادت است هرچند محبت و ارادت
کامل‌تر استعداد مرید صورت تربیت و تصرف شیخ را قابل‌تر

ادب دویم
اعتقاد اطلاع شیخ است بر حال وی در سر و علانیه باید که بهیچ حال و هیچ وقت شیخ را از

بیگانه گو خاطر پروانه لاف آشنائی زد [illegible]

خود غافل و فارغ نکند بلکه بر یقین داند که همیشه بحسب باطن رقیب و ناظر
وقت اوست و هر فعلی که از وی در وجود می‌آید بر آن واقف و مطلع است و این
بهترین ادب است مر طالبان صادق را پس باید که همیشه از اشراف و اطلاع
باطن شیخ ترسان باشد و در خلا و ملا از ارتکاب امری که ملایم حضور شیخ نباشد
اجتناب نماید تا موجب سد ابواب فتوح نشود باید که بجنس خلق و کمال عفو
شیخ اعتماد نکند که بشریت در بعضی احوال از هیچ کس زایل نشود

ادب سیم
اتباع عزیمت است بر خدمت و ملازمت شیخ و مایوس ناشدن از زجر و سیاست
وی باید که با خود چنان قرار دهد که فتح الباب من از ملازمت و خدمت
و صحبت شیخ تواند بود پس پای بر خاک آستانه وی جان تسلیم کنم یا بمقصود برسم
و علامت صدق این نیت آن بود که به تبعید و رد شیخ از در دولت خانه وی
روی اخلاص برنگرداند و سر تسلیم و نیاز بر آستانه ارادت بنهد چه مشایخ
طریقت قدس الله تعالی ارواحهم در تفحص احوال مریدان و تحقیق صدق ارادت
ایشان امتحانات مختلفه بسیار افتد و تا مرید صادق در امتحانات مشایخ
اهل ارشاد ثبات قدم نورزد قابل تصرفات و اضافات باطنی ایشان
نشود

ادب چهارم نشستن است از روی یکتی و وقار و ادب
و آرام در مجلس شیخ باید که چون در صحبت شیخ نشیند متحرک و متزلزل
نباشد و از حرکات فضولی جوارح را ضبط کند در شفای قاضی عیاض

رحمه الله از خارجه بن زید رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوقارترین مردمان بود در
مجلس بشود اگر چیزی بیرون آید از اطراف او یعنی دست و پا اینطرف و آنطرف نمی
نهاد و بعضی از عزیزان میفرموده‌اند که طالب صادق در حالت نشستن بصحبت در هنگام توجه
و مراقبت و استفاضه از باطن شیخ باید که اصلا حرکت نکند و تا ممکن و مقدور باشد نفس را ضبط
کند و نفس را شمرده زند که حفظ جوارح از حرکات فضولی مدد عظیم است در تحصیل جمعیت
و اقتباس فیض از باطن شیخ و میفرموده‌اند که تا آب در کاسه از حرکت ساکن نشود عکس
هر صورتی در وی درست ننماید و چون متحرک شد آن عکس در نظر درست نمی‌نماید ادب پنجم
دوام توجه است بجانب شیخ باید که همیشه متوجه و منتظر وی باشد و لحظه از توجه بوی غافل نشود که این دوام توجه
در استفاضه از باطن شیخ اثرهای عظیم است حضرت ولایت پناهی عبیدالله قدس الله تعالی سره میفرموده‌اند
که توجه مرید باید همیشه در میان دو ابروی پیر باشد پیر را در مجموع اوقات مطلع و حاضر خود
داند و در حضور و غیبت همیشه مرتبط بوی باشد که طریق رابطه شیخ اقرب همه طرق است و
نتیجه وی از ذکر و مراقبه و توجه اتم و اکمل است و آنچه از مرابطه حاصل شود از هیچ طریق حاصل نشود لیکن چون از سر
از روی ادب و تعظیم بشرایطی که در طریق رابطه مقرر کرده‌اند همیشه بشیخ مرتبط و متوجه باشند
زود باشد که هیبت و عظمت پیر در باطن او تصرف کرده در مرتبه مقام حضور حضرت او نسبت
از باطن مرید رخت بندد و رعایت این معنی بجای رسد که احوال پیر بر مرید معاینه و مشاهده شود
و صفات باطن وی بر آینه مستعد مرید منعکس شود و آنچه بهزار سال در مجاهده و ریاضت
میسر نشدی باندک فرصتی مرید را حاصل شود ع ای کار دولت است کنون تا کرا رسد

ادب ششم

ادب ششم مراعات اوقات قبض و بسط شیخ است بباید دانست که اوقات
و احوال مشایخ طریقت و ارباب حقیقت بحسب اختلاف ظهور تجلیات متقابله و صفات
متباینه مختلف و متفاوت میباشد پس باید که در زمان قبض ایشان خود را از صحبت ایشان
دور دارد و در زمان بسط ایشان صحبت را لازم گیرد و خود را با ایشان در رساند حضرت
خواجه بزرگ خواجه بهاء الحق والدین قدس الله تعالی سره فرموده‌اند که دریافت اوقات و احوال
اهل الله کار بزرگ است هر که بسعادت رسید از اینجا رسید و از عنایات حق سبحانه در حق
این ضعیف آن بود که اوقات ایشان را در می‌یافتم و نسبت احوال و صفات ایشان
مطالعه میکردم در مقام قبض ایشان مهمی میشد که از ایشان دورتر می‌افتادم و در مقام بسط
ایشان لطیفه دست میداد که با ایشان نزدیک میشدم الحکم طالب صادق صاحب
فطانت باشد ملاحظه زمان قبض و بسط ایشان کند و در حالت انبساط خود در جانب اقبال ایشان
بندد تواند بود که بیک لحظه از فیض باطن ایشان آنچه مقصد است فتح و فیروزی مرتب شود که بعمر ابدی
میسر نشود و مقصود از نوع بشر نتوانند شد ادب هفتم کتمان اسرار شیخ است
و اظهار اسرار خود بر وی باید که هر حال که شیخ از پنهان دارد از احوال و واقعات و خوارق
عادات و غیر آن و مرید بفراست خود بر آن اطلاع یابد یا شیخ وی را مطلع گرداند محرم
راز خود سازد و در افشای آن از شیخ اجازت و رخصت نخواهد تکلیف که بخود
افشای آن کند چه میتواند بود که شیخ در اخفای آن مصلحت دینی یا دنیوی ملاحظه کرده باشد
که علم و ادراک مرید بحقیقت و کنه آن نرسد و از افشای آن فتنه تولد کند

است از شیخ حضرت شیخ نجم الدین قدس سره در تدبیرات الهیه آورده اند که چون مرید
را واقعه افتد صوری و معنوی باید که آن را بر شیخ عرضه کند لیکن از وی بجهت کشف
آن واقعه هیچ سوال نکند و در طلب رفع آن اشکال تعجیل ننماید زیرا که شیخ بمصلحت
اظهار و اخفای آن داناتر است بآنچه صلاح وقت و حال مرید باشد اقدام
خواهد نمود ولی اگر وی طلب تحقیق آن کند و این طلب از مرید فضولی تمام است
و فضول مرید مورث کراهت شیخ و کراهت وی موجب سد مواهب
و افاضات از باطن شیخ **ادب** نهم ترک ناهی و مناهی است
در ملازمت شیخ مرید باید که با وجود مواظبت بر صحبت شیخ و ملازمت مجلس وی دامن
از قبایح افعال و رذایل اعمال در چیند و از ارتکاب کبایر و اصرار بر صغایر خود را
محافظت نماید و با وجود افعال قبیحه و اعمال کریهه پیرامن مجلس این طایفه نگردد چه این
بزرگواران جواسیس القلوب‌اند و بحکم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله بر
افعال ظاهری و احوال باطنی مردم مشرف و اطلاع میدارند و از اخلاق و اوصاف
غالبه مردم چنانچه بر صفا فطرت متاثر میشوند و نتیجه تاثر ایشان بر رد و قبول نسبت بر دامان
خصوصا بر مریدان اثر تامی عظیم دارد که با اختیار ایشان گاه بی اختیار ایشان بعضی مقبول
آید بعضی و بعضی مردود سرمد **ادب** دهم اجتناب است از موجبات
کراهت شیخ باید که احتیاط بلیغ بجا آرد که ناگاه و باطن شیخ از قول و فعل وی کراهتی
نشود که آن موجب نکال دو جهان دنیا و آخرت وی گردد پس واجب و لازم آن که دایم

تتبع خاطر شیخ کند و در تحصیل رضای او سعی جمیل بتقدیم رساند تا بدان واسطه خاطر شیخ
متوجه و متعلق بوی شود و سعادت ابدی و دولت سرمدی بران توجه و تعلق
مترتب گردد و از آن ترسد که شیخ باطن و خاطر از وی باز گیرد که شقاوت دو
جهانی و خسران جاودانی بران متفرع شود **بیت** بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد سیاهستش ورق **ادب** هشتم ترک اعتراضست بر اقوال و افعال
شیخ باید که در مقابله گفتار و کردار شیخ زبان و دل از اعتراض و چون و چرا نگاه دارد که
اعتراض را بکند و فیض را میان وی و شیخ بغایت سد و میگردانند و درین معنی گفته اند
من قال لاستاذه لم لا یفلح ابدا یعنی هر که استاد خود را بگوید چرا هرگز رستگاری نیابد
پس باید که مرید صادق بهیچ وجه ظاهرا و باطنا در خود اعتراض را بر اقوال و افعال و
تصرفات شیخ مجال ندهد و هرگاه که بروی چیزی از افعال و احوال شیخ مشکل شود وجه
تاویل و صحت آن بروی پوشیده ماند قصه موسی و خضر علیهما السلام یاد کند که
موسی با وجود رتبه نبوت و کمال علم و شغف بر صحبت خضر چگونه بر بعضی از تصاریف او
انکار کرد و بعد از کشف اسرار و بیان علت آن از انکار با قرار باز گشت پس هرچه علم
او بدان ره نبرد از تصرفات حواله و آن بقلت علم و قصور فهم خود کند نه بفساد
آن تصرف تا از ورطه فتور ارادت و محبت که موجب قصور افاضت و استفاضه
است خلاص و نجات یابد حضرت قطب الاولیا خواجه محمد پارسا قدس سره در
قدسیه آورده اند که اعتراض بر اهل الله نامبارک است و محل خطرات نجات

الطلب
هذا الکلب آداب

خواجه ما قدس سره جمع فرموده‌اند هر کتابی که نسبت با این طایفه کرده شود از آنند بیست
اما اعتراض بر ایشان نه چنان پیر است در صحبت اولیاء الله محافظت احوال خود نمودن
بغایت دشوار است از آنکه سلطان ولایت ایشان بر حال ایشان مستولیست
کسی وصف ایشان را نمیتواند شناخت اگر نسبت این طایفه در باطن باشد بر چیزی
از انکار و اعتراض کردن خطر عظیم دارد مثل ایشان چون آتشی است که در خاکستر
پنهانست و مثل نفی کننده چون کسی است که بی وقوف قدم بر آنجا مینهد **بیت**
به پیش چشم چو خاکسترم مبا گستاخ ۞ که هست در تگ او آتشی و دریایی ۞ پوشیده
نماند که اگرچه در بعضی از کتب و رسایل این طایفه بعد از آداب مریدان آداب شیخی نیز
ایراد کرده‌اند و در آن باب شرایط و قواعد آورده لیکن درین رساله بذکر آن
اقدام نرفت از جهت آنکه اگر کسی در واقع بدرجه ارشاد و شیخی وقت رسیده باشد
و بتعلیم طالبان و تصرف در بواطن مستعدان از پیشگاه مأمور و مأذون گشته
هر آینه نسیم خاص از حضرت حق سبحانه مخصوص و مشرف خواهد شد چنانچه مضمون کلام آیه کریمه
وَآتَيْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا منبی از آنست تا بنور آن علم لدنی گمراهان راه جهل و
نقصان را بسر منزل معرفت و کمال رساند و لب تشنگان بادیه بعد و هجران را
بسر چشمه قرب و وصال کشاید **بیت** استاد تو عشق است چو آنجا برسی ۞
او خود بزبان حال گوید که چه کن ۞ و اگر چنانچه ساعتی از صحبت بقاء الله اللقا
ننوشیده باشد و خلعت وجود موهوب حقانی نپوشیده بتعلیمی که از کتب و رسایل

اکابر فرا گیرد و ادای چند از آداب شیخی حفظ کند و بدان دوکان زرق و ریا
آراید و دام حیله و تزویر باز کشاید پیداست که از آن سودای خام چه سود
بر خواهد بست و در آن حلقه دام چه صید مقصود خواهد نشست **قطعه** [illegible]
آنگه آن که طریق تو میروند ۞ زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست ۞ گرم
کار چو چه کند تن بشکل مار ۞ کو زهر بهر دشمن و گو مهره بهر دوست ۞ **ادب**
نهم در ذکر مسایل متعلق بچشم و ابرو و بینی در کنز العباد آورده بطریق نقل
از یواقیت عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من اکتحل
بالاثمد یوم عاشورا لم ترمد عیناه ابدا یعنی هر کس که سرمه کشد در چشم خود در
روز عاشورا آن نزد اکثر علما روز یازدهم ماه محرم درد نه بیند چشمان آنکس هرگز
و اثمد را بعضی بسرمه اصفهانی تفسیر کرده‌اند و بعضی بسرمه مطلقا تفسیر کرده‌اند
و بعضی بتوتیا تفسیر کرده‌اند و نیز در یواقیت آورده از ابی هریره رضی الله عنه
که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اکتحلتم فاکتحلوا وترا واذا استجمرتم
فاستجمروا وترا واذا استنثرتم فاستنثروا وترا یعنی هر گاه که سرمه
کشید در چشم خود باید که طاق کشید یعنی یکی یا سه یا پنج جز کشیده که عدد
طاقست و اگر بوی خوش سوزید باید که طاق سوزید و اگر بینی افشانید
باید که طاق افشانید و از ابی سریع رحمه الله مرویست که اگر در هر چشم
سه بار علی حده سرمه کشی اینجا جفت می شود و لیکن می باید که یکبار میل را

که سرمه‌ی آلائی در هر دو چشم کشی تا پنج بار کرد و طاق نه اما از حسن و قتاده رضی الله تعالی عنهما مرویست که اگر سرمه کشی سه بار در یک چشم و سه بار در آن چشم دیگر هست

نه جفت در شرعة الاسلام آورده که سرمه کشیدن سنت است و در حدیث که اکتحلوا بالاثمد فانه یجلی البصر وینبت الشعر وکحلوا فی کل عین ثلثا ثلثا یعنی سرمه کشید با ثمد که جلا می دهد و روشن میکند چشم را و می رویاند موی مژگان را و سرمه در هر چشم سه بار باید کشیدن و در کافی آورده که باکی نیست سرمه سیاه کشیدن مردان را اگر قصد زینت نداشته باشند و اگر بقصد زینت کشند در کراهیت او اختلافست عامه علما برانند که مکروه نیست

و از امام محی السنة رحمه الله مرویست که مستحب است سرمه کشیدن در چشم و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در حفظ صحت چشم ابرو مودی بمداومت بر اکتحال و فرمود سرمه و خوشبوی بوی هر شب در چشم راست سه بار کشیدی و در چشم چپ دو بار و ابتدا براست کردی و ختم هم براست و در صراط مستقیم آورده که سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعتست که کشنده کان امام حسین رضی الله عنه ابتداع کرده اند ولیکن در فتاوای تیمورتاشی آورده که عامه علما برانند که باکی نیست چنانچه در اول این باب گذشت ولیکن سرمه کشیدن بمیل طلا مردان را مکروه است و در هدایه آورده که سرمه کشیدن روزه نمیشکند چراکه منفذی نیست میان چشم و دماغ تا چیزی از آن بدرون رود و آب چشم ترشح از مسامات میکند مثل عرق و آنچه بدرون مسامات رود ناقض صوم نیست و در جامع الصغیر

آورده که اگر اکتحال کنند صایم روزه او فاسد نمی شود اگرچه طعم آنرا در حلق خود یابد در قنیه آورده چشم بند ابریشمی سیاه مردان را بستن جایز نیست مگر بعذر در چشم با برف و از قاضی عبد الجبار نقل کرده که با وجود عذر نیز جایز نیست و هم در قنیه آورده که وسمه کشیدن بر ابرو مردان را مکروه است مگر صغیر را بجهت آنکه ابروی او برآید و در کنز العباد آورده که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بر سر مبارک خود روغن کردی ابتدا با بروان مبارک خود میکرد و بعد از آن لب و لحیه مبارک بعد از آن سر مبارک خود را چرب میکرد و در شرعة الاسلام آورده که بر کس شانه بر ابروان کند او را خدای تعالی از وبا نگاه دارد و در کتاب استحسان جمع التفاریق آورده که باکی نیست که بگیرد مرد از موی روی و ابروی خود آن مقدار که وهم آن نشود که مشابه مخنثان کرده و اما آنکه بینی را سوراخ کنند و حلقه در بینی کنند چنانچه در میان هند و ستانیان متعارفست آنرا مکروه داشته اند چراکه بینی موضع زینت نیست ولیکن گوش را سوراخ کردن و گوشواره در وی انداختن زنان را جایز است در صراط مستقیم آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باستعمال بوی خوش امر فرمودی و خود بسیار بکار داشتی و ظرف خاصی داشت برای عطر و بوی خوش که طیب از آنجا بکار داشتی و هرگز بوی خوش رد نکردی و فرمودی که ان الله طیب یحب الطیب و علما خوشبوی کردن مسجد را و شود و سوختن را در وی مستحب داشته اند و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مرویست که هر جمعه میفرمود در نمازگاه مسجد را

[illegible]
[illegible] ١٢

خوش بوی کنند و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که از جمله سنتهای روز جمعه بوی
خوش و تبخیر و در تفسیر آیت خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ آورده که بوی خوش کردن در
هر نمازی مستحب است و علما گفته اند که بوی ناخوشی را از خود دور باید کردن تا دیگر
از وی متأذی نشوند در حدیث آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که کسی که سیر خام یا پیاز
خام خورده بمسجد ما در نیاید که از آنچه که بنی آدم از آن متأذی می شوند ملائکه متأذی می شوند که طیب مردان بوی است
که او را رنگ نباشد و طیب زنان رنگیست که او را بوی نباشد و از علما منقولست که بوی
کردن مرد پیراهن زن نامحرم را و بوی کردن زن پیراهن مرد نامحرم را روا نیست
از برای آنکه شاید صاحب پیراهن را طیب یا نکهت باشد و دل بوی کننده خواهد که
بوی کشد و منشاء فساد گردد و اما احوال گوش بدانکه گوش سوراخ کردن و حلقه
در گوش انداختن مرد را از روایت و زنان را جایز است و اول زنی که حلقه در گوش
انداخت ام مادر حضرت اسماعیل علیه السلام بود و حکایت آن مشهور است و باکی نیست
سوراخ کردن گوش دختر نارسیده و حلقه انداختن ولیکن طوق آهنی در گردن
انداختن را منع کرده اند

ادب ـــــــ دهم در ذکر دهان و مسواک
و خلال و طریق استعمال آن در ترجمه احیا آورده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده
اند که اِنَّ اَفْوَاهَكُمْ طُرُقُ الْقُرْآنِ فَطَيِّبُوهَا بِالسِّوَاكِ یعنی بدرستی که دهنهای شما راه
های قرآن است بمسواک کردن آنرا خوش باید ساختن و باید که در وقت مسواک
کردن نیت آن باشد که دهان خود را از برای خواندن قرآن و ذکر خدای تعالی

پاک میکرداند

پاک میکرداند و در روایت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند که صَلوةٌ عَلىٰ اَثَرِ السِّوَاكِ
اَفْضَلُ مِنْ خَمْسٍ وَسَبْعِينَ صَلوةً بِغَيْرِ السِّوَاكِ در صلوة مسعودی آورده که اختلاف
است در آنکه مسواک کردن سنت طهارت است یا سنت علاحده است که در خارج طهارت
نیز باید کرد که روایت میکنند ما در مومنان حضرت صدیقه رضی الله عنها که رسول صلی
الله علیه وسلم مسواک زیر فراش داشتی و هر زمان مسواک کردی در مشکاة از حذیفه
رضی الله عنه مرویست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر بار که برای تهجد گذاردن بر می
خاستند در دهن مبارک خود مسواک می انداختند و بر دندانهای مالیدند و از شریح
بن هانی رضی الله عنه مرویست که گفت سوال کردم از حضرت صدیقه رضی الله عنها
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وقتی که بخانه در می آمدن ابتدا بچه کار میکردند ایشان
فرمودند ابتدا میکردند بمسواک کردن در صراط مستقیم آورده که رسول صلی الله علیه
وسلم مسواک را دوست داشتی و در فضیلت مسواک چهل حدیث وارد است در منتقی
منظومه آورده که ده خصلت است که از سنتهای حضرت ابراهیم علیه السلام
است و پیروی آن بر ما واجبست و مسواک را از آن جمله شمرده اند و در شرح السنه
آورده که هرگز حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مسواک را از خود جدا نمی ساخت
نه در شب و نه در روز و از حضرت صدیقه رضی الله عنها مرویست که آن حضرت فرمودند
که بیست چیز را از فطرت اسلام و سنتها عدد کردند از آن جمله یکی مسواک کردنست و نیز
از حضرت صدیقه رضی الله عنها مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند

که السواک مطهرة للفم ومرضاة للرب یعنی مسواک مطهر دهان و سبب رضای حق است
و از ابا ایوب رضی الله عنه روایت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که چهار چیز از سنتهای مرسلان است
کفعتی یکی از آن استعمال مسواک است و از ابی امامه رضی الله عنه روایت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودند
که نیامده است مرا جبرئیل علیه السلام هرگز مگر آنکه امر کرده است مرا بمسواک کردن می ترسم که بیخ دندانها
فانی شوی از کثرت مسواک کردن و از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند
زیاده است نمازی که مسواک کرده شود برای او از نمازی که مسواک کرده نشود از برای او به هفتاد مرتبه
و آورده اند که زید بن خالد حاضر می شد در نمازها در مسجد و مسواک او در بنا گوش او بود چون قلم
کاتب هر بار که بنماز برخاستی مسواک کردی در محیط آورده است که سزاوار آنست که مسواک از
چوب تلخ باشد که بوی دهن را خوش میکند و باید که رطب باشد یا مبلول باشد بآب و با وجود مسواک
انگشت قایم مقام مسواک نشود و اگر مسواک نباشد انگشت شهادت و ابهام دست راست را
بجای مسواک استعمال باید کرد تا سنت مسواک بجا می آید و در کافی آورده که باید که مسواک از
چوب تلخ باشد بغلظت انگشت خرد دست و بطول یک شبر و اگر مسواک نباشد
بانگشت باید که مسواک کرد که آن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چنین کرده اند در نزد عدم مسواک
و در شرح السنه آورده که سزاوار آنست که مسواک از چوب تر راست کم عقد باشد
دهن بوی و کهنه نباشد و چوب مجهول نیز نباشد و کیفیت استعمال آن اینست که از جانب
راست دهان ابتدا کنند و سه بار حرکت دهد و نیز از جانب پایین راست و آن گاه از
جانب چپ همچنان کنند و یکبار در درون دهن در جانب کام حرکت دهد و مجموع سیزده

حرکت شود چنانچه از رساله مولانا عبد الرحیم و شرح پیار نقل کرده اند و بعضی گفته اند
ابتدا کند از دندانهای بالا از جانب راست پس بعد دندانهای چپ از بالا از جانب چپ
پس دندانهای شیب از جانب راست و چپ و در شرح السنه آورده که ابتدا کند از جانب
راست از بالا و پایان و بعد از جانب چپ از بالا و پایان بعد از آن آنچه در میان راست و چپ مانده
باشند و در مسواک کردن عددی طاق را رعایت باید کرد و بعد از فراغ مسواک را باید که بشویند و نا شسته
نگذارد و طریق اقتدا آنکه خنصر و ابهام دست راست را از تهی مسواک گیرد چنانچه بر ظهر خنصر و بر کف
ابهام باشد و سه انگشت دیگر از بالای دیگر و در خلاصة الصلوة آورده که دندانهای ظاهر را بعرض
مسواک کنند و دندانهای غرض را بطول آن و از دندانهای بالای جانب راست
ابتدا کنند و بعد از آن از دندانهای پایین راست الخ و از جانب چپ این چنین کنند در عوارف
آورده که استعمال مسواک کنند طولا و عرضا و اگر اقتصار خواهد کنند عرضا کنند و بعد از فراغ مسواک را
شوید و در شرح السنه آورده که سزاوار آنست که ایستاده مسواک نکند که درد زانو اعارض خواهد
شد و در میان مردم و در حمام نیز نکند و در سراجیه آورده که باکی نیست روزه دار را بمسواک تر
یا خشک مسواک کردن در صباح و بیگاه و در حق امام شافعی رحمة الله علیه نقل کرده که مکروه است
روزه دار را بعد از زوال مسواک کردن زیرا که ازاله میکند اثر محمود صوم را که آن خلوف است و
نزد ائمه حنفیه رحمهم الله چون خلوف اثر عبادت است اخفای آن اولیست پس ازاله آن بمسواک
در همه وقت نیک باشد و در راه رفتن مسواک نکنند که در دهشت خیزد و در حمام بوی دهن کنند
کند و به پهلو بر زمین مانده مسواک نکند که درد سپرز خیزد که وصایای امیر المؤمنین کرم الله وجهه

بهوست و در وقت استعمال مسواک در میان طهارت کردن اختلاف است بعضی گفته اند پیش از مضمضه باید
کرد و بعضی گفته اند بعد از مضمضه باید کرد و بعضی گفته اند در میان مضمضه مسواک باید کرد بعد از دو بار آب
در دهان گردانیدن و این را ترجیح کرده اند دیگر باید که دهن نگاه داشته شود از خوردن چیزها که رایحه کریه
داشته باشند چون سیر خام و پیاز خام و آنچه بدین ها مانند داشته باشد در حدیث آمده است که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرموده اند که کسی که سیر خام و پیاز خام و آنچه بدینها مانند است خورده در مسجد ما در نیاید [illegible]
رسیده که ملائکه از آن بوی متاذی میشوند و شنیده شد که مقر کرام الکاتبین در دندانهای کرسی آمده است پس
تنظیف آن موضع بمسواک بالغ باید کرد در صلوة مسعودی آورده که مسواک کردن سنت مردان است
زنان را علک خاییدن قایم مقام مسواک است از جهت آنکه دندان ایشان ضعیف است در شرح السنه
آورده که سزاوار آنست که مرد مسواک را شب و روز از خود جدا نسازد زیرا که اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم
در اطراف رداهای خود می بستند و در عمامهای خود می خستند و چون خواب میکردند در زیر سر خود می نهادند
در کفایه از عبدالله بن المبارک مرویست که فرموده اند که اگر اهل بلده مسواک را انکار کنند با ایشان قتال میکنیم
چنانکه در کفار قتال میکنیم و در ترغیب آورده که کسی که مسواک کند این دعا را بخواند اللهم اجعل تسوکی
هذا تمحیصا للذنوب و مرضاة لك یا سیدی تبیض وجهی كما تبیض اسنانی و رسول صلی الله علیه وسلم
امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه فرمود که ای علی مسواک کن که در مسواک کردن بیست و چهار خصلت است
و فرموده اند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که پاک کنید دهن خود را بمسواک که راه گذر قرآنست
و مسواک پاک کننده دهانست و سبب دهنده بالاتی رضای رحمن است و شادی فرشتگانست و
شفای بیمار است گر بیماری مرگ و در دیگر حدیثی که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که یک نماز با مسواک

فاضلتر است

فاضلتر است از هفتاد رکعت نماز بی مسواک و نزد یک علماء ما رحمهم الله پیش از وضو مسواک
کردن مستحب است و بعد از طعام خوردن نیز مستحب است هر کس بعد از طعام خوردن مسواک
کند او را ثواب بنده آزاد کردن باشد و در وقت خواب کردن و از خواب بیدار شدن
و پیش از قرآن خواندن و پیش از ذکر گفتن در این همه وقتها نزد علماء ما مستحب است و نزد امام
شافعی رحمه الله پیش از هر نمازی مسواک کردن مستحب است و در کافی آورده که نیز مستحب است که
درازی مسواک یک بلیست باشد و سطبرا و مقدار انگشت دست و در شرح صحیح بخاری
منقولست که شیخ ابو حامد از اصحاب شافعی از اسحاق بن راهویه رحمهم الله روایت کرده که
مسواک در هر نمازی واجب است چنانکه اگر مسواک را ترک کنند نمازش باطل اما اکثر علما برآنند
که مسواک واجب نیست بلکه سنت مؤکده است و بعضی گفته اند که اجماع اینست که مسواک واجب
نیست و بعضی از محققون گفته اند که مسواک بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم واجب بوده و بر امت سنت
و بعضی از ائمه شافعیه گفته اند که مسواک در حق آن حضرت مستحب بود چنانکه در حق امت سنت و در جوامع
مسواک را از سنتهای طهارت شمرده و در صلوة مسعودی آورده که امام سغنی وضو و ثابت تر
او مسواک است و وقت آن حالت مضمضه است و در خلاصة الصلوة آورده که زنها را مسواک
کنند از جهت فصاحت قال رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بر شما باد بعد از این و کردن مسواک و غافل
نباشید از مسواک کردن که در وی بیست و چهار خصلت که مذکور شد اینست اول خوشنودی خدای
تعالی است دوم خوشنودی پیغمبران علیه السلام است سیوم مرکنند کلان نماز را با مسواک ثواب
بسیار است چهارم توانگری آرد پنجم دندان محکم شود ششم دهن خوشبوی کند هفتم در دل

دندان هرچه باشد بیرون آید یازدهم سرفه دفع کند نهم درد دندان را زایل گرداند دهم
فرشتگان او را برابر باشند در مسجد بیایند و از مسجد تا بخانه روند یازدهم فرشتگان او را به
بینند مصافحه کنند از نور زیبائی او دوازدهم از برای او آمرزش خواهند فرشتگان حاملان
عرش سیزدهم اقتدا کنند بروی فرشتگان چهاردهم بگشایند دری از بهشت و او در آید
در بهشت بغیر حساب پانزدهم نوشته شود بشمار هر کس مسلمان شود از آن روز تا روز قیامت
یکی شانزدهم بسته شود درهای دوزخ بروی او هفدهم آمرزش خواهند برای او انبیای رسل
هژدهم قبض کند روح او را ملک الموت بصورت نیک بر وجهی که قبض کنند ارواح پیغمبران را
نوزدهم گور او فراخ کرده شود زیاده از دنیا بیستم حفظ او مرتبه کرده و علم روی نماید بیست یکم از
دنیا نرود تا نخورد آب رحیق مختوم بیست دوم هیچ غم نبود او را زیان نرساند بیست سوم
پوشانیده شود برو حلهای نیکو آن در آرند او را در بهشت با ایشان بغیر حساب بیست چهارم
خدای تعالی هر روز سیصد شصت بار بنظر رحمت سوی آن بنده بنگرد و اما خلال در بستان
فقیه آورده که امیر المومنین عمر رضی الله عنه امر کردی بخلال و گفتی که هر کس ترک کند خلال دندان
های او سست شود و نهی کرده اند از آنکه بنی خلال کنند و باید که بچوب آسی در یکان و چوب انار
و بید سیاه و زرد خلال کنند و بآهن و تولا و خلال کنند و در شرعة الاسلام آورده که
خلال کردن در رمضان پیش از برای خواندن قرآن از جهت آداب قرآن و پیش از شروع در نماز
و از ذخیره منقولست که اگر چیزی در دندان کسی متحرک شود و ترسد که بیفتد باکی نیست که ببندد
بانقره یا باطلا بند کردن و در جامع الصغیر از امام اعظم نقل کرده که بنقره ببندد و به

باطلا مردان را و اگر دندان کسی افتد و خواهد که بجای آن چیزی نهد بقول امام اعظم رحمه الله علیه
از نقره نهد و بقول امام محمد رحمه الله تعالی علیه از طلا نیز جایز است ادب بیست دوم
در ذکر محاسن و شارب و ترجل و ما یتعلق بها در شرعة الاسلام آورده که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم از محاسن مبارک خود در روزهای پنجشنبه یا جمعه قدری ناقص میکرد یعنی قطع
میکردند از عرض و طول آن و در سراجیه آورده که باکی نیست از اطراف محاسن قطع کردن
اگر طویل باشد و نیز در سراجیه آورده که محاسن اگر از قبضه زیاده شود قطع باید کرد مگر اگر زیاده
دراز شده باشد که درین صورت باید گذاشت در کافی آورده که مستحب است چوب
کردن موی روی اگر بقصد زینت نباشد و نیز از برای تطویل شدن نکند اگر بقدر مسنون باشد
که آن یک قبضه است و از حاوی و الملتقط و تجنیس منقولست که از محاسن قطع کنند آنچه بر قبضه زیاده
است و از نهایه شرح هدایه و در روایت منقول است بمعنی آنکه واجب است قطع کردن زیاده بر
قبضه و در روایت دیگر آنکه سنت است و از کلام اکابر دین که من سعادة الرجل خفة لحیته و
عبارت اکثر کتب متداوله دلالت میکنند بر آنکه از طول و عرض لحیه باید گرفت تا قدر
مسنون که مقدار قبضه است و برای وارد است اثر از ابن عمر رضی الله عنهما و گفته که اگر بگذارد
و بگذارد کلان شود شبیه لاحق می شود و لحیه از برای زینت است نه از برای شبیه و از مبسوط شرح
الاسلام منقول است که واجب است گذارند لحیه را تا دراز شود از قدر قبضه زیاده قبضه
قدر مسنون است در گذارد و در بعضی باید مراد بوجوب وجوب استحسانی باشند تا روایات
بهم تطبیق یابد و در ملتقط آورده که حلال نیست زنان را که قطع موی خود کنند هم چنانکه

حلال نیست مرد را قطع لحیه کند و در جامع آورده در باب جنایات از کتاب حج که ترا
شیدن بعضی لحیه معتاد است در عراق و اراضی عرب در نهایه و جمع التفاریق نیز این مضمون
مذکور است و از فواید ظهیریه منقول است که تراشیدن متعارف است بدرستی که
خسروان قریش می‌فرمایند دلیران لشکر خود را بتراشیدن ریش اما در کتاب الحج کافی گفته که
تراشیدن ریش حرامست و در کنز العباد آورده که موی تراشیدن در تعزیت از رسوم
جاهلیت است در شرح مختار آورده که زنان را موی از روی خود و از روی دیگری کندن که
آنرا در عرف رشته انداختن می‌گویند حرامست و هر دو آثمند دیگر بدانکه موی سفید از روی و از ریش
کندن منهی است و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که موی سفید نور مؤمن است
دیگر بدانکه روغن مالیدن بر محاسن مستحب است اگر بقصد زینت نباشد و اما حال شارب
یعنی موی لب که آنرا در عرف بروت گویند در ذخیره و کبیری و سراجیه و تجنیس آورده که
سزاوار آن است که مرد از شارب خود بگیرد تا آن مقدار که مثل ابرو شود در تهذیب آورده
که شارب را باید گرفتن تا محاذی لب بالا شود و از صلوة مسعودی منقول است که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرموده اند که کسی که شارب او دراز شود و نگیرد بسته جز معاقب شود و شفاعت
نخواهد یافت و از حوض کوثر آب نخواهد خورد و ایزد سبحانه و تعالی منکر و نکیر را بغضب وی
مسلط کرده اند در شرح اخبار مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هر کس
که شارب خود نگیرد از ما نیست و در بعضی روایات آمده کسی را که شارب دراز شود عمل او
باسمان نبرند و نیز روایت کرده اند که مردی شارب او دراز شده بود در مسجد آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در آمد او را زجر کردند باز رفت نصف شارب خود را بریده آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمودند که نصف را نیز در یافتی و روایت کرده شده از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که فردای قیامت امر کرده شود خلایق را بسجود هر کس که در دنیا شارب او دراز بوده باشد
موی او چون میخهای آهنین شود او را از سجده کردن باز دارد و در بعضی روایات آمده که
هر کس شارب چیند بهر موی او را حسنه دهند و در صراط مستقیم آورده حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم وقت شارب بریدن تعیینی فرموده اند که زیاده از چهل روز نگذارند
و در گرفتن آن علما را اقوالست امام مالک رحمة الله تعالی علیه فرموده اند که چندان گیرد
که طرفهای لب پیدا آید و چندان نبرد که مثله شود و از ابو حنیفه روایت کرده اند که
شارب را حفا کند یعنی از بیخ موی ببرد و از طحاوی منقول است که تراشیدن
شارب سنت است و از قص احسن است و بعضی فرموده اند که تراشیدن بدعت است
و قص سنت است و روایت کرده شده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند که
ده چیز از فطرت من و از فطرت ابراهیم خلیل است صلوات الله علی نبینا و علیه و از آنجمله
یکی قص شارب را ذکر کرده اند و در نادر الفتاوی آورده که مستحب است که شارب را در روز
جمعه راست کنند و در فتاوی حجت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده شده که هر که روز جمعه
ناخن باز کند و موی لب کم کند چنان باشد که حج و عمره گذارده باشد اما پیش از نماز جمعه مکروه است والله اعلم
و اما ترجل که معنی او شانه کردنست در شرعة الاسلام آورده که کسی که ابروی خود را شانه کند نگاه
داشته شود از وبا و با عافیت باشد و نیز آورده که شانه کردن ریش را بعد از وضو ساختن فقر

داخل سر رای برد و نیز آورده که در وقت شانه کردن سوره الم نشرح خوانند دیگر بدانکه
منقولست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم یک روز شانه میکرده‌اند محاسن را و یک روز ترک می
کرده‌اند دیگر بدانکه محاسن ایستاده شانه کردن منهی عنه است و هر که ریش را ایستاده شانه کند
قرض او را فرو گیرد و از کشاف و مدارک منقولست که مستحب است بعد از هر نماز ریش شانه
کردن ادب دوازدهم در ذکر خضاب است در ذخیره آورده که
اتفاق مشایخ است که خضاب یعنی موی رنگ کردن برنگ سرخ مرد را سنت است
و از سیمای مسلمین و علامات اسلام است اما بسیاهی غازیان را اجازه است تا در چشم دشمن
با هیبت نمایند و اگر از برای تزیین و دوستی زنان کنند مکروه است و بر این است عامه مشایخ
و بعضی تجویز کرده‌اند بلا کراهت در جواهر الفتاوی آورده که خضاب کسی را که بحرب می
برده در حق او مستحب است و در موضع دیگر از جواهر آورده که خضاب کردن محاسن احسن است
کسی را وقتی که بحنا و کتم و وسمه نباشد و در بعضی روایات آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
بحنا و کتم خضاب کرده از یکبار ولیکن در حدیث آمده شیب آن حضرت صلی الله علیه وسلم
آن مقدار نبود که حاجت بخضاب شود و چنین مرویست که در تمام سر و محاسن مبارک آن حضرت
صلی الله علیه وسلم بیست و یک موی سفید بیش نرسیده در کنز العباد آورده که نبی صلی الله علیه وسلم
از کندن موی سفید نهی کرده‌اند و گفته‌اند که آن نور مؤمن است و در درالبحر آورده
که کندن موی سفید از روی تکبر مکروه است باتفاق و ایضا روایت آورده‌اند که روغن مالیدن
در محاسن مستحب است اگر قصد زینت نداشته باشد فایده و بدانکه حضرت مولانای اصفهانی رحمه

کمالیه در شرح شمایل النبوی آورده در باب خضاب آن حضرت صلی الله علیه وسلم
که مختلف است روایات در خضاب آن حضرت صلی الله علیه وسلم از انس بن مالک
رضی الله عنه مرویست که موی سفید آن حضرت صلی الله علیه وسلم بآن حد نرسیده
بود که حاجت بخضاب شود چنانکه گذشت و نیز از انس بن مالک رضی الله عنه
مرویست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم سر مبارک را خود را بحنا خضاب کرده‌اند
و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
وسلم زرد میکردند محاسن مبارک خود را بورس که آنرا آسر گویند و بزعفران و از
ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که محاسن خود را بحنا رنگ میکردند و ایضا در شرح
شمایل مذکور است که ثابت شده در حدیث صحیح که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده‌اند که یهود و نصاری خضاب نمیکنند پس مخالف با ایشان کنید و ایضا
در حدیث دیگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرویست که تغیر دهید شیب را
یعنی موی سفید را بحنا و کتم است و امام محی السنه کتم را بوسمه تفسیر کرده‌اند و بعضی گفته‌اند
گیاهی است غیر وسمه و مولانای اصفهانی فرموده‌اند امر خضاب که از این حدیث
فهم می‌شود علما بر استحباب حمل کرده‌اند نه بر وجوب از آن جهت که روایات آمده که
حضرت علی و ابی بن کعب و جابر انصاری رضی الله عنهم سرهای مبارک ایشان و محاسن
شریف ایشان سفید بود و خضاب نکرده بودند و در شرح السنه روایت کرده‌اند
که حسن بصری رضی الله عنه چند گاه محاسن خود را زرد میکردند آخر ترک کردند

و از ابی امامه و جریر بن عبد الله و مغیرة بن شعبه و عبد الله بن بسر رضی الله عنهم مرویست که ایشان
محاسن خود را خضاب زرد میکردند و جمع دیگر از صحابه رضی الله عنهم فرموده اند که خضاب
اولیست حتی که از سعید بن جبیر مرویست که فرمود بعضید اطفا میکنید نوری را که
خدای تعالی کرده باشد در روی او یعنی خضاب میکنید و نباید کرد و بوده بسیار سفید سر
و محاسن او رضی الله عنه و از شعبی مرویست که گفت دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که
محاسن خود را خضاب سیاه کرده بود و از سعید بن ابی وقاص رضی الله عنه مرویست که
ایشان نیز خضاب سیاه میکرده اند و سوال کرده شد از محمد بن علی رضی الله عنهما از وسمه
فرمودند این خضاب اهل بیت است و از قتاده رضی الله عنه مرویست که فرمود زنان را
رخصت است که موی خود را سیاه کنند و از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرویست
که فرمودند تغییر دهید رنگ موی خود را و اجتناب کنید از رنگ سیاه و این حدیث
دلالت بر حرمت رنگ سیاه میکند چنانچه مختار شافعی رحمه الله چنین است لیکن
بعضی ائمه حمل کرده اند بر کراهت نه بر حرمت چونکه از بعضی اکابر دین چنین واقع شده
است حقیقة الحال والله اعلم **فصل یم** در ذکر بعضی از اوصاف
و افعال که اهل صحبت را به اتصاف بآن لازم است و این فصل نیز مشتمل بر سی
و دو ادب ــــ اول تصحیح نیت است در طلب صحبت بر طریقت باید که
طالب صادق دل و نیت خود را خالص گرداند از اعراض و اغراض چه هر صحبت که بنای آن قاعده و این
و علت مبنی باشد چون آن قاعده خراب گردد و آن علت رو بزوال آرد صحبت نیز

منقضی گردد

منقضی گردد و عاقبت بوحشت و فرقت انجامد و ثمرهٔ صحبت در خاتمهٔ آن پدید آید اگر خاتمه
بانقطاع و وحشت کشد هر سعی و جهد که در اوایل آن تقدیم رسیده باشد ضایع و هبا بود
و اگر بانقراض حیات متصل باشد هر سعی و کوشش که در آن رفته باشد مشکور باشد و نتایج
و فواید آن موفور و چون فواید و عواید صحبت ظاهر نشود الا بحسن خاتمه و حسن خاتمه موقوفست
بر اخلاص خاتمه پس ارباب صحبت را لازم بود که اول باطنهای خود را از شوایب علل و موجبات
خلل پاک و پاکیزه سازند و از حق سبحانه توفیق برکت صحبت و حسن خاتمت آن در خواهند تا
از غایله زوال آن مامون و محفوظ مانند و بنظر توفیق و حسن عنایت منظور و محفوظ
شوند ادب ــــ دوم دوام طهارت است در صحبت و غیر
صحبت باید که طالب صادق در همه اوقات خصوصا در زمان صحبت بر حفظ وضو
مداومت نماید چه بنابر امر دم علی الطهارة توسع علیک الرزق دوام طهارت را در
سعه روزی ظاهر و رزق باطن که جمعیت دل است مدخل تمام است و هرگاه که در صحبت از
طبع خود کلالی و ملالی احساس کنند و آن کلال و ملال در صورت نعاسی که خواب
سبک است پیدا شود باید که برخیزد و تجدید وضو کند تا بنور آن ظلمت و کدورت این
مرتفع شود و بعد از وضو دو رکعت نماز گذارد اگر داند که در صحبت اقتدار خواهد بود و اگر بیم
آن بود که زود منقضی خواهد شد باید که ترک نماز کرده زود بصحبت باز گردد چه ترک نوافل
از برای دریافت صحبت رواست و اکابر گفته اند که چون صحبت قایم شود باید که اصحاب
نوافل را در خانه گذارند و بخوره صحبت ادب ــــ سیم تعطیر و تنظیف

لباس و بدنست باید که بنا بر موافقت شریعت و متابعت سنت لباس و بدن وی
همیشه خوشبوی و پاکیزه باشد و رایحهٔ کریهه که موجب کراهت دماغ اصحاب
و سبب کدورت مزاج احباب شود از وی و جامهٔ وی پدید نگردد بصحت رسیده
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوی خوش دوست میداشت و خود بسیار بکار میبرد و صحابه را
بآن امر میفرمود و میگفت که من از دنیای شما زنان و بوی خوش را دوست میدارم
و روشنی چشم من در نماز است و ثابت شده که آن حضرت ظرف خاص داشت
برای عطر و بوی خوش از آنجا بکار میبرد و هرگز بوی خوش را رد نکردی و ثابت شده که آن
حضرت بوی ناخوش را بسیار مکروه میداشت صدیقه رضی الله عنها روایت کند که گفتی
از برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم جامه ساختم از پشم آنرا بپوشید و چون عرق کرد و بوی پشم
بمشام آن حضرت رسید فی الحال جامه را دور کرد و دیگر نپوشید و امام محمد علی حکیم
ترمذی قدس سره در اصل بیست و نهم از کتاب نوادر الاصول در اثنای ایراد
حدیثی آورده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعض اصحاب را فرمود که ما لکم تدخلون علی قلحاً بخراً یعنی
پیش من میایید با دندانهای زرد شده از چرک و دهانهای بوی کرده از بخارات
کریهه که از درون شما بر می آید و ثابت شده که پیغمبر فرمود هر کسی ازین شجرهٔ منتنه یعنی
از بقولاتی که بوی ناخوش دارد مثل سیر و پیاز و گندنا بخورد باید که از ما دوری
جوید یا در خانهٔ خود بنشیند و در مسجد نیاید و بر روایتی آنکه بگورستان بقیع بیرون رود
و در صحیح مسلم از فاروق عادل رضی الله عنه مرویست که روز جمعه خطبه خواند و در اثنای آن

فرمود که ای

فرمود که ای مردمان دو گیاه میخورید که نزد من خبیث است و آن پیاز و سیر است
بتحقیق که من دیده ام از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چون از کسی بوی آن دو گیاه میشنید
وی را امر میفرمود که از مسجد بیرون رود بسوی گورستان بقیع پس هر که از شما
خواهد که آنرا تناول کند باید که اول بطبخ از بیرانند یعنی بوی آنرا بپختن زایل کرده
بعد از آن تناول کند پس بر اهل صحبت لازم بود که همیشه خود را از بوی دهن و بوی بغل
و امثال آن نگاه دارند و در ازالهٔ روایح کریهه از خود سعی بلیغ نمایند تا سبب کراهت و تنفر
اصحاب نگردد ادب چهارم حرص بر صحبت اصحابست باید که
مداومت و ملازمت صحبت چنان حریص و مولع باشد که اگر ساعتی و لحظه از آن دولت محروم
شود چون ماهی بود که از آب دور افتاده باشد علامت قبول هر صحبت حرص و شره است بر صحبت
باید که بی ضرورت کلی ترک صحبت نکند و اگر بنا بر امر ضروری مفارقت صوری واقع شود
مضطرب و متردد باشد و همیشه طالب وصول بصحبت بود حضرت ولایت پناهی عبید الله قدس
الله تعالی سره میفرمودند که روزی پیش حضرت مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمة نشسته
بودم در خاطر من گذشت که بیرون آیم ایشان فرمودند که صحبت خاصیتی است اگر در بیرون
کاری هست که بهتر ازین صحبت است خیر مبارک است و اگر نیست باری درین صحبت موجود
غنیمتی است که چشم از نظر کردن نیاسایم و گوش از شنیدن آسوده شود حضرت سید الطایفه
جنید قدس سره فرموده که اگر دانستمی که ادای دو رکعت نماز نافله فاضلتر است از صحبت هرگز
بصحبت شما نیامدمی و اکابر گفته اند چون صحبت قائم شود ترک نوافل و قیام بصحبت اولیست پس در آن وقت

بفرایض و سنن و رواتب اقتصار باید نمود در شفای قاضی عیاض رحمه الله مذکور است که
اگر پیغمبر صلی الله علیه و سلم در نماز بودی و یکی از اصحاب نزد وی آمدی آن حضرت نماز را سبک
بگذاردی و بر شخص وی متوجه شدی و بعد از آن متوجه حاجت وی شدی و چون از حاجت وی
بازپرداختی بنماز بازگشتی و در میان مشایخ ترکستان منقولست که گویند نماز را قضاست و
صحبت را قضا نیست روزی در مسجد جامع پیش پیر روشن ضمیر که معروف بود به پیر خلط و ملازمت
حضرت قطب الاولیا خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی سره بسیار کرده بود و سالها در صحبت خدمت ثمره شجره
ولایت ایشان خواجه ابو نصر علیه الرحمه بسر برده و نسبت از آن خانواده بزرگوار داشت با جمعی
اخوان نشسته بودیم و پیر سخنی در پیوسته بود ناگاه بانگ نماز پیشین گفتند بعضی از حاضران
با اداء نماز قطع سخن وی کرده بتجدید وضو برخاستند وی گفت این بیت از حضرت خواجه
بزرگ قدس سره استماع دارم که روزی القربتی میخواندند بیت نماز را بحقیقت قضا بود لیکن
نماز صحبت ما را قضا نخواهد بود ادب ــــــــــــ نهم حلقه زدن اصحاب
در جای نشستن بصحبت باید که بنا بر کلمه افضل الاشکال شکل المستدیر نشستن یاران وقت
صحبت داشتن بر هیئت دایره باشد چه در اخبار آمده که چون صحابه کرام رضوان الله علیهم
اجمعین با یکدیگر صحبت میداشتند بر شکل دایره حلقه میزدند و امام نوادی رحمه در اذکار خود در حدیث
صحیح بروایت ابن عمر رضی الله عنهما آورده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود اذا مررتم بریاض الجنة
فارتعوا قالوا و ما ریاض الجنة یا رسول الله قال حلق الذکر الحدیث یعنی چون بگذرید بر
روضهای بهشت بچرید یعنی فایده گیرید صحابه گفتند روضهای بهشت چیست یا رسول الله فرمود

که حلقهای ذکر و در نهایه جزری آورده که حلق بکسر حاء و فتح لام جمع حلقه است مثل قصع و قصعه
و آن عبارت از جماعتی است که یکجا نشینند مستدیر مثل حلقه پس لفظ حلق که
درین حدیث واقع شده مشعر است که چون جمعی از یاران برای ذکر و یاد کرد حق سبحانه
بصحبت بنشینند باید که نشستن ایشان بصورت حلقه باشد و فایده دیگر درین نوع
نشستن آن تواند بود که همه اهل مجلس روی در روی یکدیگر باشند و نظر با
یکدیگر دارند و درین صورت هیچ حسد وی وصف تعلی مقرر نشد که کسی بان تمنا
نماید لیکن اگر بزرگی در مجلس شیخ باید که همه اصحاب روی بجانب وی نشینند پس اگر وی صحبت را
صواب تو پیروده باید بحکم وی راست و اگر کسی دو با هم صحبت دارند باید که روبروی
زانو بزانو نشینند و اگر کسی تنها باشد باید که رو بقبله نشیند ادب
ششم ترک نشستن است در وسط حلقه اصحاب وقتی که یاران نشسته باشند
و مجلس را بصورت حلقه داده باید که کسی در میان دایره ننشیند که مکروه و ممنوع است مگر بنا بر
ضرورتی که با کسی سخنی دارد یا خدمتی بجای آرد در صحیح ترمذی و ابو داود از حذیفة بن الیمان
رضی الله عنه ثابت شده که لعنت ملعونست بر زبان محمد صلی الله علیه و سلم کسی که در وسط
حلقه اصحاب نشیند و بروایت از ابو مجلز رضی الله عنه مرویست که مردی در وسط حلقه اصحاب نشست
حذیفه رضی الله عنه گفت ملعونست بر زبان محمد صلی الله علیه و سلم یا گفت لعنت کرده است
خدای تعالی بر زبان محمد صلی الله علیه و سلم کسی را که در وسط حلقه نشیند و این منع را وجه ظاهر است
یکی آنکه اگر شخص در بودن دیگر از سایر اصحاب مخصوص و ممتاز میکرداند و آن امتیاز موجب

کبر و نخوت میشود دیگر آنکه مانع می آید و حایل میگردد بعضی را از دیدن بعضی
ادب هفتم نشستن است در مجلس از روی ادب و
حرمت و گشاده داشتن جای بر اهل صحبت باید که طالب صادق در مجلس اصحاب
تعظیما للحق سبحانه و تکریما لعباده همیشه بر هیأت قعود تشهد نشیند و
پهلوی هر که نشسته باشد زانو از زانوی او پیشتر ننهد و بازپس ننشیند و جای بر
جلیس خود تنگ نگرداند و میان دو کس که بهم نزدیک نشسته باشند بی رضای
ایشان در نیاید در صحیح ترمذی و ابو داود بروایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که حلال نیست مرد را که تفرقه افکند میان دو کس که پهلوی
هم نشسته باشند الا باذن ایشان و باید که در مجلس از همه فروتر نشیند و خود را از
همه کمتر بیند و تذلل و افتقار و تخشع و انکسار را لازم گیرد در شفای قاضی عیاض
رحمة الله علیه مذکور است که امام حسن بن علی رضی الله عنهما فرمود که از پدر بزرگوار خود
پرسیدم که مجلس داشتن پیغمبر صلی الله علیه وسلم چگونه بود فرمود که در هیچ مجلس ننشست و از هیچ
مجلس برنخاست مگر بر یاد حق سبحانه و چون بمجلس قومی رسیدی هر جا مجلس منتهی شدی نشستی و
اصحاب را بدین طریق امر فرمودی ادب هشتم نشستن است
بطریق اهل تواضع و ترک نشستن بطریق اهل تکبر در صحیح ابو داود از عمرو بن شرید رضی
الله عنهما آمده که گفت از پدر خود شنیدم که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر من بگذشت
و من برین وضع نشسته بودم که دست چپ را از پس پشت نهاده بودم و تکیه

بر آن کرده آن

بر آن کرده آن حضرت فرمود که آیا می نشینی بطریق نشستن طایفه که حق سبحانه
بر ایشان غضب کرده یعنی متکبران و پوشیده نماند که اگر کسی گاهی بطریق احتبا و تربع
بنشیند جایز است و مخالف طریق سنت نیست بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
با اصحاب از روی تواضع نشست و خاست کردی و بسیار بودی که بطریق احتبا نشستی
یعنی زانوهای مبارک برآوردی و دستها بر گرد ساقها کمر کردی در شفای قاضی عیاض
رحمه الله مذکورست که اکثر نشستن آن حضرت بطریق احتبا بود و گاه بر چیزی تکیه
زده بنشستی و احیانا استلقا فرمودی یعنی به پشت باز خسبیدی و گاه در آن حالت
یک پای مبارک بر پای دیگر افکندی و هم در شفا مذکور است که گاهی صلی الله علیه وسلم بطریق
تربع می نشست از [illegible]ی وقار و تواضع در صحیح ابو داود و دیگر آن [illegible] کتب صحیح ثابت
شده و از جابر بن سمره رضی الله عنه که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز بامداد بگذاردی در موضع
مصلای خود نشستی تا وقتی که آفتاب طلوع کردی ادب نهم
قیام است از برای اصحاب وقت درآمدن و بیرون آمدن ایشان ائمه اسلام را در قیام و
عدم قیام اختلاف است و بعضی گویند که قیام از برای تعظیم مکروه است و آن حدیث را که در صحیحین
بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده که چون یهود بنی قریظه بر حکم سعد معاذ رضی الله عنه
از حصار خود فرود آمدند پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسی بطلب سعد معاذ بمدینه فرستاد و وی بواسطه
تیری که در غزوه احزاب بر رگ اکحل خورده بود مجروح و بیمار بود وی را بر درازگوشی نشانده
آوردند چون نزدیک بمجلس آن حضرت رسید اصحاب را فرمود که قوموا الی سیدکم یا فرموده

که قوموا لسیدکم جمعی از قبیلهٔ اوس برخاستند وی را فرود آوردند چنین تأویل
کنند که آن امر بقیام نبود از برای تعظیم و احترام بود بلکه برای آن بود که وی را از مرکب
فرود آورند و در آن اعانت و امداد وی کنند چه حرکت وی را متعذر بود والا قیام از برای
مجرد تعظیم و احترام مکروه و منهی عنه است و متمسک این طایفه از علما آن حدیث است
که در صحیح ابو داود بروایت ابو امامه رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمد بر عصا
تکیه زده و پس ما بتعظیم وی برخاستیم فرمود که برمخیزید هم چنانکه اهل عجم برمیخیزند از برای
تعظیم یکدیگر و بعضی دیگر از علما گویند که قیام برادر مومن خالصا از برای تعظیم و احترام وی
جایز است بلکه مستحب و امام نواوی رحمة الله علیه در اذکار آورده که اگر کسی بقیام شرطی که وی را
ظاهر باشد از علم و صلاح و تقوی و شرف و امثال آن مختار است و از جملهٔ مستحبات
و این قیام از جهت بر و اکرام باید نه از روی ریا و اعظام و برین مذهب که ما اختیار کرده‌ایم
عمل ائمه سلف و خلف استمرار یافته و قاضی عیاض رحمة الله تعالی در شفا آورده که
قیام منهی عنه آن قیام است که جمعی از برای کسی برخیزند و تا زمانی که وی نشسته باشد آن
جمع بتعظیم وی ایستاده باشند و اینطایفه از علما که باستحباب قیام از برای اکرام قایلند
آن حدیث حسن صحیح را که مسند ترمذی بروایت انس رضی الله تعالی عنه آمده که گفت هیچ کسی
نزدیک صحابه محبوب‌تر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم نبود و ایشان چون وی را میدیدند برای وی
قیام نمیکردند از جهت آنکه میدانستند که وی از آن کراهت دارد چنین تاویل کنند
که کراهت آن حضرت را بسبب بود آن سبب آنست که میخواست تا حشمت و تکلف از

میان اصحابی

میان اصحاب وی برخیزد و مرتفع شود زیرا که چون دلهاء ایشان از محبت مملو باشد
احتیاج نبود که بتکلف اظهار آن کنند پس منع از برای دفع تکلف بود نه آنکه
قیام از برای احترام امری مذموم و قبیح بوده است چه بروایت ابو هریره رضی الله عنه
صحیح شده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ما در مسجدی نشست و سخنان میگفت
و چون برمیخاست ما نیز بتعظیم وی برمیخاستیم و می‌ایستادیم تا میدیدیم که
بخانهٔ بعضی از ازواج طاهرات در می‌آمد حضرت ولایت پناهی عبید اللهی
قدس سره فرموده اند که اکابر صوفیه قدس الله ارواحهم گفته اند چون کسی
بر جمعی درآید میباید که از برای وی قیام نکنند اگر وی از اینصورت
کسری و تحقیری فهم نکند و منزجر و ترک قیام را دو شرط دیگر است یکی آنکه باعث
بر آن کسالت و گرانی طبع نباشد دوم آنکه از روی تکبر و نخوت نبود اگر ترک
قیام از سبب کسالت یا تکبر است البته تکلف کند و برخیزد و بتکلف آن
صفت ذمیمه را که کسالت است از خود دور کند و تکبر خود که بمراتب مذموم‌تر است
و در دفع آن اهتمام کردن اولیست پس بر هر تقدیر سعی و کوشش نموده برخیزد و اگر
باعث قیام آنست که مردم وی را کاهل و متکبر نگویند این نیز مذموم است و ترک
قیام درینصورت اولی پس باعث قیام باید که مجرد بتعظیم و احترام برادر
مومن بود و دلجوی و طلب رضای وی و موافقت مومنان و آنچه منقولست
که صحابه کرام و بعضی از ائمه سلف رضوان الله علیهم اجمعین از برای یکدیگر قیام

نمیکردند جهت آن بود که ترک قیام نزد ایشان سبب رنجش و الم خاطر نمی شد
و از آن صورت کسر و تحقیر بخاطر ایشان نمیرسید و کسالت و تکبر نبود بلکه باعث
بر ترک قیام آن میشد و که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده
که من و پرهیزکاران امت من از تکلف بیزارم ادب دهم
رعایت حسن ادب است در جمیع اوقات نسبت با صحاب و غیر ایشان باید
که ظاهر و باطن خود را در صحبت و خلوت بمکارم اخلاق حسنه و مراسم آداب
آراسته دارد و از اقوال و افعال بی ادبانه در همه احوال محترز و مجتنب باشد و
از حرکات و سکنات نامقبول و گفتار و کردار نامعقول که موجب
کدورت و کراهت اهل صحبت بود بابلیغ وجوه پرهیز نماید و نیکو داند که تا آدمی از قید
حیات باشد و قوی او را که برقرار بود وی را از مراعات آداب ظاهری و باطنی و ملاحظه
حرمت داشت صوری و معنوی نسبت با آشنا و بیگانه چاره نبود و در هیچ حال
و هیچ مقام از احوال و مقامات سلوک پیش از تحقق بمرتبه فنا مراعات شرایط
حفظ حرمت داشت از وی ساقط نشود چنانچه صاحب ترجمه عوارف در آخر
فصل دوم از باب ششم تحقیق آن کرده و آنکه بعضی از اکابر گفته اند چون دوستی
درست شد شروط ادب ساقط گشت مراد آنست که حشمت و تکلف از میان
یاران مرتفع میشود نه آنکه نسبت بیکدیگر بی ادب میشود اکابران وی گفته اند هر که
در اندک ادبی از آداب صوری یا معنوی تهاون جایز دارد از بلوغ مقصد باز ماند

و دیگر بمقصود نرسد

دیگر بمقصود نرسد و صاحب کشف المحجوب گوید که هیچ حال تارک ادب
از مرتبه ولایت نصیب نیابد ادب یازدهم تقدیم و تعظیم
افاضل است در مجلس باید که چون بر فضل و کمال و علم و حال یکی از اصحاب
اطلاع یابد و داند که وی در صفات کمال غالب و راجح است تقدیم و تعظیم
وی بر خود واجب و لازم داند بلکه هر یکی از اصحاب را بصفتی از صفات حسنه
اعتقاد کند و اسباب ترجیح ایشان بر خود مقرر و معین سازد و نسبت
بهمه غایت نیازمندی و تواضع بجای آرد و همه را بهتر از خود داند و از خاطر همه مستمد
باشد و جمعیت باطن را بهر یکی از ایشان عقیده کند و خود را از همه کمتر بیند و فضل
و رحمت حق را شامل حال همه شناسد و نسبت بهمه کمال ادب و حرمت
مرعی دارد در شفای قاضی عیاض رحمة الله مذکور است که هرگز کسی ندید که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم پای مبارک پیش اصحاب دراز کرده باشد و هر که بر وی درآمدی
آنحضرت وی را اکرام داشتی و بسیار بودی که ردای مبارک خود را بگستردی
تا آنکس بر آن بالا نشیند و بالشی که در زیر داشتی ایثار کردی هر کسی که پیش
وی درآمدی و مبالغه فرمودی تا آنکس که از نشستن بر آن ابا کردی و صحابه را
بکنیت و نامی که محبوب ایشان بودی بخواندی از جهت تعظیم و استرضای
ایشان ادب دوازدهم حفظ مرتبه هر یک از اکابر
و اصاغر است باید که هر یک از اصحاب را مرتبه لایق و درجه مناسب اعتبار کنند

بزرگان و پیر آنرا در مرتبه پدران دهد و با ایشان بطریق حرمت و خدمت زندگانی
کند و بتحقیق صحبت با پیران بر وجه خدمت بود و آنرا صحبت مجازی گویند از ابو
منصور مغربی رحمه الله پرسیدند که با شیخ خود ابو عثمان مغربی رحمه الله چند گاه صحبت
داشتی گفت من با وی هرگز صحبت نداشته ام خدمت وی کرده ام و باید که اقران
و اصحاب را در درجه برادران دهد و با ایشان بحسن معاشرت و موافقت و ایثار معامله
نماید و بمقتضای وقت و حال زندگانی کند که در زمان مباسطت بسبب ترک ادب
را از جمله مکارم آداب شناسد و گاهی که وقت مقتضی انبساط نباشد شرایط ادب
و احترام را از لوازم داند و باید که جوانان و خردان را بجای فرزندان دهد و با ایشان
از راه شفقت و تادیب و ارشاد و دلالت بآنچه صلاح ایشان در آن بود و زجر
و سیاست بر آنچه موجب فساد حال ایشان باشد معامله کند و از صحبت ساده
رویان و صاحب جمال پرهیز نماید و از اختلاط با ایشان اجتناب واجب داند که
در ضمن آن آفات مندرج باشد و اگر بنا بر ضرورتی بصحبت ایشان مبتلا شود باید که
چشم و دل را محفوظ نگاه دارد و با ایشان از روی ادب و انقباض معامله کند
و قطعاً با انبساط و ملایمت با ایشان مصاحبت نکند اکابر گفته اند رغبت
خردان بصحبت بزرگان نشانه عقل و فطنت و آن سبق سعادت ایشان
است و رغبت بزرگان بصحبت خردان علامت جهل و حماقت و خذلان و
شقاوت ایشان ادب سیزدهم تعظیم اهل تواضع و احسان
بحسن و دعای خیر کردن و برا باید که اگر یکی از اصحاب نسبت بوی انفاقی و تواضعی و احسان

بجای آرد در

بجای آرد و در مقابله آن بوجه احسن تملق و نیازمندی و خدمتکاری بتقدیم رساند
حضرت ولایت پناهی عبیداللهی قدس الله تعالی سره فرموده اند که طریقه خانواده
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم آنست که اگر کسی بنسبت ایشان ادبی و تواضعی
بجا آرد و بر وجه احسن مکافات آن میکنند اگر حاجت بزرگی بملازمت خواجه
بزرگ خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره می آمده ایشان نیز بخانه او میرفته اند و اگر
از مرکب فرود می آمده ایشان رکاب وی گرفته سواری ساخته اند مضمون آیه کریمه
و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها مبنی از اینمعنی است و باید که چون یکی از اصحاب
وضع مکروهی کند از وی در مقابله آن دعای خیر کند اورا در کتاب ابن السنی بروایت
سعید بن مسیب رحمهم الله آمده که ابو ایوب انصاری رضی الله عنه چیزی از محاسن
شریف پیغمبر صلی الله علیه و سلم برداشت آن حضرت فرمود که مسح الله یا ابا ایوب
ما تکره و در روایتی دیگر از سعید رحمه الله علیه آمده که ابو ایوب رضی الله عنه چیزی از لحیه
برداشت و لفظ محاسن درین روایت نیست پس آن حضرت فرمود لا یکن
بک السوء یا ابا ایوب لا یکن بک السوء و هم درانکتاب از عبدالله بن بکر
الباهلی رضی الله عنه مرویست که فاروق رضی الله عنه از محاسن شخصی یا از سر او
چیزی برداشت آن شخص گفت که صرف الله عنک السوء فاروق گفت که بدی از ما آنروز
بگشت که مسلمان شدیم لیکن هرگاه کسی از تو چیزی بردارد باید که بگوی اخذت
بیداک الخیرا و زمخشری در کتاب ربیع الابرار آورده که شخصی دست بجانب سر

فاروق رضی الله عنه دراز کرد و چیزی از عمامه وی برداشت و وی نظر یافت
که آن چه بود و دعای خیر کرد و آن شخص دست دراز کرد که چیزی بردارد فاروق
وی را گفت که چون از کسی چیزی برداری باید که اول آن را بوی نمائی پس دور افکنی

ادب چهارم رعایت بعض آدابست در حال عطسه زدن
در مجلس سنت آنست که چون کسی را عطسه آید دست بر دهان نهد و جواب آن
و تشمیت عاطس بدانکه عاطس عطسه کننده را گویند و جواب آن الحمد لله گفتن است
و تشمیت عاطس دعا کردن است بدعای که او را کرده شود در جواب الحمد لله که
او گوید و عطسه و عطاس مندفع شدن سده ایست که در دماغ حاصل شود هر وجهی که
معلوم هست و باید که در وقت عطسه کردن آواز خود را پست کند گوشه ردا یا آستین
در روی مالد و مانند آن در پیش روی گیرد زیرا که در بعض روایات آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در حین عطسه چنین کرده اند دیگر می باید که در وقت عطسه کردن لفظ اب یا اشهب
متلفظ نشود چرا که این اسم شیطان است و وقت عطسه محل ذکر رحمن است نه جای
تلفظ باسم شیطان و از کبرای منقول است که هر گاه که کسی عطسه کند در خارج نماز باید
که بگوید بدین نهج که الحمد لله رب العالمین و یا الحمد لله علی کل حال و بغیر این و کسی شنود او را
باید که بگوید یرحمک الله پس از آن عاطس یغفر الله لنا و لکم یا آنکه گوید یهدیکم الله و یصلح بالکم
و نگوید غیر این لیکن در کتب حدیث حمد عاطس بطریق کثیره آمده جهت از آن چه منقولست
در حصن حصین از کتاب ابی داود و ترمذی و نسائی رحمهم الله منقولست که عاطس باید که

بگوید الحمد لله

بگوید الحمد لله حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه مبارکاً علیه کما یحب ربنا و یرضی و دیگر آنکه
عطسه مطلقاً رحمت است مگر عطسه در نماز که او مانع می آید از خضوع و توجه و حمد او را
بعد از نماز باید گفتن و در حصن حصین از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه منقولست که
فرمودند کسی که بعد از هر عطسه الحمد لله رب العالمین علی کل حال گوید هرگز درد دندان
و درد گوش نکشد و از عوارف منقولست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
که کسی عطسه زند یا آروغ دهد پس از آن بگوید الحمد لله علی کل حال دور کرداند خدا تعالی از
وی هفتاد علت را که سهل ترین آنها جذام باشد و از بوستان فقیه ابو اللیث رحمه الله
منقولست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند من سبق العاطس بالحمد امن الشوص
واللوص والعلوص یعنی هرگاه که بجز عاطس پیش از عاطس الحمد لله گوید امان یابد از درد
دندان و درد گوش و درد شکم و نیز در حدیث آمده که هر که او عطسه متعاقب زند
علامت دخول آن در بهشت ثابت است در حدیث آمده که در آن وقت که خلق
کرد حضرت آدم را صلوات الرحمن و روح در دمید در آدم آدم عطسه زد و زنده گردید
و گفت الحمد لله پس از آن خدا تعالی گفت در جواب او یرحمک الله در مجلس سنت آنست
که چون کسی را عطسه آید دست یا آستین یا جامه یا چیزی دیگر بر دهان نهد تا اگر لعابی از
دهان یا چیزی از بینی بیرون آید بدان وسطه پوشیده ماند و موجب کراهت حاضران
و کدورت ناظران نشود و سنت آنست که کسی در وقت عطسه زدن آواز پست
کرداند و عطسه را لازم زند چه در کتاب ابن السنی از ام سلمه رضی الله عنها روایت

که گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود که عطسه سخت از شیطان است
الحدیث و در [illegible] از عبدالله زبیر رضی الله عنهما مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که خدای تعالی مکروه میدارد برداشتن آواز را در عطسه زدن الحدیث و در
سنن ابوداود و صحیح ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه مرویست که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عطسه زدی دست مبارک یا جامه خود بر دهان نهادی و بآن آواز خود را پست کردانیدی

ادب پانزدهم حمد گفتن عاطس است و آن از جمله مستحبات است

پس باید که چون عطسه زند از عقب آن بگوید الحمد لله و اگر الحمد لله رب العالمین گوید حسن
است و اگر الحمد لله علی کل حال گوید افضل بود در صحیح ابوداود بسند عالی ثابت شده که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون یکی از شما عطسه زند باید که بگوید الحمد لله علی کل حال و در صحیح ترمذی
از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که مردی نزدیک وی عطسه زد و گفت الحمد لله والسلام علی
رسول الله ابن عمر گفت من نیز میگویم آنچه وی گفت ولیکن نه آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مارا تعلیم داده باشد آن حضرت مارا چنین تعلیم داد که بعد از عطسه خود الحمد لله علی کل
حال گوییم و امام طیبی رحمه الله گفته که مستحب آنست که عاطس در وقت حمد گفتن آواز بلند
بردارد و علما گفته اند که حد بلند گفتن آنست که هم جلیس وی بشنود و امام نووی
رحمه الله در اذکار آورده که اگر کسی در نماز عطسه زند امام مالک را دران سه قولست اول
آنکه الحمد لله گوید لیکن بر وجهی که غیر وی کسی آنرا نشنود و این قول مختار ابن العربی از
مجتهدان مذهب وی قول دوم آنکه بدل گوید نه بزبان قول سیم آنکه نه بدل گوید نه

بزبان ادب شانزدهم تشمیت عاطس است یعنی دعای
خیر کردن عطسه زننده را و آن بعد از حمد گفتن وی است پس باید که چون کسی حمد
عاطس بشنود گوید یرحمک الله یا گوید یرحمکم الله یا رحمک الله یا رحمکم الله و مستحب آنست
که عاطس دعا کننده را گوید یهدیکم الله و یصلح بالکم یا گوید یغفر الله لنا ولکم و در موطاء
امام مالک رحمه الله آمده که ابن عمر رضی الله عنهما گفت چون کسی عطسه زند و ویرا یرحمک الله گویند باید
که وی در برابر آن بگوید یرحمنا الله و ایاکم و یغفر الله لنا و لکم پوشیده نماند که این جمله
سنت است نه واجب چنانچه مذهب اکابر ائمه سلف است امام نووی رحمه الله فرموده که
اصحاب برانند که تشمیت سنت علی الکفایه است و چون یکی از حاضران بگوید از دیگران مجزی
است لیکن افضل آنست که همه حاضران بگویند بنابر ظاهر قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که در حدیث فرموده که کان حقا علی کل مسلم ان یقول له یرحمک الله و اصحاب امام
مالک رحمه الله اختلاف کرده اند در وجوب تشمیت قاضی عبدالوهاب از مجتهدان
مذهب وی برآنست که سنت علی الکفایه است چنانکه مذهب جمهور علماست لیکن
ابن العربی و بعضی دیگر از مجتهدان مذهب مالک بوجوب آن قایلند و گویند تشمیت
واجب است بر هر فردی از افراد حاضران بشرطی که عاطس حمد گفته باشد چنانچه
بیان شنیده باشند

ادب هفدهم ترک تشمیت
است وقتی که عاطس حمد نگوید بر موافقت سنت چه در صحیح مسلم ثابت شده که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عاطس حمد خدای تعالی گوید ویرا یرحمک الله گویند و اگر

حمد نگوید یرحمک الله نگویند در صحیحین بروایت انس رضی الله عنه آمده که شخصی در حضور
سرور عالم صلی الله علیه وسلم عطسه زد آنحضرت وی را یرحمک الله گفت و دیگری عطسه زد وی را
هیچ نگفت وی گفت یا رسول الله فلان را دعا کردی و برای من هیچ نگفتی آن حضرت فرمود
که وی حمد خدای گفت و تو نگفتی مکحول رحمه الله که از علماء تابعین است چنین گوید که در مسجد پهلوی
ابن عمر بودم رضی الله عنهما شخصی از کناره مسجد عطسه زد ابن عمر گفت یرحمک الله ان کنت
حمدت الله و علما را اتفاق در آن که اگر کسی عطسه زند و حمد خدا گوید بر وجهی که بعضی بشنوند
و بعضی نشنوند هر که بشنود باید که تشمیت کند اما آنها که حمد عاطس نشنوند لیکن تشمیت
دیگران بشنود در آن اختلاف که ایشان نیز تشمیت کنند یا نه مختار آنست که جواب
که تشمیت کند ولیکن ابن العربی گوید که بعضی از علما بر آنند که هر چند حمد عاطس نشنیده
اما چون از تشمیت دیگران دانست که وی حمد گفته اولی آنست که وی نیز تشمیت
کند ادب ـــــ هیژدهم تنبیه عاطس است که تارک حمد باشد امام
نواوی رحمه الله آورده که مستحب آنست که چون کسی عطسه زند و حمد خدای نگوید
یکی از حاضران مجلس وی را تنبیه کند امام خطابی رحمه الله تعالی در کتاب معالم السنن
از امام بزرگ ابراهیم النخعی رحمه الله نقل کرده که وی فرمود که امثال این تنبیهات
از قبیل نصیحت و امر معروف و ابن العربی المالکی رحمه الله بر آنست که این تنبیه جایز
نیست لیکن امام نواوی رحمه الله فرموده که منع ابن العربی درین باب خطاست
بلکه تنبیه از جمله مستحبات و بعضی از علما بر آنند که چون عاطسی در مجلس ترک حمد کند باید

که حاضران

که حاضران حمد گویند و وی را درین صورت اعلام و تنبیه کنند و بعضی دیگر بر آنند که حمد باید
گفت تعریض و تعزیر وی را زیرا که اگر تنبیه وی برین وجه روا بودی پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اولی بودی بارتکاب آن اما پوشیده نماند که اگر عاطس بجای حمد لفظ دیگر گوید مستحق تشمیت
نگردد در سنن ابو داود و صحیح ترمذی از سالم بن عبید الله الشجعی رضی الله عنه مرویست که
که گفت شخصی در مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم عطسه زد و لیس گفت السلام علیکم آنحضرت فرمود
که علیک و علی امک بعد از آن فرمود که چون یکی از شما عطسه زند باید که حمد خدای گوید و کسی که حمد وی شنود
یرحمک الله گوید و باز عاطس دعا کننده را گوید یغفر الله لنا و لکم و درین قول که آن حضرت
در جواب سلام آن عاطس فرمود که علیک و علی امک دو اشارتست یکی آنکه سلام تو درین محل
بیموقع است چنانکه کسی بر ما در تو سلام گوید دویم تنبیه است بآنکه این ادب [illegible]
و کسانی که تربیت مردمان نیافته اند و در کنار مادران ادب زمانه کسب کرده اند
ادب ـــــ نوزدهم ترک تشمیت مرکوم است علما را اختلاف است
در آنکه چون عطسه و حمد مکرر شود چند باید کرد ابن العربی رحمه الله گوید که بعضی از علما بر آنند که چون
عاطس را نوبت دویم دیگر گوید که ترا زکام در یافته است و این قول بنابر آن حدیث است
در صحیح مسلم بروایت سلمه بن الاکوع رضی الله عنه آمده که گفت در مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شخصی عطسه زد آن حضرت فرمود که یرحمک الله بار دویم عطسه زد آن حضرت فرمود
که این مرد را زکام در یافته است و بعضی علما بر آنند که در بار سیم گوید و این قول
بنابر آن حدیث است که در صحیح ابو داود و ترمذی آمده که آن صحابی در بار دوم

یا سیم عطسه زد آن حضرت بعد از تشمیت فرمود که این مرد مزکوم است و بعضی از
علما بر آنند که باید که در چهارم گوید و این قول بنا بر آن حدیث است که در کتاب
ابن السنی بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که گفت چون عطسه زند یکی از شما باید که جلیس وی تشمیت کند و اگر عطسه وی از سه بار
بگذرد پس او در زکام یافته است تشمیت وی حاجت نیست ابن السنی گوید از رجال اسناد
این حدیث حال یکی پیش من تحقیق نیست باقی اسناد او صحیح است و ابن النووی رحمه الله
گوید که اصح اقوال آنست که در بار سیم گوید و مراد از این کلمه آنست که تفهیم می کند
که بعد از تشمیت از برای تو حاجت نیست چه این مرض زکام است اگر سائلی گوید که
تشمیت دعائیست که برای عاطس کنند و هرگاه عاطس مرضی بود پس در آنجا بدعا اولی
تر بود جواب گوییم که آری دعا کردن برای وی مستحب است لیکن نه دعای عاطس بلکه لایق
آنست که وی را دعای سلامت و عافیت و از مثال آن کنند و این نوع دعا در تشمیت عاطس
دخلی ندارد و ادب ———— بستم خدمت کردن به اصحابست از
روی طوع و رغبت بی شایبه کسالت و کلفت باید که هر خدمتی که در صحبت پیش آید به
کفالت آن مبادرت نماید و بر دیگران در آن خدمت سبقت کرده و جوید و بعضی
اصحاب را دون بعضی بخدومی ممتاز و مخصوص نگرداند بلکه بحکم تعلیم الهی که نسبت
به داود نبی علیه السلام فرمود یا داود اذا رایت لی طالبا فکن له خادما باید که در هر که
اثری از آثار حق سبحانه مشاهده کند از روی صدق و اخلاص بخدمتکاری قیام نماید و در

بذل مال وتن

بذل مال و تن و جان در راه او اهتمام فرماید و بوجود حق بخدمت و ملازمت وی پردازد
و دیگر برادران کار با حق شریک نسازد یکی از بزرگان فرموده که دور باشی از تمییز در خدمت
زیرا که کسانی که ایشان را در خدمت ممتاز توان ساخت ظاهرا نمانده اند پس همه را
خدمت کن تا مراد حاصل گردد و مقصود فوت نشود بعضی از اکابر گفته اند که هر که خدمت
از یاران و برادران دریغ دارد او را خواری دهند که هرگز از آن نرهد حضرت ولایت
پناهی عبید اللهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که هر کسی کسی را از دری در آورده اند مرا از در خدمت
در آورده اند از آن جهت است که خدمت مرضی و مختار و محبوب نیست مهر که امید داری که دارم
او را خدمت میفرمایم و این بیت خوانده که بیت همت ترا بکنگره کبریا کشد ان شفقگاه
به از این نردبان مخواه فرموده که من چنین می خوانم که خدمت ترا بکنگره کبریا کشد
ادب ———— بیست یکم ترک طمع است از خدمت اصحاب
طالب صادق تا تو انند باید که هیچ کس را از اخوان و غیر ایشان خدمت خود نفرماید بلکه
آنرا بخود خدمت کاری نماید از انس بن مالک رضی الله عنه بصحت رسیده که گفت ده سال
در ملازمت و خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودم هرگز در هیچ سفر و حضر با وی مصاحب نشدم
برای خدمت وی الا آنکه خدمت او مرا زیاده بود از خدمت من او را و نایب شده از
صدیقه رضی الله عنها پرسیده شد که معامله پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانه چگونه بود فرمود که آن
حضرت با بشر و طلاقت وجه بود در خانه همچنان سلوک مینمود که یکی از آحاد ملکی و بکار اهلی
خانه ایستاده گی میفرمود خانه جاروب میکرد و بدست مبارک خود رقعه بر جامه میدوخت و نعلین را

باره دوزی میکرد و دلو خانه را پاره میزد و شتر و گوسفند را آب و علف میداد و گوسفند را
میدوشید و با خادم طعام میخورد و ویرا در کارها مدد میکرد و دستاس میکشید وقتی که خادم مانده میشد
و بضاعت خود را از بازار بر میداشت و بخانه می آورد و اهل خانه را بنفس مبارک خود خدمت میکرد
و مهم ضعفا و بیوه زنان را کفایت میفرمود و کنیزکی از کنیزکان مدینه دست مبارک وی میگرفت
و برای کفایت مهم خود هر جا که می خواست میبرد و بر کسی اعتراض نمیکرد و از کسی اعراض نمینمود و با
غنی و فقیر معانقه میفرمود و انس بن مالک رضی الله عنه گوید که در مدت ده سال که خدمت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم کردم در حضر و سفر هر چه کردم هرگز نگفت چرا کردی و هر چه نکردم
هرگز نگفت چرا نکردی یعنی اگر در شرایط خدمت قصوری و یا تقصیری واقع میشد بازروی
من نمی آورد ادب ـــــ بیست و دویم قیام نمودنست
بخدمتهای فرو دیوشید؛ نماند که علامت صدق نیت و خلوص طویت در صحبت آنست که هرچه
خدمتهای دون و کارهای زبون پیش آید بکفایت آن قیام نماید و از اقدام بآن ننگ و عار ندارد
و بجهت حفظ نام و ناموس دقیقه در آن فرو نگذارد حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الحق
والدین قدس سره فرموده اند که من در بدایت ارادت مبرزهای مدارس بخارا را پاک
ساخته بودم و بر زنبر کشیده و چون من کار خود را بدرویشی گفتم مرا گفت که سهل کاری
کرده که بر زنبر کشیده من پاک ساخته بودم و بر کشیده؛ ابو عمرو بن بخید رحمه الله تعالی
که از اکابر مشایخ است حکایت کند که من بمکه بودم و مشایخ حرم حلقه میزدند و صدر همه
ابو عمرو زجاجی بود قدس سره و چون سخن رفتی وی حکم کردی و بوی حواله کردندی وی بوسته

گفتی که من

گفتی که من سی سال خلای جنید قدس الله سره را بدست خود پاک کردم و بآن مباهات
میکرد و از وی می آرند که ایشان گفت در ابتدای ارادت که بخدمت شیخ جنید آمدم مدت مدید
و فرصت بعید پیش وی بودم و ویرا از شغلی که داشت فارغ نمی یافتم و یکبار در این مدت
بجانب من ننگریست و با من یک سخن نگفت تا روزی که منزل از اصحاب خالی بود برخاستم
و جامه خود را از بر کشیدم و خلا جای را از نجاست پاک ساختم و طهارت خانه را صفا دادم
و شیخ بمراقبه مشغول بود چون من فارغ شدم از مراقبه سر برآورد و اثر غبار بر روی موی
من دید مرا دعای خیر کرد و سه بار فرمود که احسنت احسنت احسنت بر تو باد بشل ای
خدمتها و حضرت ولایت پناهی عبید اللهی قدس الله تعالی سره مقرر میفرمودند که مولانا رکن الدین
خوافی علیه الرحمه بسی فضایل و کمالات داشت و از دانشمندان متبحر بود وی میگفت
که من از هیچ کار خود امیدوار نیستم الا از یک کار که بغایت امیدوارم و آن آنست که روزی در
صحرای خدمت شیخ زین الدین علی کلا قدس سره که از کبار مشایخ شیراز اند بطهارت مشغول
شدند و من کلوخ استنجای ایشان را بر خار و خس هموار کردم تا بآن استنجا کردن ادب
بیست سیم ترک امتنان بر اصحاب از جهت خدمت کاری خود نشان صدق و
اخلاص در خدمت آنست که هر چند شرایط و آداب خدمت بیشتر رعایت دارد
نیاز و خشوع و تواضع وی نسبت بمخادیم زیادت شود و انواع خدمات
ویرا باعث انبساط بمشایخ و اکابر و اقران و اخوان نشود و موجب منت نهادن
بر اصحاب و احباب نگردد بلکه هزار منت دیگر بر جان خود نهد که ویرا

بجد مکاری قبول کرده اند و سبب فراغت خاطر این طایفه شده شیخ رکن الدین علاء الدوله
قدس سره درویشی را بخدمت حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی که از کبار طبقه خواجگانند
قدس الله سره به بخارا فرستاد و چند مسئله از ایشان پرسید و جوابها شنید و از آن
جمله یکی سوال این بود که شما و ما خدمت آینده و رونده میکنیم و شما در سفره تکلیف میکنید
و ما تکلیف میکنیم و مردم از شما آزاد میکنند و از ما در شکایت اند این چه است حضرت عزیزان
علیه الرحمة والرضوان در جواب شیخ فرمودند که خدمت کنند و کان منت نهند بسیار
و خدمت کنند و کان منت دارند و کم جهد کنید که از خدمت کنندگان و منت دارنده
باشید تا کسی از شما شکایت نکند ادب ــــــ بیست و چهارم
بشر و طلاقت وجه است با آشنا و بیگانه و آن از جمله مکارم اخلاق و محاسن آداب است در
صحیح مسلم از ابوذر غفاری رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که حقیر مشمار از
معروف چیزی را و اگر همه آن باشد که با برادر مومن خود ملاقات کنی بروی گشاده و در
شفای قاضی عیاض رحمه الله مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از همه مردمان بیشتر تبسم کننده
و خوش خوی تر و انبساط خلق او بهمه مردمان فراهم سید عبد الله بن حارث رضی الله عنه
روایت کرده است که ندیدم هیچ کس را متبسم تر از رسول خدای صلی الله علیه وسلم جریر بن عبد الله
البجلی رضی الله عنه روایت کند که هرگز پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا ندید مگر آنکه تبسم فرمود و با اصحاب
مزاح میکرد و با کودکان بازی میفرمود و دعوت آزاد و بنده و کنیزک و مسکین را قبول میفرمود
و پوشیده نماند که طایفه صوفیه قدس الله تعالی ارواحهم بنا بر کمال حسن متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با خلق خدای تعالی از آشنا

و بیگانه بشاشت و تازه روی نمایند و همواره با بشر و طلاقت وجه زندگانی
کنند و تخلق باین خلق با خاص و عام و اهل و نااهل و دوست و دشمن پیش برند از برای
طلب سلامت و وقایه عرض و آب روی خود نه بجهت ریا و نفاق و با نفوس
شریره رفق و ملایمت بجای آرند هر چند نه از محض محبت و صمیم قلب باشند بصحت
رسیده که صدیقه رضی الله عنها فرمود که روزی مردی بدر خانه آمد و من در خدمت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودم پس آن مرد اذن خواست که در آید آنحضرت آواز وی را
بشناخت و فرمود بِئْسَ اِبْنُ العَشِيرَة و بروایتی آنکه فرمود بِئْسَ رَجُلُ العَشِيرَة و بروایتی
بِئْسَ اَخُ العَشِيرَة و بِئْسَ اَخُو القَوْمِ وَ اِبْنُ العَشِيرَة و بعد از آن وی را دستوری داد
چون در آمد آن حضرت با وی بتازه روی و خوش خوی ملاقات کرد و من از آن تفاوت
متعجب شدم چون آن مرد بیرون رفت از آنحال پرسیدم آن حضرت فرمود ای عایشه بدرستی
که بدترین مردمان کسی است که مردم وی را گرامی دارند از ترس زبان فحش گفتن وی یعنی
این خوشخوی و تازه روی که من بوی پیش بردم از آن جهت بود که وی مرد فحش گوی
و بد زبان است پس من بطلاقت وجه زبان وی را از فحش گفتن کوتاه کردم ادب بیست و
پنجم موافقت است با اصحاب در امور مشروعه شیخ جنید قدس الله تعالی روحه گفته است
که موافقت با یاران بهتر است از شفقت بر ایشان و پیر هروی قدس سره
فرموده است طاعت داری به از حرمت داری حضرت خواجه بهاء الدین
قدس سره فرموده است که ارادت و تسلیم و بی اختیاری بزرگ کاریست و دو صفت

ارادت سخن بسیار است مختار ما آنست که گفته اند الارادة ترک الارادة پس
طالب صادق باید که در مهمات رسمی و امور ظاهری تا ممکن و مقدور باشد در
یاران با وی بر اختیار امری ننهد بلکه ارادت و اختیار خود در ارادت و اختیار اصحاب گم
کند صدیقه رضی الله عنها روایت کرده است که هیچ کس نبود نیکو خوتر از پیغمبر علیه السلام
با یاران در همه احوال موافق بودی اگر دنیا کردندی وی نیز ذکر دنیا کردی و اگر یاد آخرة
کردندی وی نیز یاد آخرة کردی و اگر در ذکر طعام و شراب رفتی وی نیز با ایشان موافقت
نمودی و از هرچه اصحاب تعجب میکردندی وی نیز تعجب میفرمودندی بر هرچه ایشان می خندیدندی وی خاموش
بودی یا تبسم می نمود ادب بیست و ششم ایثار است و آن از
آداب کلیه است در صحبت پس طریقه آنست که یکی حظوظ اصحاب را بر حظوظ عاجل و آجل
خود اختیار کند و آنچه مقدور وی بود از فواید و عواید بر اخوان ایثار نماید و اگرچه خود بدان محتاج
بود تا در زمره صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین داخل شود بعموم این آیه که ویؤثرون علی انفسهم و
لو کان بهم خصاصة صاحب کشف المحجوب گوید قدس سره که از شیخ ابوالقاسم گرگانی قدس سره
پرسیدم که شرط صحبت چیست فرمود آنکه حظ خود نجویی در صحبت که همه آفات صحبت از آن خیزد
که هرکسی در صحبت حظ خود طلب کند و طالب حظ را تنهائی به از صحبت پس طالب صادق باید که چون در صحبت
هیچ ملکی و حظی اختصاص ننهد که بعد درست شیخ ابراهیم بن شیبان که از قدماء اصحاب ابراهیم خواص
است از طبقه رابعه گفته است که صحبت مدار با کسی که خود را ملکی اثبات کند و گوید این کفش من
و آن کفش تو و این اشارت بکمال صفت ایثار و اتحاد ابو احمد قلانسی که از اقران جنید است

قدس سره‌ها گفته که روزی در میان قومی بودم گفتم از ارمنی در میان سخن ما الفقر
ازمنی جدائی کردند که تو گفتی آن من اکابر گفته اند که غذا از اولیست در میان صوفیان
که گوئی از ارمنی یا نعلین من یا ملک من از آداب ایشان نیست که چیزی را در میان یاران
چیزی را ملک خود بینند کر بعضی درست شرع پس باید که در صحبت اخوان طریق تصرفات ایشان در همه
بسنت ملکیت موسوم باشد الا آنچه حق سبحانه حرام کرده است مفتوح و مملوک دارد
و از زیادت بخود اختصاص ننهد بلکه ایشان را با خود در ملکیت آن مساوی داند ادب
بیست و هفتم تقدیم است بر اصحاب چون هدیه از جای برسد و اگرچه خاص برای وی آرند باید که
بحکم الهدایا مشترک اصحاب او را شریک داند و هر یک از خوان را بقدر حال حصه رساند در اصل
بیست و هفتم از کتاب نوادر الاصول بروایت ابن عباس رضی الله عنهما مذکور است که پیغمبر
صلی الله علیه و سلم فرمود که چون آورده شود برای یکی از شما هدیه پس شریکان وی بنشینند در آن هدیه
امام محمد علی حکیم ترمذی رحمه الله در شرح این حدیث فرمود که همنشین شخصی آنکس بود که بر سبیل
دوام با وی مصاحبت کند و در امور کاینه مدد و معاون وی باشد و صاحب سر وی و کاتم سر وی
و صاحب مشوره وی بود و از کرامت اخلاق طالب آمیزش بهم کم یک شخص گرفته باشند لیکن اگر شخصی
با کسی گاهی صحبت دارد و احیانا با وی طعام با شرکت خورد و گاه گاه یکدیگر را تسری کنند یا مشوره
کنند ایشان جلیس بحکم کرنباشند پس اگر جلیس کسی حاضر باشد و هدیه برسد باید که وی را شریک
داند و کرامت خود را کرامت وی شناسد و در قرآن مجید اشارتی بدین معنی واقع است
آن جا که میفرماید والصاحب بالجنب زید بن اسلم رضی الله عنه در تفسیر این آیه فرموده که صاحب

بالجمله عبارتست از جلیس تو در حضر و انیس تو در سفر و زوجه تو که هم خانه و هم خوابه توست
اما اگر جلیس نیست که صاحب سر تو باشد و سبب راحت تو وقتی که غمها و
المهای خود بروی عرض میکنی اما انیس رفیق نیست در سفر که موافق و معاون تو باشد
در امور و کار و بار بر تو سبک میگرداند و مونس و مدد کار تو هست در طوارق و نوایب
که در سفر حادث میشود اما زوجه نیست خود در بسیاری از مهمات مدد کار و کار گذار است
و در ترتیب طعام و لباس و اسباب و معاشرت بسیار در کار بس اینهاست طایفه نسبت بتو
صاحب بالجنب الیه و ایشان را بر ذمه تو حقوق ثابت است که ادای آن شرعا و عقلا از مقتضای
مروت و فتوتست ادب بیست و هشتم عفو
از زلات اخوان باید که تا کابر زلت و عیبی از اصحاب اطلاع یابد از الضرورت
تغافل کند و تجاهل ورزد و چه بقدرت آنرا با خود مقرر و مصور سازد که در امر نامشروع
کوتاهی در مساهلی [illegible] و وجهی روایتست از بزرگی پرسیدند که با که صحبت داریم فرمود با آن
کسی که هر چه حق سبحانه از شما داند باوی بگوئید از شما نرمد و نیز شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس سره
فرموده است که قبول و صحبت چنین از عیب و [illegible] درست آید که آدمی بجز ای عیب است اگر
بهتر دیگوی صحبت نپیوندی چون عیب تو هنر نیز بهتری از آن نه صحبت است بی شناخت
عیب است مگر عیب دینی چون بدعتی بود که آن دیگر است چشم از آن پوشیدن مداهنت
و مخشی بود در دین آن عیب که نه در دین و بدعت بود چه آدمی نه معصوم است
از وی حرام آید که ظلوم و جهول است ذو النون مصری فرموده که از شرایط صحبت که حق صحبت
بدهی و حق خود طلب نکنی و عیب خود بینی و عیب دیگری را عذر نهی و خلق را از بر قدر و هر و مصطر و

مقهوری

و مقهوری با خصومت بر خیزد حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس سره فرموده اند که
اگر بعیب یار نظر میکنیم بی یاری مانیم هیچکس بی عیب نیست که از ضعف چنین خالی است خاصه در زمانه
ما که یک هزار آدمی بر نبود ادب بیست و نهم
مفارقت است از عاصی و مهاجرت از مالوس باید که اگر بنا بر غلبه احکام نفس و شیطان یکی
از اخوان فسقی و یا فسادی مبتلا شود و از جاده شریعت و طریقت منحرف شود ترک مصاحبت
و اختلاط وی کنند تا وقتی که مستقیم الاحوال شود امام خطابی رحمه الله گفته است که هجران از
اهل عصیان در امور دینی تا بوقتی است که آن صفت ایشان زایل شود و توبه ایشان ظاهر گردد
از کعب بن مالک رضی الله عنه ثابت شده که گفت چون از غزوه تبوک تخلف نمودم پیغمبر صلی الله علیه و سلم
از تکلم و آمیزش من و یک [illegible] که تخلف نموده بودند باز ایستاد و اصحاب را نیز باز داشت
و آن صورت پنجاه روز کشید امام بخاری رحمه الله علیه مبالغه کرده است که از عاصی پنجاه شبانه روز مفارقت
باید نمود چند که توبه وی ظاهر و صحبتی شود اگر کسی نموده باشد و در کبیره افتد که خلاصی وی از آن ورطه متوقع
نباشد بیاس تمام از وی بری باید مفارقت و مهاجرت از صحبت مخالفت وی اختیار باید نمود و کار
وی با حق سبحانه و تعالی ارواحهم [illegible] اختلاف کرده اند که آن وقت بیزاری تمام از وی لازم است
یا نه بعضی گفته اند که موافقت حق سبحانه زیرا دشمن گیرد چه صاحب کبیره دشمن داشته حق سبحانه
است پس بکلی از وی و عمل وی بیزار باید شد و دیگر از وا [illegible] صحبت او اخراج باید کرد و مهجور
و مطرود باید گردانید و بعضی گفته اند از عمل وی بیزاری باید کرد نه از وی چنانچه از حق سبحانه و تعالی
بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطاب فرمود که فان عصوک فقل انی بریء مما تعملون و

اهل تحقیق درین باب آنست که اگر کسی باشد که رجوع و انابت امید توان داشت و
این معنی بقراین و امارات واضح شده باشد باید که او را دوست گیرند و از عمل
وی بیزاری کنند دیگر در مجلس جمع نگذارند و اگر کسی باشد که بیمار گشت و وی امید دارو توان
بود و این معنی بدلایل و علامات ظاهر گشته باشد عمل وی را دشمن گیرند ولیکن از وی
بیزاری نکنند و دیگر از حوزهٔ صحبت نرانند ادب ——— سیم
نصیحت اخوانست باید که اگر ناگاه از جلیسی خود امری کرده و فعل مستنکر معلوم کنند
در ازالهٔ آن سعی تمام بجای آرد و بحکم اَلمُؤمِنُ مِرآةُ المُؤمِنِ صورت آن کرده را در خلوت
بوی باز نماید و در صحبت اصلا بار وی ننهد تا مقتضی نصیحت شود و در ادای نصیحت ابرام
و مبالغه روا ندارد و طریق اقتصار و میانه روی را فرو نگذارد امام نووی رحمة الله علیه در
اذکار آورده که مستحب است که چون یکی را بجمعی نصیحت کنند طریق اختصار مرعی دارد و
سخن را در مستمع دور و دراز نسازد که ملال و کلال مستمعان موجب رفع حلاوت
و جلالت علم است از دلهای ایشان و یکی که در آن وقت کراهت و کدورتی از
استماع کلام خیر در بواطن ایشان پیدا شود و حال ایشان از آن بابعاد انجامد
و هم امام رحمه الله از ابن شهاب الزهری رحمه الله نقل کرده که وی گفت چون مجلس
نصیحت و موعظت دور و دراز شود شیطان را در آن نصیبی هست پس باید که بحکم
خَیرُ الاُمورِ اَوسَطُها در نصیحت اخوان و موعظهٔ ایشان طریق وسط اختیار کنند و
بانچه مناسب طریق اولیاست ایشان را دلالت کنند و از هر چه مخالف آن طریق است

که تغیر کنند

که تغیر کنند تا از عهدهٔ حق صحبت بیرون آمده باشند و این کلمه‌ای در عرف صوفیه
قدس الله ارواحهم مقرر گویند ابو محمد رویم قدس سره فرموده است الصوفیة
بخیر ما تناقروا فاذا اصطلحوا هلکوا یعنی صوفیان در تصوف نیک باشند مادامیکه با
یکدیگر انکار کنند یعنی حقوق صحبت و دقایق طریقت را بجد ایکدیگر مطالبه نمایند و چون
مداهنه کنند و از جهت خوش آمد نفس و طلب حظ عاجل و انس ظاهر با یکدیگر خوشی
برآیند و ترک مطالبه و حقوق طریقت و دقایق صحبت کنند از مقام تصوف
به مقام عامهٔ خلق افتند و هلاک شوند ادب ——— چهارم قبول
نصیحت است باید که اگر عزیزی از روی شفقت و رحمت ویرا نصیحت کند و موعظه گوید بطیب
القلب آنرا قبول کند بلکه از آن هزار منت بر جان خود نهد چه هیچ نعمتی و سعادتی برابر آن
نیست که شخصی را بر عیب نهانی او اطلاع دهند و از قباحت بعض صفات که در نفس
او پوشیده است ویرا واقف سازند تا بازالهٔ آن قیام نماید و آن زنگ را از آینهٔ باطن
بزداید و هر که نصیحت عزیزان بدل و جان قبول نکند علامت آنست که در صدق ارادت
وی قصور و فتور تمامست پس طالب صادق باید که در وقت نصیحت بزرگان با خود چنان قرار دهد
که حق سبحانه و تعالی بر کمال عنایتی که بوی دارد ایشانرا بجهت اصلاح کار و تربیت وی جاری گردانیده
است پس آن نصیحت را بحقیقت عنایت داند که از حق تعالی ظاهر شده است و شکرگزاری
آن قیام نماید و بامر و نهی آن ناصح اقدام فرماید ادب ——— پنجم
ختم کردن صحبت است بذکر و صلواة در وقت متفرق شدن باید که هیچ مجلسی منقضی نشود الا بعد از

ذکر الهی و درود حضرت رسالت پناهی صلوات الله وسلامه علیه اما ذکر الهی در
صحیح ابو داود به روایت ابو هریره رضی الله عنه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
که هیچ قومی برنخیزند از مجلسی که در آن ذکر خدای نکرده باشند الا آنکه برخیزند مثل جیفه حماری
و در سنن ترمذی و غیر آن از ابو هریره رضی الله عنه حدیث حسن صحیح مرویست که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فرموده که هر کس نشیند در مجلسی و آنجا او را سخن بسیار شود پس بگوید سبحانک
اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک آمرزیده شود
آنچه در آن مجلس گذشته باشد و امام حاکم ابو عبد الله در کتاب مستدرک از صدیق رضی
الله عنه حدیث صحیح الاسناد روایت کرده که روزی پیغمبر صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم از مجلسی بر
میخاست این کلمات را که مذکور شد بر زبان راند مردی گفت یا رسول الله سخنی گفتی که پیش ازین
از تو نمی‌شنیدم آن حضرت فرمود که این کفارت آن چیزهاییست که در مجلس از مردم واقع
شده باشد و امام نواوی در اذکار از کتاب حلیة الاولیا نقل کرده که مرتضی علی رضی الله عنه
فرمود که هر کس که دوست میدارد که سنجیده شود به پیمانه تمامتر و بیشتر باید که در آخر مجلس خود
بگوید که سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
اما درود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم در صحیح ترمذی باسناد حسن از ابو هریره رضی
الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که برنخیزد قومی از مجلسی که در آن ذکر خدای تعالی
نکرده باشند و درود بر پیغمبر نفرستاده الا آنکه ایشان را وبال و نقصان باشد پس اگر خدای
خواهد ایشان را عذاب کند و اگر خواهد ایشان را عفو کند و از جابر رضی الله عنه مرویست که

پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود نشستند جمعی در مجلسی پس متفرق شوند بر غیر صلوات بر من
الا برخاستند یعنی بر بوی ناخوش و در شفای قاضی عیاض رحمه الله از ابی حاتم روایت کرده
از طریق عامر بن شقیق از ابی وائل که وی گفت ندیدم عبد الله مسعود را رضی الله عنه که بر
خاستی از مجلسی که نشسته بودی بر ماکوله یا بر جنازه یا بر غیر آن از مجالس الا که حمد گفتی و
صلوات و سلام فرستادی و دعا کردی و در اخبار وارد شده که حضرت رسول صلی الله
تعالی علیه وسلم صلوات فرستادن در آخر هر مجلسی کفارت است از هر لغوی و لهوی که در آن
مجلس واقع شده باشد و از سفیان ثوری رحمه الله مرویست که گفت چون کسی خواهد
که از مجلس برخیزد باید که برین وجه صلوات فرستد که صلی الله وملائکته علی محمد وعلی
انبیائه **فصل چهارم** در ذکر بعضی از اطوار و احوال که اهل صحبت را
اجتناب از آن واجب است و این فصل مشتمل است بر چهارده ادب **ادب**
اول ترک صحبت اضداد است و این از اعظم ادبهاست پس باید که بحکم کریمه واعرض
عن من تولی عن ذکرنا از صحبت فرقه که نه روی درین طریق دارند و ایشان را نه
درین فرقی بشمارند اعراض تمام و اجتناب کلی واجب و لازم دانند حضرت شیخ
اعظم شیخ محی الدین قدس سره در تدبیرات الهیه آورده اند که زیان مند ترین
چیزی مرید را صحبت اضداد است و بر وی واجب است که اگر جمعی از اهل این طریق نباشد
که با ایشان صحبت دارد البته خلوت و عزلت اختیار کند و اگر احیانا بغیر جنس اختلاط
واقع شود باید که درین وقت مراقب نفس خود بود و بدل با وی در نیامیزد بلکه سعی

اول آنکه

بلیغ واهتمام تمام دران کنند که بهر حیله وبهانه که توانند خود را از صحبت وی برانند و حضرت
ولایت پناهی عبید اللهی قدس الله تعالی سره روزی بعضی اصحاب را مخاطب ساخته فرموده اند
که شما در حفظ نگاه داشت نسبت خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم هیچ اهتمام ندارید احتراز
از صحبت اجنبی را که آنکه اجانب نسبتی ندارد در باب بلیغ وجوه مهم است خلوت و غربت شما
در حفظ نسبت بمرتبه باید که مردمی که ازین نسبت بیگانه اند پیش شما نتوانند در آمد
و اگر در آیند نتوانند نشست نشستن شما باید بکر اطرافی باید که کسی که مناسبت
بشما داشته باشد از نشستن شما متاثر گردد و کسی که مناسبت نداشته باشد
متوسلی دقت شما بود پیش شما آرام نتواند گرفت و بهمت دیر در ساز بی
اشتغال شما چنان باید که هیچ اجنبی نتواند که در صحبت شما نشسته باید سخنی
رسمی و عرفی نیز در صحبت شما نتواند شد و گفت سعه حوصله درین مرتبه که هر کس آنچه خواهد
نیز در شما یابد معنی ندارد خود را منزل ساختن به مرتبه هر کس با مطلب کلی تضییع
وقت است و هم حضرت ایشان میفرموده اند که اگر صد کس یک جهت شوند
و بر امر مجتمع نشسته و یک کس در میان ایشان باشد که باطن او مشغول
نقوش کونیه باشد تفرقه او بر همه کس غالب است و به کرات و مرات این رباعی از
حضرت ایشان استماع افتاده که در خلال مجالس تقریب منع است از صحبت
اضداد می خواندند که ۞ با هر که نشستی و نشد جمع دلت ۞ وز تو نرمید زحمت
آب و گلت ۞ از صحبت وی اگر تبرا نکنی ۞ هرگز نکند روح عزیزان بحلت

ادب دوم ترک

ادب دوم ترک تثاؤب است در صحبت که بازیدنست
بدهان و عوام خمیازه گویند و آن از جمله افعال مکروهست و در صحیح آمده که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که تثاؤب بسیار از شیطانست حق سبحانه عطسه را دوست
میدارد و تثاؤب را مکروه و در صحیح بخاری بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده
که آن حضرت فرمود که حق سبحانه عطسه را دوست میدارد و تثاؤب را دشمن
باید که چون یکی از شما عطسه زند الحمد لله گوید و هر که حمد وی بشنود یرحمک الله گوید
اما تثاؤب از شیطانست باید که چون یکی از شما آن صفت پیدا شود بقدر وسعی که
تواند دفع آن کند زیرا که شیطان از تثاؤب شما میخندد و در صحیح مسلم آمده که چون
یکی از شما آغاز تثاؤب کند و گوید ها شیطان ازین فعل بخندد و در آید امام خطابی
رحمه الله گوید سبب محبت عطسه آنست که موجب فراغت دماغ است از بخارات
غلیظ که در ان صورت دفع میشود و آن سبب صفای قوای ادراکی است و
بقای آن مشعر امراض و اعراض ردیه است در دماغ و جهت کراهت تثاؤب
آنست که منشاء آن از امتلاء طعام ثقل نفس و طبیعت است و مایه غفلت
و کسالت و کندی فهم و در روایت وارد است که مکروه حق سبحانه و محبوب
شیطانست و بروایت صحیحه ثابت شده که هرگز هیچ پیغمبر را تثاؤب نبوده و جهت
امام نزادی رحمه الله در اذکار آورده که سنت آنست که چون کسی آغاز تثاؤب کند
بقدر طاقت و کوشش در دفع منع آن سعی بلیغ نماید و جهد کند و نگذارد و سنت

است که در آن وقت دست یا آستین بر دهان نهد زیرا که مشاهده آن در
طباع ناظران موجب تعدیه و سرایت آن صفت است چه آن جمله اعراض
متعدیه است و در عرب مثلست که گویند اعدی من الثوباء و در صحیح مسلم
بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه
و سلم فرموده که چون یکی از شما را تثاوب دریابد باید که دست بر دهان خود
نهد که شیطان بدان وقت بدهان وی در می آید امام نواوی رحمه الله تعالی
فرموده که در تثاوب دست بر دهان نهادن مستحب است خواه آن تثاوب در
نماز بود خواه در خارج نماز ادب سیم ترک نعاس است
که پارسیان آنرا پینکی گویند و آن نیز از جمله مکروهات در صحبت پوشیده نماند
که در صحبت خواب کردن و پینکی زدن دلیل ظاهر است بر آنکه از آثار و برکات
صحبت اصلا متاثر نشده است بلکه آن صحبت بواسطه عدم مناسبت موجب کلال
و ملال وی شده الکلال و ملال در صورت نعاس پیدا گشته روزی در مجلس حضرت
ولایت پناهی عبیداللهی قدس الله تعالی سره شخصی پینکی میزد او را ملامت و عتاب
کرده فرموده اند که خواب تو یکی از چهار نوع بیرون نیست یا فی الواقع خوابست
اگر شب خواب نه رفته را احیا کرده یا آنکه طبع ترا ازین مجلس ملال و کلالی است
و آمدن باین صحبت ندارد بضرورت در ملالت خواب می آید یا آنکه خود را چنان
می نمایی که طریق خود را باین نوع پوشی یا آنکه حقیقت ترا استغراقی است

در بحر جمعیت و از خود بیرون و ضبط احوال ظاهری عاجز است اگر بسبب بیداری
بسیار خواب می آید نشستن باین طریق ضرورت نیست می باید که بجای
خواب رفت و اگر طبیعت ترا با این صحبت آمیزش نیست و از اهل مجلس خود هیچ و اگر احوال
خود را باین نوع میپوشی تو هنوز مبتدی بر تو آنست که به تکلف سعی و اهتمام تمام که ملکه
حاصل کنی محل آن نیست که در مقام ستر باشی و اگر میگویی که مرا استغراقی
است و ضبط خود نمیتوانم کرد غلط کرده هم چنین نیست ادب چهارم
ترک ادب امتیاز خود است بتوجه و مراقبه در صحبت و سعی نمودن در ستر و اخفای این
نسبت اکابر سلسله شریفه نقشبندیه قدس الله تعالی ارواحهم در معنی ستر و اخفا
از جمیع طوایف ممتازند و از اهتمام بحفظ این معنی می بردارند چنانچه ابتدا
ملقبان ایشان ستر و اخفای حضرت ولایت پناهی عبیداللهی قدس الله تعالی سره
میفرمودند که شیخ محی الدین العربی قدس سره فرموده اند که ارباب فقر و سلوک
اگرچه از اشراف قوم باشند مثل طلبه باید که طریق و نسبت خود را بمطالعه کتب
و گفت و گوی علوم دینیه ستر کنند اگر استعداد و صلاحیت آن داشته باشند
والا بامر از امور دنیوی از بیع و شرا و نوعی از انواع مکاسب مشغول باشند و
ستر نسبت خود کنند و خود را بتجرد و عدم اشتغال موسوم نکرده اند و راقم
این حروف بکرات مشاهده افتاده که اگر کسی در مجلس حضرت ایشان قدس سره
خود را بتوجه و مراقبه و جمع نفس از سایر اصحاب ممتاز گردانیدی با سر خود را است

کردنی وگردن کج ساختن آن حضرت بسیار مکروه میداشتند و منع
میکردند روزی طالب علمی را که در مجلس شریف ایشان گردن کج کرده بود چشم بر هم
نهاده سیاست فرمودند و گفتند مرا مولانا نظام الدین خاموش علیه رحمة
الله روز جمعه در جامع تاشکند بودیم در نزدیک ما شخصی مراقبه کرده بود و گردن
کج ساخته حضرت مولانا از آن صورت کراهت یافتند و فرمودند که میبینم که از روی
حدیث نیز بالا میرود و بعضی عزیزان از حضرت ولایت پناهی قدس الله تعالی
سره نقل کرده اند که میفرمودند عزیزان که ما دیدیم سرخ و زرد شده نشسته اند
دو در راه چون تیر راست بنشستند و بعضی چون نشستند ایشان را در نسبت محو و انعکاس
تمام بود و هم فرمودند که در میان اصحاب حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره
محافظت هیئت النفس مهم بوده است جمعی مردم عزیز از اصحاب ایشان که در
بکار اند و جمعی دیگر که اصحاب ایشان را دیده بودند بر وجهی بودند که معلوم نمیشد که
باین طریق مشغول باشند یعنی بی تامل و بتکلف این نسبت ایشان را حاصل بود
ادب پنجم ترک کلام است در وقت تکلم دیگران باید
که چون یاران در سخن گفتن باشند سایر اصحاب خاموش و متوجه وی باشند تا هنگام
از کلام خود باز پردازد و اگر در آن سخن یکی مخاطب بود باید که حاضر بخاطر متکلم بود و توجه
بجانب دیگر نکنند که آن موجب غبار و آزار خاطر متکلم گردد والبته باید که یاران مجلس سخن
کردن یا به برخاستن قطع سخن و کلام وی نکنند که آن غایت بی ادبی و بی مروتی باشد

و مخالف طریقه سنت در شفای قاضی عیاض رحمه الله مذکور است که چون پیغمبر صلی الله تعالی
علیه و سلم سخن گفتی همه اصحاب سرها در پیش می افکندند کانما علی رؤسهم الطیر گویا
بر سرهای ایشان مرغی نشسته بود که میترسیدند که اگر حرکت کنند آن مرغ رم کند
و پرواز نماید و در مرآة الجنان امام یافعی رحمة الله علیه بروایت مرتضی علی رضی الله عنه
مذکور است که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم در صحبت آغاز سخن کردی اصحاب سرها در پیش
می افکندند کانما علی رؤسهم الطیر و چون آنحضرت خاموش میشد اصحاب سخن میکردند و چون یکی
از اصحاب سخن کردی همه دیگران مستمع میبودند تا وقتی که وی از سخن فارغ میشد و قاضی عیاض رحمه الله
در شفا آورده که چون یکی از اصحاب در سخن بودی آنحضرت سخن بر وی قطع نکردی بکلام خود تا تمام
تا وقتی که آن صحابی تمام کردی پس آنحضرت سخن گفتی یا برخاستی و در کلام حکماء آمده که
از بی تربیتی مردمان کسی است که سخن بمیان سخن مردمان در آرد و چندان صبر نکند که دیگران از سخن
فارغ شوند ادب ششم ترک سکوت با شرایط است علما رحمهم الله
گفته اند سکوت بسیار بهتر است که یک روز تمام بر آن بگذرد کرده ممنوع است در صحیح بخاری از قیس بن ابی
حازم رضی الله عنه مرویست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در راه بر زنی از احمس که وی را زینب نام بود
دید که سخن نمیگوید پرسید که این زن را چه رسید که سخن نمیگوید گفتند قصد کرده است
که امروز خاموش باشد صدیق وی را گفت سخن بگوی که این حلال نیست این از اعمال
اهل جاهلیت است پس آن زن بسخن در آمد و در سنن ابو داود بروایت مرتضی علی رضی الله عنه
آمده که فرمود حفظ کردم از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که هرگز روزه نیست تا شب

خاموشی را بنو والحدیث در معالم السنن امام خطابی رحمه الله در شرح این حدیث مذکور است
که از رسوم جاهلیت یکی آن بود که روزی تا شب سخن نمیگفتند و هر یکی از ایشان
در خانه معتکف میشدند و یک شبانروز سخن نمیگفت و زبان در حبس میداشت چون اسلام ظاهر شد
ایشان از آن رسم و عادت ممنوع شدند و مامور گشتند بذکر و حدیث خیر و در شعب
الایمان امام محیی السنه بیهقی رحمة الله از عمران بن حطان رضی الله عنه مرویست که گفت
پیش ابو ذر غفاری رضی الله عنه رفتم دیدم اورا در مسجد با گلیم نشسته بود و گلیم سیاه در خود پیچیده گفتم
یا ابا ذر این چه تنها نشستن است گفت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که تنها نشستن
بهتر از همنشین بد است و همنشین نیک بهتر از تنها نشستن و سخن نیک املا کردن
بهتر از خاموشیست و خاموشی بهتر از سخن بد املا کردن و صاحب کشف المحجوب گوید رحمة الله
که کلام بر دو گونه است یکی حق و یکی باطل و سکوت نیز بر دو گونه است یکی متضمن حصول
مقصود و یکی متضمن غفلت از مقصود پس متکلم را در وقت کلام و در وقت
سکوت ملاحظه باید کرد که اگر کلامش حق بود و از حق باشد الکلام به از سکوت
باشد و اگر باطل بود [illegible] سکوت به از تکلم باشد و اگر چنانکه سکوتش از حصول
مقصود دلی و باعث بر آن حضور دل و مشاهده سر او بود آن سکوت به از کلام باشد
و اگر از غفلت و حجاب باشد کلام به از آن باشد ادب [illegible] آنکه
ترک اکثار کلام است پوشیده نماند که یکی از اصول طریقت کم گفتن است چنانکه
رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم اکثر اوقات سکوت اختیار کردی و جز بقدر

حاجت

حاجت سخن نگفتی و در شفای قاضی عیاض رحمه الله مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
اندوه پیوسته و فکر دایم داشت تا ضرورت نمیشد سخن نمی گفت و خاموشی
وی دور و دراز بود و در مرآة الجنان امام یافعی رحمه الله بروایت هند بن ابی هاله رضی الله
عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه کثیر الحزن و دایم الفکر بود و ویرا
راحتی نبود و سکوت او دور و دراز بود سخن نمیگفت بغیر حاجت و چون سخن گفتی بجوامع
الکلم گفتی یعنی مقصود را اندک عبارتی ادا کردی و در سخن از اطناب و اکثار و املال
و اخلال احتراز نمودی و سخنان جامع بر فایده فرمودی که همه علای حکمت و محض نصیحت بودی
در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که ایمان دارد
بخدای و بروز قیامت باید که سخن خیر بگوید یا خاموش باشد امام نواوی رحمه الله گفته
است که این حدیث صحیح صریح است در آنکه سزاوار نیست مرد را سخن گوید مگر وقتی که
داند که این سخن خیر است تا بر وی ظاهر شود که صلاح قایل و سامع در شنیدن و گفتن
آنست باید که سخن بگوید و امام شافعی رضی الله عنه فرموده که چون کسی اراده تکلم کند
بر وی لازمست که اول تامل باید اگر مصلحت یافتی بر وی ظاهر شد تکلم کند و اگر در ظهور مصلحت
شک افتد ساکت باشد تا وقتی که آن شک زایل شود و مصلحت ظاهر گردد و در صحیح ترمذی
از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که سخن بسیار مگویید غیر ذکر خدا
زیرا که بسیار سخنی سختی دل آرد و بدرستی که دورترین مردمان از خدای تعالی کسانی اند که
دلهای سخت دارند شیخ سعید الدین فرغانی رحمه الله در کتاب مناهج العباد آورده که

که سخن بسیار گفتن خاطر جمع را پریشان گرداند و خاطر پریشان را پریشان تر سازد
زیرا که هر نفسی که از باطن انبعاث می یابد در حد ذات الصفت می باشد و بواسطه تکلم و تلفظ
در ترکیب و مخارج حروف منکسر میشود و اثران باز بنفس دیگر هم راه شده بدرون میرود
و منبع موج نفس را متکثر میگرداند و اثران بباطن میرسد و او را مشوش میسازد خواجگان
سلسله نقشبندیه قدس الله اسرارهم متفق اند بر آنکه هر چند صحبت و سکوت بیشتر باشد نسبت
حضور و آگاهی بجناب حق سبحانه و تعالی قوی تر شود حضرت ولایت پناهی عبید اللهی قدس الله تعالی
سره میفرمودند که پیش از وصول بمقام تمکین بی ضرورت سخن نمیباید گفت همچنانکه خنده بسیار دل را
میمیراند سخن گفتن بسیار نیز موجب موت دلست و مقام تمکین عبارت از آنست که نسبت حضور
و آگاهی بجناب الهی وصفت ذاتی دل شده باشد که بهیچ وجه زایل نشود همچنانکه نور
در وقت سامعه وصف ذاتی باصره و سامعه است و قبل از آنکه حضور و آگاهی درین مرتبه
باشد سخن گفتن جایز است و الا متضمن غفلت است و غفلت موجب موت دل
میفرمودند که اکابر طریقت قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند که سخن گفتن
وقتی رواست که متکلم بآن حد رسیده باشد که زبان او نایب دل شده باشد
و دل نایب حق سبحانه پس طالب صادق را که در مقام نگاه داشت راه
نسبت و آگاهی باشد در غالب احوال خاموشی اولیست ادب هشتم
ترک تکلف است و در ادای کلام از جهت اظهار فصاحت و بلاغت
و غیر آن پس وقتی که داعیه تکلم کند باید که از شیوه تکلف و تصنیع و سجع

و مبالغه در ادای

و مبالغه در ادای حروف از مخارج و ایراد لغات غریبه و الفاظ وحشیه و اطناب
و اکثار در اطال و اخلال و در کلام احتراز و اجتناب تام نماید که این جمله مکروه و
مذموم است در سنن ترمذی از جابر رضی الله تعالی عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرموده اند بدرستی که دوست ترین و نزدیک ترین شما به مجلس من روز قیامت کسانی باشند
که اخلاق ایشان بهتر باشد و بدرستی دشمن ترین شما نزد من و دورترین شما از مجلس من
روز قیامت ثرثارون و متشدقون و متفیهقون باشند صحابه گفتند یا رسول الله
ثرثارون و متشدقون را میدانیم متفیهقون چیست آن حضرت فرمود که متکبران
بعضی از علما در شرح این حدیث گفته اند که مراد از متفیهقون آنها اند که سخن
را متکبرانه و متعظمانه ادا میکنند و مراد از ثرثارون جماعتی اند که سخن بسیار میگویند
و مستمعان را بملال و کلالی می آرند و مراد از متشدقون طایفه اند که بتمام دهن و بپری
شدق سخن گویند از جهت تکلف و تعظیم کلام خود و سخن را دور و دراز کنند از برای
اظهار فصاحت و بلاغت و پوشیده نماند که بتمام دهن سخن گفتن سنت است لیکن نه از جهت
احترام و تعظیم کلام خود بلکه از برای تفهیم مستمع و سنت که در حین تکلم از غمغمه که سخن ناگفتنی است و
از همهمه معهوم که سخن در دیده و پنهان گفتنست اجتناب نماید بصحت رسیده که پیغمبر
صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحابه و سلم بتمام دهن سخن گفتی و کلام وی غمغمه و همهمه نبودی و اکثر
سخنان وی جامع الکلم بودی و هرگز فحش و ما لایعنی بزبان نگشودی و در ادای سخن سرعت
نفرمودی و حروف و کلمات را در هم نشکستی بلکه سخن را شمرده ادا کردی چنانچه اگر کسی خواستی که

تا کلمات و حروف آنحضرت را بشمارد و ممکن بودی در سنن ابو داود از
صدیقه رضی الله عنها آورده که گفت کلام پیغمبر صلی الله علیه وسلم فصل بود که در
مییافت هر کس که او را میشنود و در صحیح بخاری از انس رضی الله عنه مرویست که چون
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکلمه تکلم کردی که آنرا سه بار اعاده فرمودی تا حاضران
نیک دریابند و حفظ کنند در شفای قاضی عیاض رحمه الله مذکورست که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بتمام دهن سخن میگفت و معانی بسیار در عبارات اندک درج
میفرمود و عبارت وی فصل بود یعنی شمرده میگفت و در کلام وی فضول و تقصیر
نبودی یعنی زیادتی و کوتاهی و در وقت تکلم بهنگام کف دست مبارک اشاره میکرد
و گاه در اثنای سخن گفتن کف دست راست بر بطن ابهام چپ میزد ادب
نهم ترک و تصوف گفتن است باید که از ادای سخنان بلند و حقایق ارجمند که حال و مقام
وی نباشد زبان کوتاه دارد اکابر گفته اند علم توحید بتکلف گفتن شرکست و پیر هروی
قدس سره فرموده که هر که علم تصوف گوید و به وقت تواند گفت از رفت سخن
بر شده کاری باید گفت و آن وقت باید گفت که در ملکوت از صدای منبر سی کلام این
نه همچو کلام دیگرانست چون زنده کار نبود میبرد تا زندقه و اباحت باید که چون متفرق
باشی از جمع و توحید نگویی اما چون جمع نباشی تفرق را با توجه کار حضرت ولایت
پناهی عبیداللهی قدس الله تعالی سره در بعضی از رسایل خود نوشته اند که زنهار
پیش از آنکه جان نشوی که هر چند در خود نگاه کنی غیر شریعت نبینی د تازی

دم از حق

درجه ترقی نکنی بآن درجه نرسی که خود را مستغرق در ذکر بینی و تا آنجا استغراق
در ذکر ترقی بآن نکنی که از غایت حضور یکی سجاده ذکر از تو گم نشود تا در آن مرتبه
نیز حق بر کم نکنی زنهار حکایات ملاحده مردم را از دل میار و مشنو که تا از جمله آن
بی معنی و هرزه گویان نباشی بلکه تا از جمله توحید گویان حرام خوار بی عمل جاه
جوی باطل احمق که بحقیقت ایشان بدانسته اند که مقابله با ایشان بزبان و سیف
باید کرد نباشی اعاذنا الله من شرهم بحرمة محمد صلی الله علیه وسلم و اگر بنابر مقتضای
وقت و حال چیزی از سخنان این طایفه در میان آید باید که باندازه عقل و
ادراک مستمع سخن گوید و چیزی که در آن خفایی و دقتی باشد و فهم شنونده
بحقیقت آن نرسد البته بر زبان نیارد چه هر سخن که مستمع از آن مراد
قایل در نیابد فایده بدان مترتب نشود بلکه امکان ضررهای کلی دارد و تواند بود
که عقیده مستمع بآن طایفه و سخنان ایشان فاسد گردد و باعث اعتقاد وی
قصور وی و خللی بود انتهی که بالحاد و زندقه کشد شیخ جنید قدس سره در آخر
نامه که با بوبکر واسطی رحمه الله تعالی نوشته گویند که علماء و حکما از الله تعالی بر خلق
رحمتند چنان کن در سخن خویش که خلق را رحمت باشی نه خود را بلا از حال خویش
بیرون آی و با حال ایشان شو چون با ایشان سخن گویی بقدر طاقت و حال
ایشان با ایشان سخن گوی و خطاب بر آن موضع نه که ایشان نزاع در آن می باید
فهذا ابلغ لک ولهم وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا ادب مستمع است

که چون سخنی شنود از حقایق و دقایق این طایفه که قوت عقلیه وی از ادراک
آن قاصر باشد عقیده خود را در حق ایشان فاسد نگرداند و بر سخنان غامض
ایشان انکار و اعتراض نکند و قصور و نقصان را بفهم و ادراک خود عاید
گرداند و کلام ایشان را حق و صدق داند و به تامل رقم کذب و بطلان
بر صفحه حال ایشان نکشد ادب دهم ترک جنگ و جدال
با صحاب و اخوان اهل صحبت را که با یکدیگر در امور کاینه خصومت و منازعت نکنند
و از یکدیگر بهجرت و مفارقت ننمایند مگر آنکه فسقی یا بدعت مشاهده افتد
که آن ساعی غایت ضعف ایمان و سلامت در صحیحین بروایت ابو هریره
رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحابه و سلم فرمود که از هم
جدا مشوید و پشت بیکدیگر مکنید و باهم عداوت مورزید و بر یکدیگر
حسد میارید و ای بنده گان خدای برادران یکدیگر باشید و حلال
نیست هیچ مسلمانیرا که جدای کند از برادر مومن خود زیاده بر سه روز
بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که حلال نیست هیچ مسلمانیرا که
جدای کند از برادر مومن خود زیاده از سه روز پس هر که جدای کند
از برادر مومن خود زیاده از سه روز و دران بمیرد در آتش در آید
علما گفته اند که اینکه نهی از مفارقت اخوان زیاده از سه روز در
حدیث واقع شده نسبت به برادران مومن است که بسبب امری

از امور دنیوی

از امور دنیوی باهم نزاع کنند و از یکدیگر جدائی نمایند و این مفارقت تا سه روز
روا است زیاده بران حرام است و لیکن مفارقت پدر از فرزند و پیر از مرید و استاد
از شاگرد و شوهر از زن و امثال آن زیاده بر سه روز روا است و دران فایده
معانی نیست بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم یکماه متصل از صحبت ازواج
طاهرات هجره فرموده و بکنج خانه و در بالا خانه مسجد بسر برد و بصحت
رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با بعضی از اصحاب که از غزوه تبوک تخلف نموده
بودند زبان در بست و از ایشان احتراز نمود و اصحاب [illegible] را از همنشینی و اختلاط
ایشان منع فرمود و آن امر تا پنجاه شبان روز بر داشت و همچنین [illegible]
آورده که عبدالله عمر رضی الله عنهما از پسر خود امر نامشروع مشاهده کرد تا آخر حیاة
باوی سخن نکرد و از پیش خود دراه نداد و در صحیح مسلم بروایت جابر رضی الله عنه آمده
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که شیطان ناامید شده از آنکه دیگر نماز گذاران در جزیره عرب
وی را پرستند و فرمان وی برند لیکن ناامید نیست از جنگ افکندن میان ایشان و قطع
کردن و تغیر دادن دلهای ایشان از یکدیگر پس اگر در میان دو تن از یاران بنابر
عوارض نفسانی و هواجس شیطانی ماجرای واقع شود آنکه از ایشان طالب صادق است
که ترک تقویت و نصرت نفس خود کند بلکه وی را متهم دارد و در قهر وی و اظهار غلبه
کند باید که وی دل پیش حق و وی را بتبلیغ بجای آرد و اگر نفس بر صاحب وی آرد
یعنی بر فق و ملایمت و مدارا که از صفات دل است در مقابله اهل غضب در آید

تا ظلمت نفس او در برابر نور دل ای متلاشی د تا بود نفس داکر وی نیز در
برابر صاحب غضب بصفات نفس پیش آید و آغاز مناظره کند فتنه قایم کردد و از
اتمم کدورتها عظیم طاری شود که تدارک آن بغایت دشوار بود پس دفع چون که
آن بر یکی از اصحاب غضب مستولی شود و آتش قهر وی اشتعال یابد روی بوضو
ساختن و استعاذه کردن چنانچه از مضمون بعضی احادیث صحیحه معلوم میشود در
اطفای آن شعل کوشش نماید و آن آتش را بهر وجه که تواند فرو نشاند و طالب
صادق آن بود که اگر نعوذ بالله غضبی طاری شده باشد و نفس بر وی غلبه کرده
بعد از آن بخطای خود خاطر نشود فی الحال از روی نیاز و مسکنت بعذر خواهی مغضوب
علیه قیام نماید و از کرده خود استغفار کند و طریق مستحسن آن بود که مغضوب علیه نیز
معذرت وی قبول نماید و از سر جریمه وی در کذرد و با دل صاف با هم اختلاط کنند
و اکرچه بعضی از مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم تجویز کرده اند که مجرم را در صف
نعال سر برهنه بدارند و وی را مواخذه و مطالبه نمایند و از وی معامله کنند لیکن در
طریق خانواده خواجکان قدس الله تعالی ارواحهم اینها مشروط نیست بلکه اینجا بنیاز
و تواضع که از روی صدق و اخلاص نماید آثار مغفرت و مرحمت مترتب میشود و
احتیاج بآن نیست لازم در شرایط و آداب آن بود که در بعضی کتب مسطور است اقدام
نمیرود و این طایفه خاندان اکر از کسی جریمه و سوء ادبی نسبت بایشان واقع میشود عذر آن
خود می خواهند و وی را از آن تشویر و انفعال برون می آرند بیش چون لطفی

حد توشاه توبه کردن از کناه آمد کناه ادب یازدهم
ترک خوش آمد کفتن اصحاب است بدانکه در روی برادر مؤمن مدح و ثنای وی
کفتن و در آن مبالغه نمودن مکروه و ممنوع است و در صحیح بخاری ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که از حد مکذرانید در مدح من بحدی تا که دروغ باشد همچنانکه نصاری در حق مسیح
بن مریم کردند که در صفت وی بمرتبه مبالغه نمودند که وی را بخدای ستودند بس
باید که چون مرا صفت کنید کویند بنده خدا است و فرستاده وی و در صحیح مسلم آمده
که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم فرمود که احثوا فی وجوه المداحین التراب یعنی
چون کسی از مدح کویان شما را ستایش کند بصفاتی که شما بآن متصف نباشید
خاک در روی ایشان پاشید بعضی از شارحان حدیث کویند مراد اینست
که ایشان را خایب و خاسر کردانید و عطا و صله مدهید و بعضی کویند مراد از
پاشیدن خاک منع کردن است مادح را از مثل آن سخنان و مغرور و
مفتون ناشدن است بآن مدح چه وی بنفس خود و بصفات ذمیمه که بر نفس وی
غالب است داناتر است از مادح و بعضی بزرکان بظاهر حدیث کار کرده
وقت ستودن مادح قدر خاک در روی پاشیده اند در صحیح مسلم ثابت است که
مردی مر ذو النورین را رضی الله عنه مدح میکفت و مقداد بن اسود رضی الله عنه
آنجا بود بر سر زانو نشست و قصد کرد که قدر سنگ ریزه در روی وی پاشد عثمان
رضی الله عنه وی را کفت ترا چه میشود چه حال داری مقداد وی را کفت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فرمود که اذا رأیتم المداحین فاحثوا فی وجوههم التراب و در صحیحین از ابو موسی
اشعری رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنید که مردی ثنا میگفت
بر مردی و در مدح او مبالغه میکرد و از حد می برد آن حضرت فرمود که هلاک
ساختید این مرد را و بروایتی آنکه قطع کردید پشت این مرد را یعنی او را ضایع
کردید و در شرعة الاسلام آورده که اگر شخصی در روی کسی مدح گوید باید که
ممدوح در روی وی این دعا خواند که اللهم اجعلنی خیرا مما یظنون واغفر لی ما لا یعلمون
ولا تواخذنی بما یقولون فانک تعلم وهم لا یعلمون اگر سایلی گوید که حضرت رسول را
صلی الله علیه وسلم مدح میفرموده اند بشعر و غیر آن و آن حضرت استماع میفرموده و شاعر را
صله میداده بلکه دعای خیر نیز میکرده چنانچه در حق حسان ابن ثابت رضی الله عنه فرموده
که اللهم ایده بروح القدس جواب گوییم که هرچه مدح آن حضرت بود همه راست و درست
بود بلکه مناقب و خصایص وی زیاده از آن بود که تقریر زبان و تحریر بیان حصر و تعبیر
از آن میتوان نمود و با وجود این میگفت که مرا بر برادرم یونس بن متی علیه السلام
تفضیل مکنید پس اگر شخصی مدح کسی گوید بصفتی که ویرا حاصل بود در آن مبالغه نباشد این
مدح روا است بلکه مادح ثواب یابد و ماجور است و در اذکار امام نووی رحمة الله مذکور
است که مردم را مدح و ثنا گفتن بصفات جمیله که ایشان را حاصل بود از علم و شجاعت و
کرم و سخاوت و امثال آن چه در حضور ایشان و چه در غیبت ایشان جایز است
مگر آنکه مادح بدروغ سخنان گوید که مدح گفتن حرام شود از آن حیثیت که دروغ است

ازان حیثیت که مدح است و مدح گفتن که دران دروغی نبود مستحب است بشرط
که در ضمن آن مصلحتی مندرج باشد و منجر بمفسدتی نشود که ممدوح در فتنه افتد یا مغرور شود
پوشیده نماند که در استحباب مدح گفتن در حضور ممدوح و کراهت آن احادیث صحیح
متعارضه وارد شده و علما گفته اند که جمع میان آن احادیث آنست که اگر آن
ممدوح را کمال ایمان و حسن یقین در ریاضت نفس و معرفت تامه حاصل است بحدی که از
شنیدن آن مدح مفتون و مغرور نمیشود و از نفس وی عجبی و کبری سر نمیزند گفتن آن مدح
در روی وی و شنیدن مدح ویرا حرام نیست و اگر ازین صفات بهره ندارد و در باطن خود
از استماع آن تفاوتی و تغیری باز مییابد گفتن و شنیدن آن هم مادح را و هم ممدوح را
حرامست ادب ـــــ دوازدهم ترک اکثار مطایبه و مزاح است
و رعایت اعتدال در آن باید که طالب صادق حال خود را در انبساط و انقباض بر حد اعتدال
بدارد و از افراط و تفریط در این دو صفت اجتناب نماید در جد و انقباض بحدی نرساند
که موجب کلال و ملال جلسا الخ شود و در مزاح و انبساط بجای نکشد که سبب طغیان
نفس و جذب قرناء السوء گردد و امام شافعی رحمة الله گوید الانقباض عن الناس مکسبة
للعداوة والانبساط الیهم مجلبة لقرناء السوء فکن بین المنقبض والمنبسط یعنی گرفتگی
و ترشرویی از مردمان موجب طلب کردن دشمنی ایشان است و گشادگی و تازه رویی با ایشان
سبب جذب همنشینان بد است پس باش میان منقبض و منبسط چه انقباض و جد بر دوام در صحبت موجب
کلال و ملال اصحاب شود و کلال و ملال بر دوام بکدورت و کراهت کشد و آن منجر بمفارقت

هر بزرگی قدس سره فرموده است وقت باشد که کسی مرا در هزل و غفلت بکشاند
مشغول دارد از بار که بر من نهاده اند کمی برآسایم طمع دارم که از بهر مهمات آزادی
یابد و شیخ ابو زرعه رازی که از کبار اصحاب شبلی است رحمهما الله تعالی پرسیدند که چرا همه روز
طیبت و مزاح میکنی گفت من هیچ مایه ندارم بجز این که درویشان از سخن من
مرخص شوند علماء اسلام گفته اند که مزاح سنتی است مرضیه لیکن استمرار بران مکروه و
منهی عنه در صحاح احادیث وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با اصحاب گاهی مزاح
میکرد و از برای مصلحت دینی مثل تطییب نفس مخاطب و الفت و موانست و ازدیاد
محبت و مودت وی از عبد الله بن حارث بن جزء رضی الله عنه مرویست که گفت ندیدم کسی را
که مزاح بیشتر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم کرده باشد ولیکن مزاح او بر حق بود روزی
صحابه گفتند یا رسول الله بدرستی که تو با ما مزاح میکنی و حال آنکه این طریقه مناسب
منصب شریف تو نیست آن حضرت فرمود که انی لا اقول الا حقا صدیقه رضی الله
عنها گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسیار مزاح میکرد و میفرمود که خدای تعالی مزاح راست را
مواخذه نمیکند و آنچه مرویست از آنحضرت که فرمود مجادله و مزاح مکن با برادر مومن
خود نزد علما محمول است بر مزاح که در آن افراطی بود و مداومت بران کنند چه آن
مورث کثرت ضحک است و موجب قسوت قلب و غفلت از ذکر حق سبحانه
و غالب آنست که منجر بآزار و احتقار برادر مومن میشود و مسقط عزت و مهابت
و وقار میگردد فاما آنچه ازین امور سالم باشد جایز بلکه مستحب است بشرطی که گاه

و آن خلال در صحبت شود کما قال تبارک و تعالی و لو کنت فظا غلیظ القلب لا
نفضوا من حولک و انبساط و مطایبه بر دوام سبب گستاخی و بی ادبی و رفع
مهابت و عرض و وقار اصحاب صحبت با یکدیگر گردد و دوام این صفت سبب کراهت و
کدورت گردد و آن نیز منجر بمفارقت و انحلال صحبت شود پس رعایت اعتدال در
در انقباض و انبساط سبب التیام اصحاب و انتظام صحبت باشد و پوشیده نماند که ارباب
بدایات را که هنوز از تصرفات احکام و آثار نفوس بکلی خلاص نشده اند و از کشاکش
طبایع و وساوس شیاطین تمام باز نرسته ایشان را انقباض و جد بر دوام بر محافظه
نسبت آگاهی بجناب الهی اهم و اولی است مرتعش گوید رحمه الله هذا المذهب کله جد فلا
تخلطوه بشیء من الهزل این مذهب همه جد است پس از اهل هزل میامیزید و از عادت
اهل هوا و هوس بپرهیزید ولیکن اصحاب نهایات را که از بند مقتضیات نفوس
و طبایع آزاد گشته اند و بوجود موهوب حقانی مشرف شده مزاح و
مطایبه بر وجهی که مشروع و مسنون است هیچ مانع نیست بلکه بحسب اقتضای بعضی اوقات
اشتغال بمطایبات و مباسطات از امور مستحسنه مستحب است چنانچه ایشان را گاهی
میباشد که در آن صدمتی و تنگی عارض میشود از تواتر بارقات نور و تعاقب
تجلیات ظهور حق سبحانه که قوای بشریه را طاقت آن واقع نیست پس اگر
در آن وقت کسی ایشان را لحظه بمطایبه و مزاح مشغول دارد و از آن حالت
باز آرد موجب خفت و آسایش ایشان باشد و نتایج خیر بران مترتب شود

گاه واقع شود و آنچه واقع شود حق و صدق بود و این بغایت صعب است بر نفس ولی آنکه در آن
شیوه ترک افراط کند و در آنچه گویند و شنوند احتیاط نمایند و در شعب الایمان امام
بیهقی رحمه الله بروایت ابوهریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بنده
باشد از بندگان خدای تعالی که کلمه گوید خاص از برای آنکه مردمان را بخنداند و بآن
سبب تنزل کند از مرتبه خود دورتر از مابین آسمان و زمین و آنکه از زبان خود میلغزد
صعب‌تر است از آنکه از قدم خود میلغزد و در مسند امام احمد و ابوداود و دارمی مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که وای بر کسی که سخن گوید دروغ گوید تا بآن واسطه قوم را بخنداند وای
بر وی وای بر وی علما گفته‌اند این حدیث دلیلست بر آنکه اگر کسی در مزاح سخنان راست
حاضران را بخنداند هیچ باکی نیست و بصحت رسیده که اسید بن حضیر رضی الله عنه اصحاب را در حضور
آن حضرت می‌خندانید و ثابت شده که اصحاب در حضور آن حضرت مزاح و مطایبه
کرده‌اند و آن حضرت تبسم فرموده مرویست که ضحاک بن سفیان کلابی رضی الله عنه مردی
بود بغایت قبیح الوجه و کریه المنظر بجهت مبایعت پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد وقتی که هنوز آیه
حجاب نازل نشده بود و عایشه صدیقه رضی الله عنها نشسته بود ضحاک آن حضرت را گفت
پیش من دو زن اند خوب‌تر ازین حمیرا یکی را بگذارم تا تو بخواهی صدیقه ویرا گفت آیا او خوب‌تر
است یا تو سفیان گفت من از وی خوب‌ترم آن حضرت ازین سوال و جواب تبسم نمود
و نوبتی صهیب رومی رضی الله عنه یک چشم درد میکرد و خرما میخورد آن حضرت فرمود که ای
صهیب خرما میخوری و حال آنکه رمد داری گفت یا رسول الله بآن جانب میخورم که درد نمیکند

آن حضرت این سخن چنان تبسم فرمود که نواجد مبارک آن حضرت نمود و از
جمله مزاحهای که آن حضرت کرده است یکی آنست که نوبتی انس بن مالک را رضی الله عنه
را گفت یا ذا الاذنین و بصحت رسیده که یکبار زنی بنزد آن حضرت آمد و گفت یا
رسول الله شوهر من ترا میخواند ایشان فرمودند که شوهر تو کیست آنکه
که در چشم وی سفیدی هست زن گفت در چشم وی سفیدی نیست آن حضرت
فرمود که در چشم وی سفیدی هست آن زن گفت لا والله آن حضرت تبسم فرمود و گفت
هیچ کس نیست الا که در چشم وی سفیدی هست یعنی آن بیاض که محیط است بسیاهی چشم
و بصحت رسیده که مردی بود از اهل بادیه زاهر نام رضی الله عنه چون از صحرا بشهر آمدی برای آن حضرت
از بادیه چیزی برسم هدیه بیاوردی و چون برفتی آن حضرت تجهیز وی کردی
و فرمودی که بدرستی که زاهر بادیه‌نشین ماست و ما بلده‌نشین وی و آن حضرت ویرا دوست
میداشت و او بحسب ظاهر مردی قبیح الوجه بود روزی آن حضرت بوی رسید وقتی که وی
مشغول خرید و فروخت بود پس از عقب وی درآمد و ویرا در آغوش مبارک در آورد
زاهر آن حضرت را نمیدید و نمیدانست که کیست گفت که کیست این بگذار مرا آنگاه باز
نگریست و دانست که آن حضرت است از برای تیمن و تبرک دایم پشت خود را بسینه آن
حضرت باز چسپانید آن حضرت فرمود که کیست که این بنده را بخرد زاهر گفت
یا رسول الله والله که مرا کاسد خواهی یافت آن حضرت فرمود لیکن تو نزد حق سبحانه
و تعالی کاسد نیستی و در روایتی آنکه تو نزد حق سبحانه و تعالی گران بهای و ثابت شده که گاهی

چون آن حضرت با امام ابو محمد حسن بن علی رضی الله عنهما در حالت طفولیت وی مباسطت
میفرمود زبان مبارک خود را از دهن بیرون می آورد و وی چون سرخی زبان آن
حضرت را میدید بدو خوشحال میشد و شادی مینمود ادب سیزدهم
ترک غیبت کردن و غیبت شنیدن است باید که اگر یکی از اخوان بواسطهٔ زلتی از دولت
صحبت مهجور شود و از شرف خدمت محروم گردد چون ذکر وی در میان آید بخیر وی
یاد آرند و حق صحبت گذشته را فرو نگذارند تا بغیبت که بدترین صفتی در صحبت است
مبتلا نشوند پوشیده نماند که کلام آیه کریمه وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا ترک غیبت فی صفت
وارتکاب آن نه و ام و منهی عنه و احادیث صحیحه که صریح است در منع بلیغ از غیبت بسیار
است و اخبار ثابته از نهی آن بی شمار در شعب الایمان امام بیهقی رحمه الله باسناد صحیح از
ابو سعید خدری و جابر انصاری رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که الغیبة
اشد من الزناء صحابه گفتند یا رسول الله چگونه غیبت سختتر از زنا باشد آن حضرت
فرمود که مرد زنا کرد و بحق سبحانه باز گشت حق سبحانه توبهٔ وی پذیرفت و بروایتی آنکه ویرا
بیامرزید لیکن صاحب غیبت آمرزیده نمیشود تا وقتی که مغتاب له از وی عفو کند و هم روایتی
دیگر در شعب الایمان مذکور است که صاحب زنا را توبه هست و صاحب غیبت را توبه
نیست امام حجة الاسلام رحمه الله فرموده که اجماعست امه مومنان را که غیبت ذکر کسی است بانچه
مکروه دارد و در صحیح مسلم بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
آیا میدانید که غیبت کردن چیست صحابه گفتند خدا و رسول او دانا ترند آن حضرت فرمود یاد کردن

برادر مومن

برادر مومن را بچیزی که مکروه دارد یعنی در عقب وی چیزی گفتن که چون اثر آن بشنود
کراهت بدل وی رسد و طول شخص یکی از اصحاب گفت یا رسول الله چه فرمایی که در حق برادر
مومن خود چیزی گویم که واقع باشد آن حضرت فرمود که اگر آنچه در حق وی منسوب واقع باشد
بتحقیق که غیبت کرده وی را و اگر واقع نباشد بتحقیق که بهتان کرده وی را امام
نووی رحمه الله در اذکار آورده که غیبت ذکر کردن کسی است بچیزی که مکروه دارد خواه
آنچیز در بدن او باشد چنانکه گویی فلان کور است یا کل یا کوتاه یا دراز و آنچه بدین ماند
و خواه در دین او چنانکه گویی فلان فاسق است یا خاین یا تارک نماز و یا مانع الزکوة
یا عاصی در پدر و مادر و امثال این و خواه در دنیای او چنانکه گویی فلان بی ادب است
یا مردم آزار یا حق ناشناس یا پرگوی یا پرخوار یا بسیار خواب و مانند این و خواه
در پدر و مادر او چنانکه گویی پدر فلان کفشدوز است یا جولاهه یا کناس و مادر وی
درم خریده است یا بدکاره و آنچه بدین ماند و خواه در اخلاق و صفات او چنانکه گویی فلان
بدخوست یا متکبر یا مرائی یا ستمگر یا عاجز یا ضعیف دل و امثال این و خواه آنچیز در لباس و عمامه
او بود چنانکه گویی دستار یا جامه فلان کس چرکین است یا آستین او فراخ است یا دامنش دراز
و آنچه بدین ماند و خواه آنچیز در فرزند او باشد یا زوجه او یا خادم و خادمه او یا مملوک
و مملوکه او یا رفتن و آمدن او یا حرکت و سکون او یا شادی و غم او و آنچه بوجهی از
وجوه تعلق باو دارد و جزئیات این اقسام بی نهایت است پس هر چه غایبانه کسی گفته شود
بر وجهی که اگر مواجهه با وی گویند از آن کراهت یابد و آزرده خاطر شود آن غیبت است و اجتناب



از آن واجب و لازم دانسته نماند که هم چنانکه غیبت کردن حرامست غیبت شنیدن نیز حرام
و منهی عنه است و واجبست بر مستمع که غیبت کننده را منع کند اگر داند که از آن منع ضرر بدنی
یا مالی بوی لاحق نمیشود و اگر خوف ضرری بود باید که بدل انکار کند یا از آن مجلس مفارقت نماید و اگر قادر است
بر قطع آن سخن باید که سلوک کلام را تغییر دهد و سخن را بگرداند و اگر با وجود قدرت بر منع آن
تقصیر کند و تهاون ورزد عاصی باشد و اگر بزبان منع کند و دل او مایل باستماع آن باشد
امام حجة الاسلام رحمه الله فرموده که از وزر داخم بیرون نیامده و اگر قادر نباشد بر منع و مجال
مفارقت نیز نبود طریق آن بود که بزبان و دل یا بدل بمجرد موافقت زبان مشغول شود بذکر
یا بامر دیگر از امور دینی و خاطر متوجه آن گرداند و در آن امر آغاز تفکر کند تا از شنیدن غیبت
غافل و ذاهل شود و اگر در آن محل بی اختیار وی چیزی از غیبت بگوش وی رسد معافست و
در آن وبر او بالی نیست و امام نواوی رحمه الله در حلیة الابرار و ریاض الصالحین در باب الغیبة
آورده است که غیبت کردن در شش صورت رواست اول داد خواهی مظلوم است از دست
ظالم پیش سلطان و حاکم و قاضی و محتسب و جمعی که بر دفع ظلم وی قادر باشند و باید که
ظالم را بر نحوی غیبت کند که فلانی بر من ستم کرده و این ظلم بجای آورده یا از من این وجه را
بناحق گرفته و باید که زیاده بر ظلم وی چیزی نگوید دوم استعانت است بر تغییر دادن
منکری و عرضه کردن آن منکر بر طایفه که قادر باشند بر نهی آن و طریق عرضه کردن
آنست که گوید فلانی مرتکب این منکر است وی را منع کنید و زیاده بر آن چیزی نگوید
و باید که در آن گفتن قصد نیت وی ازاله آن منکر باشد و شفقت بر حال برادر مؤمن

نه ایذا و آزار و تلف عرض و مال وی که آن فعل حرامست سیم استفتا و آن بر آن نوع
است که مفتی را گوید فلانی بر من این ظلم کرده و این عمل که بجا آورده آیا وی را حسب الشرع
میرسد که با من این کند یا نمی رسد و طریق خلاص من از وی بچه وجهست و تحصیل حق خود از
وی و دفع ظلم وی از خود چگونه کنم و امثال این سخنان گفتن جایز است اگر بگفتن آن
احتیاج باشد و اگر چه نام آنکس پیش مفتی بردن جایز است لیکن طریق احوط آنست
که تعیین شخص نکند و مفتی را گوید چگوئی در حق کسی که این ظلم کرده یا این کار پیش برده
زیرا که بی ان غرض حاصل میشود بی تعیین آن شخص چهارم تحذیر و تنبیه مسلمانان
از شر بعضی مردمان و این در چند صورت میتواند بود اول جرح کردن راویان
حدیث و شاهدان زور است و این باجماع مسلمین جایز است بلکه واجب وقت
حاجت صورت دیگر آنکه چون کسی با وی مشاورت کند که فلان را داماد خود میکنم
یا شریک خود میکنم یا با وی معامله میکنم یا امانت باوی میسپارم و آنچه بدین ماند باید
که از معایب وی آنچه بتعلق وی دارد مثل خیانت و مداهنت و غدر و حیل و غیر آن بی زیاده
و نقصان با مستشار بگوید و در آن گفتن قصد و نیتش باید که آن بود که ناگاه مسلمانی
زیان و تفرقه نرسد نه آنکه خواهد افشای مساوی کند چه آن فعل حرام و منهی عنه است صورت دیگر
آنکه اگر بیند که کسی بنده میفروشد که معروف و مشهورست بدزدی یا بشرب خمر یا زنا یا غیر آن
باید که خریدار را اگر از آن معنی غافل بود تنبیه نماید و از عیب آن غلام اعلام کند صورت دیگر آنکه اگر
بیند که فاسق یا مبتدعی بفقیهی یا عالمی بازگشت میکند و از وی علم فرا میگیرد و آن عالم بعیب

وی حاضر نیست و بر آن ضرر دینی متفرع نمی‌شود روایت که با این عالم عیب ساکر دوی بگوید
و وی را از آن آگاه گردانند و اگر آگاه کننده را در ضمن این قصدی یا غرضی مندرج باشد آن تنبیه و
اعلام وی را حرامست صورت پنجم از آن صورت ششگانه غیبت کردن مبتدع یا فاسقی است
که مجاهر باشد در فسق یا بدعت هم چو کسی که آشکارا شراب خورد و قمار بازد یا تعدی بر مال مسلمانان
کرد و در آن خیانت کند و امور باطله را بی تحاشی مرتکب شود پس جایز است ذکر او با چیزی
که خود اظهار میکند و از افشای آن باک نمیدارد و غیبت کردن وی بچیزی که خود مشاهده نکرده
باشد و بر اینکه معلوم نشده باشد بجز در کتمان و قیام حرامست صورت ششم تعریف بالقاب قبیحه یعنی
اگر بلقبی مثل احول و اعمش و اعور و اعمی و اصم و اعرج و غیر آن معروف و مشهور شده باشد تعریف
کردن وی با آن لقب جایز است لیکن اطلاق آن لقب بر وی از برای اظهار نقصان و عیب حرامست
و اگر تعریف وی بلقب دیگر توان کرد آن اولیست و این اسباب شش‌گانه که مذکور شد بیان
جواز و رخصت غیبت است و ارباب عزیمت اگر از این اسباب احتراز و اجتناب نمایند
و در صدد غیبت هیچ مسلمان در نیایند رزقنا الله و ایاکم الاجتناب عن غیبة
الاصحاب ادب چهاردهم ترک مساره است باید که
در صحبت اصحاب هیچ دو تن با هم سرگوشی نکنند و با یکدیگر سخن بنهفته نگویند که از معاتب
کلمه در مجلس یکی آنست بصحت رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که چون سه کس باشند
در صحبت دو کس بهم راز نگویند و هم چنین در صحبت اصحاب سخن گفتن بلغتی که بعضی از
اهل صحبت آن لغت را دانند و بعضی ندانند مکروه و ممنوع است و آن نیز از قبیل مساره است و هم

بعضی از اهل

چنانچه در صحبت اخوان اشارت و ایما و مکر و است و غمز ابصار خیانت علی گفته اند ادب
حیا و قهر احتراز از امثال آن اعمال که شیوه اوباش و اراذل است واجب و لازم است امام
شهاب الدین توربشتی رحمه الله در کتاب معتمد فی المعتقد آورده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم روز فتح مکه خون
چند کس را مباح کرده بود که در حرم هرجا ایشان را بیابند بقتل آرند و اگر همه آن بود که دست در
آستانه خانه کعبه زده باشند و از آنجمله یکی عبدالله بن سعد بن ابی سرح بود آن شخص را امیرالمؤمنین عثمان
رضی الله عنه دست وی گرفته پیش آن حضرت آورد و وی برادر رضاعی ذی النورین بود و چند
کرت از آن حضرت درخواست کرد دست بوی دهد تا بیعت کند آن حضرت خاموش بود بعد از مبالغه
بسیار بیعت وی قبول فرمود پس روی با اصحاب کرد و گفت من از برای آن خاموش بودم که
شاید یکی از شما برخیزد و گردن وی بزند یکی از انصار گفت یا رسول الله چرا بچشم اشارت نکردی تا
من خون وی بریختمی آن حضرت فرمود که سزاوار هیچ پیغمبری را که نظر وی متضمن خیانت باشد ما کان
لنبی ان تکون له خائنة الاعین پوشیده نماند و نباشد که اگر در مجلس ضیافت میان مضیف و خادم
در باب ترتیب مصالح طعام اشارت چشمی یا سرگوشی واقع شود روا است و آن از قبیل مساره و خیانت
علی نیست و اگر بنابر ضرورتی دو کس در صحبت یا بی ضرورت در غیر صحبت سرگوشی کنند شرط اصحاب
آنست که گوش فرا ندارند و در صدد استماع سخنان ایشان در نیایند که مکروه و منهی عنه است در
صحیح بخاری بروایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که هر کس گوش فرا
دارد تا حدیث قومی شنود که ایشان از شنیدن وی کراهت دارند یا از وی میگریزند تا
سخن ایشان نشنود روز قیامت سرب گداخته با آتش دوزخ در سوراخ گوش وی ریزند و در اهل

دویم از کتاب نوادر الاصول بروایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که باید ننشیند مردی میان دو کس که باهم رازی میگویند مگر باذن ایشان امام محمد علی حکیم
قدس سره در شرح این حدیث فرموده که این قول مخصوص نیست بدو کس بلکه اگر جمعی باشند و رازی
درمیان دارند روا نیست که کسی بی رخصت ایشان بمیان ایشان درآید با آنکه از جمله اصحاب
واحباب ایشان باشند و چون قومی بجهت رازگفتن بیکجا جمع شوند گویا ایشان بوطنی و بنایی
درآمده اند پس هم چنانکه وقت درآمدن بخانهای ایشان استیذان واجب است اینجا
نیز بجهت نشستن درمیان ایشان استیذان لازم است اما اگر کسی جایی نشسته باشد
بی استیذان بروی درآمدن جایز است از جهت آنکه ویرا درآن زمان با کسی رازی و سری
درمیان نیست که اطلاع غیری بران موجب آزار و کراهت خاطر وی شود لیکن مقتضای
ورع آنست که رعایت وقت و حال وی کند چه میتواند بود که ویرا درآن زمان با حق
سبحانه وقتی و سری باشد که تنهایی از خلق مطلوب وی بود و از آمدن کسی وقت وی
از دست رود عبدالله مبارک رحمه الله روایت کرده است که از حاتم بن عبدالله جهنی گفت که
من و سفیان ثوری پیش ابوحنیفه جایی که از اکابر زمان بود رفتیم ویرا دیدیم جایی تنها بروی
خاک نشسته نزدیک وی آمدیم و سلام کردیم آنگاه سفیان گفت یا ابا حنیفه اذن میکنی که
پیش تو بنشینیم گفت نه پس من و سفیان بازگشتیم و بنشستیم و سفیان گفت این مرد هرگز
خوش نداشت که مردم پیش وی نشینند

باب چهارم

در آداب مصاحبت و معاشرت ازواج و استخدام و این باب مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول

در آداب زوج نسبت بزوجه خود و این فصل مشتمل است
بر ده ادب ادب اول اختیار کردن زن صالحه است باید که چون مرد
با مرتبه قیام نماید البته زن دین دار عفیفه مستوره قبول کند و اصلا بجهت
مال و جمال ترک عفت و صلاح نکند از مرتضی علی رضی الله عنه منقول است خیار نسائکم
العفیفة فی فرجها المطیعة لزوجها و بمذهب امام شافعی رحمه الله تعالی مستحب آنست
که پیش از نکاح آن زن را یک نظر ببیند که آن نظر موجب ازدیاد رغبت و الفت
میشود باید که زن بکر و عالی نسب خواهد نه ثیبه و فرومایه در صحیح مسلم بروایت جابر رضی الله
عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از من پرسید که کدخدا شدی یا جابر گفتم آری فرمود که بکر خواستی
یا ثیبه گفتم ثیبه خواستم یا رسول الله فرمود که چرا بکر نخواستی تا تو با وی بازی کردی
و وی با تو بازی کردی و بر دانی آنکه تو ویرا بخنده آوردی و وی ترا بخنده آوردی
الحدیث در شرعة الاسلام آورده که چون کسی زن خواهد سزاوار آنست که آن زن بچهار چیز از
مرد فروتر باشد و بچهار چیز برتر اما آن چهار فروتر اول عمر است دویم قامت سیم
مال چهارم نسب و فایده درین آنست که مرد از تسلط و تفوق و امتنان و تعظیم زن
خلاص یابد اما آن چهار که برتر و عالیتر باید اول جمالست دویم ادب ظاهر سیم حسن خلق که
از آداب باطنه است چهارم عفت و صلاح و طهارت ذیل و فواید این ظاهر است
و پوشیده نماند که زنان را هیچ صفتی فاضلتر از عفت و طهارت نیست باید که چون مرد
ایشان را باین صفت یابد غایت شفقت و مرحمت نسبت با ایشان بجای آرد

و در انجاح مرادات و حاجات مباح ایشان بنهایت سعی و اهتمام بتقدیم رساند
ادب دویم اجتناب است از مواصلت شش نوع زن اوّل
عقیم یعنی زن نازاینده چه غرض اصلی از تزویج و تاهل توالد و تناسل است و در این صورت آن
غرض حاصل نمیشود اکابر گفته اند که سوداءُ ولودٌ خیرٌ من حسناءِ عقیم یعنی زن سیاه بدشکل که
زاینده باشد بهتر است از خوب روی که نازاینده باشد دویم حنّانه و آن زنی بود که بمال
شوهر خاطر بر فرزندانی که از شوهر پیشین دارد و بر خویشان خود بذل و مهربانی کند و از اتلاف
و اسراف مال وی باک ندارد سیم منّانه و آن زنی بود که بملک و جاه و نسب خود بر شوهر همیشه منت
نهد و از آن جهت با وی تکبر و تعظم کند چهارم انّانه و آن زنی بود که پیش از وی را جفتها از شوهر
گذشته یافته باشد و هر وقتی که ازو یاد کند بر فوات آن ناله و فریاد کند پنجم کیّة
القفا و آن زنی بود که بسیرت ناپسندیده و ترک عفت او هر کسی داغی بد کفایتی و غیبت
کردن بر قفای وی و شوهرش بنهند ششم خضراء الدّمن یعنی سبزه که از روی تل سرگین
دمیده باشد و آن زنی بود که بحسب ظاهر تر و تازه و خوش منظر نماید اما اصلش ناپاک
بود چنانکه زن غالباً سلیطه و بدفعل و بدخوی باشد بیت زنهار از قرین بد زنهار و قنا ربنا
عذاب النار ادب سیم حسن معاشرت است با ازواج باید که
مرد با زوجه خود بموجب آیه کریمه عمل کند وعاشروهن بالمعروف بحسن معاشرت
معاش کند و از روی بشر و طلاقت وجه با وی درآمیزد در صحیح بخاری و مسلم و
نسائی از صدیقه رضی الله عنها مرویست که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم فرمود که کامل

ترین مردمان مؤمن از روی ایمان آنهااند که اخلاق ایشان بهتر است و لطف ایشان با اهل
خود بیشتر در صراط مستقیم فیروزآبادی مذکور است و بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
با ازواج طاهرات در غایت رفق و مدارا بود و اگر بعضی از ایشان التماس امری بگانه کردی
و در آن محذوری نبودی آن حضرت آنرا مبذول داشتی و متابعت نمودی
و از غایت لطف و نهایت مکارم اخلاق صدیقه را رضی الله تعالی عنها در صغر سن
تمکین دادی از بازی لعبت کردن چنانچه عادت کودکانست و گاهی دختران
انصار را نزد وی خواندی تا با هم ملاعبه کنند و گاه بودی که در حضور ازواج مطهره دست
بر یکی نهادی و با وی مزاح کردی و پوشیده نباشد که زن حکم اسیر دارد در دست شوهر
پس مقتضای مروت و فتوت آنست که با اسیر خود رسم دلجویی و طریق نیکوئی
و خوشخویی بجای آرد و ایشان را با وجود اسیری و زبونی که دارند ملول خاطر
و تنگدل نگرداند ادب چهارم صبرست
بر جفای ایشان باید که هر چند زن تندخوی و درشت گوی باشد بر موافقت
وی صبر کند و بر مصاحبت وی شکیبائی ورزد و آنرا از حق سبحانه و تعالی امتحانی
شناسد بلکه عنایتی داند که باعث بر تزکیه اخلاق و تصفیه احوال وی شده است و باید که
از اقوال و افعال که بخلاف عقل و عرف از ایشان صادر میشود عتابی ننماید
و زلات و هفوات ایشان اگر بحسب شرع و آن خللی متفرع نمیشود بروی ایشان نیارد
و همیشه اندیشه رفق و مدارا و حلم و مواسا با ایشان معامله کند زیرا که زنان از

ضلع معوج آفریده شده‌اند با ایشان جز ملایمت و ملاطفت هیچ سودی ندارد در صحیح
بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود که وصیت بپذیرید در
حق زنان زیرا که زن از استخوان پهلوی چپ آفریده شده است بدرستی که آن کژی
که در وی است پهلو واقع است اگر خواهی که راست گردانی آنرا بشکنی و اگر بگذاری ویرا کژ بماند
پس وصیت بپذیرید در حق زنان یعنی رفق و مدارا کنید با ایشان و اگر با اختیار بر مرد غضبی طاری
شود باید که زن را بی سبب شرعی نزند و دشنام ندهد و سخت سست نگوید و از جامه خواب وی
دوری نجوید و بهیچ وجه سخن طلاق و فراق بر زبان نراند که آن موجب انقطاع الفت و محبت شود
و اگر بر زن غضبی مستولی شود مرد باید که کف دست راست را بر پشت وی زند و وی را بگوید اللهم
الرجس النجس الخبیث المخبث من جسد القلب تا شیطان که در پوست وی درآمده و ویرا بر غضب
داشته بیرون رود ادب پنجم توسیع نفقه است بر عیال و اطفال و
اتباع خود از جمله حقوق زنان بر مردان یکی آنست که نفقه را بر ایشان کشاده دارد و ایشانرا در
تنگی معیشت نگذارد و در ترتیب طعام و لباس و آنچه ما یحتاج خانه است بقدر وسع و طاقت
سعی جمیل بتقدیم رساند و اگر بنا بر عدم دست کلی در تحصیل نفقه و کسوه ببعضی از شبهات
مبتلا گردد حلال را در وجه طعام صرف کند و شبهه را در وجه لباس ادب ششم
سیاست است باید که در ضبط و سیاست ایشان اهمال و امهال جایز ندارد و از کمال حسن
خلق و ملایمت طبع متابع هوای ایشان نشود و ایشانرا در اموال و حوایج [illegible] مجال تصرف
و تسلط ندهد و در مطایبه و ملاعبه و بسط و مزاح با ایشان افراط و ابرام روا ندارد و بحدی

نرساند که حشمت و وقار و مهابت و هیبت از میان ایشان مرتفع شود و کار به بی
حیائی و بی حرمتی و بی ادبی انجامد و باید که چون کاری از ایشان بخلاف
شرع و سنت صادر شود ایشانرا بر آن مؤاخذه و سیاست کند و زجر و تادیب
بلیغ نماید و بقوت سیاست و صولت حمیت ایشانرا از بول و منقاد گرداند
و آنچه ذکر ایشانرا از جور و تادیب کرده باشند که بمقام معذرت و مباسطت و مباشرت
در نیاید تا فایده سیاست باطل نشود و آن مهابت و هیبت بجا بماند و باید که در
پیش اهل و عیال خود سکوت بسیار کند که آن در ابهت و حشمت می افزاید
در خبر آمده که زنان از ضعف مخلوق شده‌اند الا بر غلبه کنید بر ایشان
بسکوت ادب هفتم غیرتست باید که
بر اهل و عیال خود بغایت غیور باشد و شرط غیرت آنست که دخول نامحرم
در حرم خود روا ندارد و اهل خود را از دیدن مقابر و مساجد و مجالس وعظ
و عروسیها و مصیبتها که زنان و مردان یکجا جمع شوند منع بلیغ نماید و حمام
نیز باید که اگر میسر شود در خانه خود غسل خانه ترتیب کند و از رفتن ایشان بحمام
مانع شود و از جمله غیرتهای مردان بر زنان یکی آنست که از حسن زوجه خود
و صفات حسنه وی پیش یاران و محرمان هرگز چیزی اظهار نکند و بنابر
سعت مشرب و مزاح از کیفیت مباشرت و موافقت زوجه خود پیش کسی
چیزی باز نگوید و در میان اصحاب بکثرت جماع و قوت مباشرت مباهات

ومفارقت ننماید **ادب هشتم** تادیب ایشان
است بتعظیم و تکریم و تکلیف ما لا یطاق که نسبت بشوهر بجای آورند و تادیب
ایشان آنست که اول ایشان را نصیحت کند اگر فایده بر آن مترتب نشود از فراش ایشان دوری
جوید و مفارقت از جامه خواب ایشان تا مدتی نماید جایز است چنانچه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
واقع شده است و اگر بآن نیز مؤدب نشوند و کار ایشان بفساد انجامد ایشان را بزنند
لیکن نه چنان زدنی که اثر ضرب بر عضوی از اعضای ایشان پیدا آید یا کسری واقع شود
و چون روی بصلاح آرند از ایشان تجاوز نمایند و شفقت و مرحمت فرمایند **ادب
نهم** تعلیم مسایل دینی است باید که در تعلیم آن مسایل که دانستن آن ضروریست
اهتمام تمام بجای آرد بحکم آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا پس بر متاهلان
واجب است که اهل خود را فرایض و سنن و آداب ایمان و اسلام و احکام طهارت و غسل و
نماز و روزه و حیض و نفاس و آنچه دانستن آن واجب است تعلیم دهند و اگر کسی زن
خود را این مسایل تعلیم نکند بر زن واجب است که بی اذن شوهر بنیت آموختن مسایل
دینی از خانه بیرون آید و رجوع بعلما نموده تفقه نماید و آنچه ضرورت وقت باشد از ایشان
تحقیق فرماید **ادب دهم** رعایت قسمت است و محافظت
تسویه میان ازواج و این ادب مخصوص بطایفه ایست از مردان که ایشان را دو زن
یا بیشتر در یک عقد باشد در شرعة الاسلام آورده که سزاوار آنست که بر سر زن
صالحه خود زن دیگر نخواهد بجهت اخذ مال یا حظ جمال و اگر بخواهد شرط آنست که اگر آن زن

بکر باشد در ابتدا اول هفت شبانه روز پیش وی توقف کند بعد از آن قسمت بطریق اعتدال
میان ایشان رعایت کند و اگر آن زن ثیبه بوده سه شبانه روز پیش وی توقف کند بعد از آن
رعایت قسمت کند و در احادیث وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم میان امهات
مؤمنین قسمت براستی رعایت میکرد و میگفت خدایا این قسمتی است که من قادرم
بر محافظت آن و مواخذه مکن مرا بر آنچه قادر نیستم یعنی زیادتی محبت بعضی از ایشان که اختیار من
جز آن کار دل است و کسی را در آن اختیاری نیست و چون دو زن از ازواج کسی یکجا حاضر
باشند یا چنان نزدیک باشند که آواز ایشان بهم میرسد باید که آنکس با یکی از ایشان مباشرت
نکند که مکروه و منهی عنه است **فصل دویم** در آداب زوجه نسبت
بزوج خود و این فصل مشتملست بر هفت ادب **ادب اول** عصمت
و عفت است باید که زن بهیچ باب قدم از خانه بیرون ننهد و پای عصمت و عفت در
دامن طهارت کشد و بحمام نرود و اگر چه از شوهر فرمان یافته باشد آن از خصال حمیده
صالحات و مخدرات است و باید که بی اجازت شوهر بخانه پدر و مادر نرود و اگر چه یکی
از ایشان بر شرف موت باشد و بخانه کسی دیگر بطریق اولی نرود و باید که کسی قدم ننهد و اگر چه خویش نزدیک
وی باشد و بخانه خویش و همسایگان و آشنایان نرود و ایشان هم ایشان را بی جهت
شوهر او بخانه خود در نیارد و مهمانداری نکند و بی وقوف وی در مال و جهات وی
تصرف ننماید و از خیانت و ترک امانت اجتناب واجب داند **ادب دویم**
خدمت است از جمله حقوق مرد بر زن یکی آنست که کارهایی درون خانه را از جاروب

کردن و نوازش کنیزان و خادمان و طعام پختن و آنچه تعلق بکار زنان دارد سرانجام
نماید و آنچه شوهر از اسباب و ما یحتاج خانه بیتی وی آرد آنرا مضبوط و محفوظ
داشته بوجه کفایت صرف نماید و از اهمال و امهال و اتلاف و اسراف و اجتناب نماید
ادب سیم رعایت حسن خلق و ادب و تواضع
است باید که زن با شوهر خود غایت حسن ادب و نهایت تخشع و تواضع بجای آرد
و اگر ملالی از عوارض روزگار و غمی از حوادث لیل و نهار بدل مرد رسیده باشد
وی بعبارات دل آویز و کلمات نشاط انگیز بار غم و اندوه را از خاطر وی بر دارد
و زنگ ملال و کلال از آئینه دل وی بزداید تا از حق سبحانه و تعالی جزای جمیل و اجر
جزیل یابد گویند که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم زنی بود که هرگاه شوهرش
بخانه در آمدی وی گفتی مرحبا بسیدی و سید اهل بیتی بعد از آن تعهد رداء و نعلین
وی کردی و غبار از روی و موی او دور ساختی و اگر وی را ملول یافتی گفتی ترا چه
چیز اندوهناک کرده و اگر اندوه تو برای آخرت است خدای تعالی ترا در آن جزای خیر دهاد
و اگر از جهت دنیاست مهم ترا کفایت کناد این خبر بآن حضرت رسید شوهر ویرا
طلبید و فرمود که ویرا از من سلام برسان و خبر ده ویرا که نصف مزد شهدا ویرا
حاصلست ادب چهارم اطاعت امر و فرمان برداری
شوهر است باید که بمرتبه مامور امر و محکوم حکم وی باشد که اگر شوهر مثلا گوید که سنگ
ازین کوه بدان کوه میباید کشید در آن امر مخالفت روا ندارد و هر امری و هر حکمی که از وی

صادر شود بقدر طاقت بان استادگی نماید و هر وقتی که شوهر داعیه مباشرت
دارد و مجامعت کند باید که از فرمان وی سر نپیچد و گردن کشی نکند که دران باب
از حضرت رسالت مآب صلوات الله و سلامه علیه تهدید بلیغ واقع شده و وعید
تمام وارد گشته ادب پنجم ترک شکایت است
زن باید که اصلا از شوهر خود نزد کار بیش هیچکس اظهار شکایت نکند و شوهر را
بتکلیفهای مالا یطاق رنجه خاطر نگرداند و از وی غیر آنچه ضرورت وقت باشد
از طعام و لباس چیزی دیگر طلب ندارد و بداده حق سبحانه و تعالی راضی و شاکر باشد
و از دشنام و نفرین و طعن و لعن که عادت ذمیمه این طایفه است اجتناب
تمام نماید که در احادیث صحیحه وعید و تهدید بلاعنات ثابت شده ادب
ششم موافقت است با هوه خود که عبارت از هم شوی است و این ادب مخصوص
بجماعه ایست از زنان که ایشان را هوه باشند کمال ایمان مقتضی آن است که زن
با هم شوی خود طریق محبت و مودت پیش گیرد و اگر از آن جانب مخالفتی و تعصبی
ظاهر شود وی در مقابله آن شیوه موافقت و تلطف پیشه کند و بر ایذا و آزار وی
صبر و شکیبائی ورزد تا برکت این صفت و میمنت این خصلت غبار وحشت
و کدورت از میان ایشان برداشته و مرتفع شود و موجب ملال و کلال شوهر
نگردد در صحبت رسیده که ام المومنین سوده رضی الله عنها نوبت خود را به
صدیقه رضی الله عنها گذاشته بود وقتی که کلانسال شده بود ادب

هفتم رعایت عهد و وفای شوهر نخستین است و این ادب مخصوص بطایفه ایست
از زنان که شوهر آنها پیش از ایشان وفات کرده باشند در شرعة الاسلام
آورده که از جمله مستحبات یکی آنست که زن بعد از وفات شوهر نخستین بعقد
و حباله شوی دیگر در نیاید و وفای شوهر نخستین را بجای آرد و طریق وفا
داری و حق گذاری فرو نگذارد تا روز قیامت و یا آن شوهر طریق
مصاحبت در رفقت میسر گردد چه در حدیث وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرموده که زن در بهشت با شوهر آخرین خواهد بود

فصل سیم

در آداب مباشرت بطریق سنت و این فصل مشتملست بر هفت ادب ادب
اول نماز خواندن و دعا کردن است در ملاقات اول باید که چون مرد و زن بار اول بیکدیگر
اختلاط کنند پیش از معانقه و مواقعه هر یکی از ایشان دو رکعت نماز کنند بعد از آن مرد موی
پیشانی زن بگیرد و این دعا بخواند که اللّٰهم بارک لی فی اهلی و بارک لاهلی فیّ اللّٰهم ارزقنی
منهم وارزقهم منی اللّٰهم اجمع بیننا ما جمعت فی خیر و فرّق بیننا ما فرّقت فی خیر اللّٰهم
اجمع شملنا وافتح بیننا و بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین ادب
دویم تقدیم تقبیل و معانقه است بر مباشرت باید که پیش از شروع در مباشرت تمهید
مقدمات معاشرت کند و با اهل خود اول بسخنان حلاوت آمیز و کلمات شهوت
انگیز و تقبیل و معانقه و ملاعبه اقدام نماید و پیش از ترتیب این مقدمات فی الفور در امر
مباشرت شروع نکند که منهی عنه است و مخالف طریقه سنت است الا بو گفته اند المواقعة

قبل المعانقة جفاء و در شرعة الاسلام آورده که موضع مباشرت باید که از آدمی و دیگر
حیوانات خالی باشد و هیچ بهیمه و جنبنده آنجا حاضر نباشد و گفته اند که در اول
ماه و در نیمه ماه مباشرت نباید کرد که در آن اوقات جن بسیار گرد بنی آدم گرد آیند
و هجوم ایشان در آن محل بیشتر می باشد ادب سیم جمع
هم و غض بصر است باید که در حین مباشرت هیچ سخن نگوید و حواس خود را جمع گرداند
و دل و سر خود را بجناب حق سبحانه حاضر و ناظر دارد تا پریشانی حال او در نطفه سرایت
نکند و فرزند ناشایسته از و متکون نگردد و باید که مستقبل قبله نباشد و اصلا
در عورت زوجه نظر نکند که منافی طریقه شرع و سنت است و مخالف شیوه ادب
و حرمت بلکه باید که در حین مشغولی هر دو چشم خود را بپوشد و ردای شرم
بر سر و روی خود افکند و از ام سلمه رضی الله عنها بصحت رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
چون با یکی از ازواج طاهرات صحبت داشتی چشمهای مبارک را فرو بستی و هم بنهادی
و جامه بر سر پوشیدی و با زن گفتی که علیکِ بالسکینة والوقار ادب
چهارم تسمیه و استعاذه است باید که وقت شروع در مباشرت استعاذه
نماید و ابتدا ببسمله کند و از دعوات آنچه درین باب مقرر شده بخواند
امام محمد علی حکیم ترمذی قدس سره در اصل هفتاد و هفتم از نوادر الاصول باسناد
خود از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
شیطان ممنوعست از مشارکت بنده مؤمن در طعام و شراب و لباس و جمیع امور

ها دادی که بسم الله گوید واگر ترک تسمیه کند شیطان فرصت یابد ومشارکت کند
با وی در آن امر تا حدی که در مباشرت زوجه وی با وی شریک شود از مجاهد
رحمه الله مرویست که گفت چون مباشرت کند مردی با زوجه خود در اول امر
بسم الله نگفته باشد شیاطین بر احلیل وی منطوی شوند و شرکت کنند با وی
در آن مباشرت و در کتاب ابن السنی بروایت انس رضی الله عنه مرویست که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که پرده است میان چشم جن و عورات بنی آدم
آنکه مرد مسلمان [illegible] اهل که جامه از تن دور کند بگوید بسم الله الذی لا اله الا هو
و در صحیحین بروایت [illegible] رضی الله [illegible] از طرق کثیره ثابت شده است
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] که اگر یکی از شما با اهل خود مباشرت کند
بگوید بسم الله اللهم جنبنا [illegible] وجنب [illegible] ما رزقتنا فرزندی که از
میان ایشان پدید [illegible] ضرر نرساند او را شیطان و در روایت بخاری
آمده که ضرر نرساند او را شیطان [illegible] باید که در حین انزال بدل
بگوید نه بزبان که الحمد لله الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا
ادب پنجم ترک عزلت در آن انزال و وضو ساختن
بعد از مباشرت باید که بعد از وقوع انزال زمانی مکث کند و فی الحال
عزل نکند تا نطفه بتمام در رحم قرار گیرد و اهل وی نیز حظ کامل یابد
و اگر حق سبحانه و تعالی خواسته باشد که از آن نطفه فرزندی بوجود آید

تمام الخلقه باشد

تمام الخلقه باشد و اگر زود عزل کند و بعضی از نطفه ضایع شود ممکن که آنچه
از آن متکون گردد ناقص الخلقه آید و باید که بعد از مباشرت بول کند و لختی بنشیند
تا هر چه در احلیل از قطرات منی باشد پاک شود بعد از آن عضو مخصوص را بشوید و وضو
سازد پس خواب سبک کند تا رطوبتی در بدن پدید آید و آن ماده که از وی بتحلیل
رفته فی الجمله تدارکی یابد و قوت ببدن باز آید در صحیحین بروایت ابن عمر رضی الله
عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که وضو سازد و بشوی عضو خود را
یعنی بعد از مباشرت پس خواب کن یعنی چون شب مباشرت کنی و خواهی که غسل
ناکرده بخواب روی اول وضو ساز و عضو مخصوص را بشوی پس خواب کن تا وقتی
که غسل خواهی کردن ادب ششم طهارت
کردن و وضو ساختن است بعد از مباشرت و پیش از غسل باید که بعد از مباشرت
اگر در وقت نماز سعتی باشد عضو مخصوص را بشوید و وضو سازد و در هم خیال جنابت
صرف ننشیند که آن مکروه و ممنوع است بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون در
اول شب مباشرت فرمودی غسل کردی آنگاه بخفتی و گاه بودی که بعد از مباشرت
وضو ساختی و در خواب رفتی و در آخر شب غسل کردی و در صحیح مسلم بروایت ابو سعید خدری
رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون یکی از شما بیاید بجانب اهل خود یعنی
مباشرت کند پس اراده نماید که باز بر سر مباشرت آید که وضو سازد و عضو خود را بشوید و در تتمه
این حدیث در بعضی از کتب آمده فانه انشط للعود یعنی این نشاط عضو بعد از مباشرت

ثانی نشاط اکثر تراست از برای برگشتن بمباشرت و امام بغوی رحمه الله گفته است
که این شستن مستحب است از برای تنظیف و تطهیر و در صحاح احادیث از انس بن
مالک رضی الله عنه بثبوت پیوسته که بسیار بودی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در یک شب
یا یکروز بر مجموع حرمهای خانه طوف فرمودی و اکتفا بیک غسل نمودی و گاه
بودی که بعد از هر مباشرت غسل جدیدی بکردی بعضی محرمان از آن حضرت پرسیدند
که چرا برای همه یک غسل نمیکنی فرمود که این طریق ازکی و اطیب و اطهر است و در
شفای قاضی عیاض رحمه الله بروایت سلمی رضی الله عنها که مولاة آن حضرت بود
همین حدیث مرویست و در روایت وی مذکور است که آن حضرت بعد از مباشرت
طهارت میکرد پیش از آنکه بدیگری رسد و میفرمود که این اطیب و اطهر است
و در صحیح نسائی بروایت انس رضی الله عنه ثابت شده است که آن حضرت را
در امر مباشرت قوت سی مرد داده بوده اند و در روایت دیگر آنکه قوت چهل مرد
تا چون وی را حلال بود که هر چند خواهد زنان بنکاح خود کند نه و زیاده بوند و در شفای
قاضی عیاض رحمه الله از انس رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا
فضیلت دادند بر مردمان بچهار چیز یکی سخاوت و یکی شجاعت و یکی کثرت مجامعت
دیگری قوت بطش او — هفتم ترک مباشرت
است در ایام حیض و نفاس باید که در غیر ایام طهر با زوجه خود مجامعت نکند
و چون زن حائض بود از مباشرت وی بجد اجتناب نماید و نیک احتراز

فرماید که آن فعل بحسب شرع از جمله مکروهات و منهیات است و اگر نعوذ بالله
بسبب طغیان نفس خبیث و میدان طبع کثیف آن فعل قبیح از وی در وجود آید
کفارت و تصدق بر وی لازم آید پس باید که اول از زوجه خود استفسار و تفحص
کند اگر در وقت مباشرت خون نیک سرخ بوده باشد شرط آن بود که یک مثقال
زر خالص تمام عیار تصدق کند کفارت آن جرم را و اگر خون بزردی مایل شده باشد
نیم مثقال زر صدقه باید دادن

فصل چهارم در آداب حمام

رفتن پوشیده نماند که حمام رفتن را آداب و شرایط بسیار است که بعضی از آن
واجب است و بعضی مستحب و بعضی مستحسن و پوشیده نماند که پیش ائمه اهل حدیث
بصحت رسیده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هرگز در حمام نرفته
بلکه هرگز حمام ندیده و حمامی که در مکه مشهور است بحمام نبی بنا آنکه در موضع
که آن حضرت یکبار غسل فرموده بنا کرده اند لیکن در کتب بعضی از علمای
حنفیه واقع است که آن حضرت حمام را دیده بلکه در حمام نیز رسیده و امام محمد
علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی سره در اصل صد و سی و دوم از کتاب نوادر الاصول
باسناد خود از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که خوب خانه ایست خانه حمام که مرد مسلمان بوی در می آید و این
خوبی از آن جهت باشد که چون مؤمن بآنجا در آید از حق سبحانه و تعالی
بهشت خواهد و بحق سبحانه و تعالی پناه برد از آتش دوزخ و بد خانه ایست

خانه عروسی که مرد مسلمان بوی در آید و این بدی از آن جهت باشد که وی را
رغبت افزاید در دنیا و فراموش کرداند بر وی آخرت را و در کتاب ابی السنی این
حدیث با نداء تعالی مذکور است لیکن وی تضعیف اسناد آن
کرده و در شرح عین الاسلام آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مردان را
رخصت حمام رفتن داده است زیرا که حرارت وی یاد دهنده آتش دوزخ
است و رفتن زنان را بحمام مکروه داشته چه در ضمن آن فتنها و آفتها مندرج
است اگر چه آداب و شرایط حمام رفتن در کتاب بنظر نیامده
الا یک ادب ستر عورت چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد لیکن اینجه در این
باب زبان وقت املا کند ایراد می افتد وبالله التوفیق و آداب حمام رفتن نیز هفت است

ادب اول پای چپ فرا نهادن است

و یاد بهشت و دوزخ کردن و قبول نمودن هر طاس و فوطه که آرند و منع ناکردن هر خادم
که پیش آید باید که وقت بحمام در آمدن پای چپ را پیش نهد و وقت بیرون آمدن پای
راست را چه اگر چه حمام حکم طهارت خانه دارد و از آن جهت است که نماز گزاردن و سلام
کردن در حمام کراهت دارد و منع سلام در حمام جهت دیگر هست و آن آنست که میتواند
بود که مسلم علیه جنب باشد و بر جنب سلام کردن مکروه هست و با وجود جنابت
جواب سلام دادن هم مکروه هست و امام نواوی رحمه الله در اذکار آورده که مستحب است
که چون کسی بحمام در آید از خدای تعالی بهشت خواهد و از آتش دوزخ بوی پناه برد بنا بر مضمون

آن حدیثی که

آن حدیثی که در مقدمه این فصل گذشت و ادب آن بود که هر فوطه و طاس که فوطه
وار آورد برای وی بیارد انکار ورد نکند و بعضی ازان نخواهد هر چند که آن فوطه کهنه یا چرکین
باشد و آن طاس شکسته یا بی دسته بود ولیکن اگر آن فوطه دریده باشد بمثابه که ستر عورت
بان میسر نشود باید انکار رد کردن و دیگری بدست آوردن و مقتضای صروت و حسن خلق
و فتوت آن بود که هر کس از خادمان حمام بسر تراشیدن و خدمت کردن وی بیاید اگر چه
بدتراشی و دل خراش بود وی را بخدمت قبول کند و از پیش خود بضعف و درشتی نراند و اگر چه
بخدمت وی محتاج نباشد وی را از بهر طلاقت وجه و رفق و نرمی روان کند و خادمان
ساده مردی را اصلا بکیسه مالی و دلاکی خود رخصت ندهد مگر آنکه دیگری نبود
و ضرورت باشد لیکن در آن وقت اگر بسر تراشیدن آید مانع نشود ادب
دوم حفظ عورت خود است و حفظ نظر از عورت دیگران باید که در اصل
اهتمام تمام نماید و در اثنای فوطه بستن و در آن رفتن و نشستن و خواستن و آب
برداشتن و دلاکی کردن و کیسه مالیدن و امثال آن فوطه خود را مضبوط و
محفوظ نگاه دارد تا از شکاف آن عورت وی مکشوف نشود و باید که در حمام
نظر بهیچ طرف نینداز د و نگاه خود بیند از د تا از دیدن عورت دیگران
ایمن ماند هم در اصل صدوسی و دوم از نوادر الاصول آمده است که دخول
حمام را آدابست از آن جمله آنکه ستر عورت کند و خلوتی اختیار نماید تا
نظر وی بر بعضی چیزهای نادیدنی نیفتد و اگر بگوشه بنشیند باری چشم حفظ

نگاه دارد از سر تا دیدنی مبادا بر عورت شخصی افتد [illegible] اصل بروایت ابن عباس
رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بپرهیزید از درآمدن بخانه که آنرا حمام
گویند بعضی اصحاب گفتند یا رسول الله آن خانه چرک از تن میبرد و بدن را پاک
و پاکیزه میکرداند و آتش دوزخ یاد میدهد آن حضرت فرمود که اگر چاره نیست
از آنکه اینکار کنید پس پوشیده بانجا درآئید یعنی ستر عورت کنید امام در شرح
این حدیث فرموده که منع دخول بحمام چنانچه از مضمون این حدیث معلوم
میشود بنابر آنست که مبادا شخصی را نظر بر عورت شخصی دیگر افتد پس هرگاه
که این ملاحظه کنند چنانچه شرط آنست که رعایت کرده شود بحمام درآمدن
جایز خواهد بود ادب سیم حفظ عورة
است در حمام خالی وغیر آن پس اگر بحمام خالی یا تاریک درآید باید که بجهت آب
ریختن یا کیسه مالیدن یا حلق عانه وغیر آن فوطه از تن باز نکند و عورة خود را مکشوف
نکرداند که مکروه و مذموم است و در غسل خانها و بیت الخلا و جرجی و هرجا که عریان شوی
همین حکم دارد امام در همان اصل از کتاب نوادر الاصول آورده که در بعضی روایات
آمده که چون کسی بحمام درآید باید که با ادب و حرمت باشد و اگر چه حمام خالی بود زیرا که
از جنس آدمیان اگر چه کسی آنجا نبود ولیکن ممکن است که بعضی برادران مومن از جنس
ملائکه و جن آنجا حاضر باشد و هم درین اصل مذکور است که در احادیث صحیح وارد شده
که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم شخصی را گفت که عورت خود را محافظت کن مگر از

زوجه خود یا از جاریه [illegible] خود آن شخص گفت پس وقتی که در جائی که خالی
باشم این محافظت بکنم آن حضرت فرمود که حق سبحانه تعالی سزاوارتر است بانکه
از وی شرم داشته ادب چهارم ترک اسراف
است در ریختن آب گرم و سرد و باید که بنابر حکم لا تسرف فی الماء در آب
ریختن اسراف و اتلاف روا ندارد بتخصیص در آب گرم و پیش بعضی از اهل
ورع و تقوی آنست که بی رخصت حمامی آب را بر دیگری نباید ریخت زیرا
که چون کسی قصد حمام کند نیت آب ریختن بر تن خود دارد و اجره حمام
بآن نیت میدهد و حمامی نیز بآن نیت میگیرد که وی بر سر و تن خود خواهد
ریخت نه از آن دیگری پس آب ریختن بر دیگران روا نبود و بعضی دیگر گویند که آب ریختن
بر مردم بی اذن حمامی روا است زیرا که چون کسی بحمام میرود بآن نیت میرود که هر چند خواهد آب بر
دارد و در آن تصرف کند پس چون هر چه آب بر دارد مختار است اگر خواهد خود بکار برد و اگر خواهد
بدیگری دهد لیکن اسراف و اتلاف در آن نامشروع است پس باید که در آب ریختن بر تن خود طبع
را از وسوسه نگاه دارد و در آن باب امساک را مهمی شمارد و باید که در وقت ریختن آب
اطراف و جوانب خود را حفظ نماید که مبادا کسی ایستاده باشد [illegible] مبادا قطرات
بر وی برود از آن فعل کدورتی و کراهتی بدل وی رسد و باید که چون بر کنار حوض
آب غوغا و ازدحام خلق بود بر مردمان سبقت نجوید و جای دیگران تنگ نسازد و صبر
کند تا مجال پیدا شود آنگاه پیش برود و این وقتی است که فرصت نماز تنگ نباشد که اگر ضیق

وقت بود و وی بطهارت و غسل محتاج باشد مسابقه در آن وقت روا است

ادب پنجم ریختن آب است باعتدال بر فرق

مردمان باید که در آن محل که یکی از یاران سر میتراشد آب بروی نریزد که موی
بر سر و روی وی پریشان میشود و چون آن عزیز از سر تراشیدن فارغ شد آب را شیر گرم
گردانند در کمال اعتدال و پیش روی وی آرد و اگر آنکس از اکابر است آب ریختن بر
فرق وی گستاخی نکند بلکه طاس پر آب را پیش وی بر زمین نهد و اگر تکیه داشته باشد بر
سر و پای وی ریزد و اگر از اخوان و اقران باشد روا است که بر فرق وی ریزد و اگر طاس خالی بود
اولی آن بود که آب را در طاس وی ریزد و باید که آب را بطریق اعتدال ریزد نه بیکبار و نه بتدریج و
از ریختن آب بتدریج بر فرق مردم اجتناب نماید و ایشان را در زیر آب انتظار ندهد یکی از
بزرگان در تعلیم آب ریختن بر فرق مردم چنین میفرمود که چون در حمام آب بر فرق کسی بریزی
باید که آب را نریزی یعنی اندک اندک ریختن آب از فرجهای انگشت حکم چکیدن آب دارد و اگر
یکی از آشنایان آب بر فرق وی ریزد در برابر آن طریق تملق و تواضع مرعی دارد لیکن دست
بر پشت پای نهادن و بر روی مالیدن چنانچه عادت عوام است حاجت نیست مگر آنکه از
علمای دین و مشایخ صاحب یقین باشد ادب ششم قبول
کردن است هر فوطه و چادری که در آخر برای وی آرند باید که در وقت بر آمدن از حمام هر فوطه
و چادری که فوطه دار از برای وی بیارد بی تامل و توقف قبول کند و اگر چه بغایت نمناک و [illegible]
بود و هر فوطه که مسلمانان دیگر می بندند به بندد و هر چادری که عرق را خشک میسازند

باز ده خود را

بازده خود را پاک و دیگران را ناپاک تصور نکنند و دانند که همه مؤمنان پاک و پاکیزه اند
و بدنهای ایشان طیب و طاهر است اما اگر مشاهده کند که یکی از ارباب امراض
معدیه فوطه را بسته باشد و یا بچادری خود را خشک ساخته اگر آن فوطه را نبندد
و آن چادر عرق پاک نکند معاف است و اگر وقت در آمدن و بیرون آمدن بجهت فوطه
انتظار کشید بفوطه دار توحش نکند و خاطر وی را نیازارد و اگر وی معذرتی گوید
قبول کند ادب هفتم مزد حمام و خدام

تمام داده است باید که چون از حمام بر آید اجره حمامی و فوطه دار و سرتراش و دلاک را بر
آن وجه که موفور و معهود است تمام دهد و چیزی باز نگیرد و ایشان را از خود راضی گرداند
ادب کسی که مستحم را بیند آنست که طهرک الله گوید یا طاب حمامک و آنچه بین عامه
امام نواوی رحمة الله در اذکار آورده که امام ابو سعید متولی رحمة الله علیه فرموده که چون
مردی از حمام بر آید او را گویند طاب حمامک این قول را در سنت هیچ اصلی نیست
لیکن از مرتضی علی رضی الله تعالی عنه مرویست که مردی را دید که از حمام بر آمده بود گفت
طهرت فلا نجست امام نواوی رحمة الله تعالی فرموده که اگر چه بعضی اقوال را در سنت
اصلی نباشد لیکن اگر از برای مزید الفت و محبت کسی مر صاحب خود را مثل این سخن
گوید هیچ باکی نیست باب پنجم در رعایت حقوق اصحاب
از عیادت و تعزیه و آداب مریض و شرایط اهل مصیبت مشتمل است بر چهار
فصل فصل اول در عیادت مرضی و این فصل مشتمل است بر هفت

ادب اول حسن اهتمام بپرسش بیماران در ایام
بیماریها باید که در ادای حقوق اخوان بسبب اعتماد بر تاکید رابطه محبت و خصوصیت
تقصیر و تهاون روا ندارد و در امراض و مصایب و آنچه از حوادث و نوایب
و عوارض مبتلی ایشان آید پرسش بلیغ نماید و در امداد و اعانت اهتمام تمام فرماید بصحت
رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم عیادت بیماران میکرد و اصحاب را بآن تحریض میفرمود
و ترغیب مینمود در صحیح مسلم بروایت ثوبان رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
که هر که عیادت کند مریضی را همیشه در روضه بهشت باشد و ثابت شده که آن حضرت در
بیماریها پرسش مینمود و در عیادت بیماران بمرضی دون مرضی تقیید نمینمود بصحت رسیده
که زید بن ارقم را رضی الله عنه از برای درد چشم عیادت فرمود و آنچه در بعضی کتب نوشته اند
و در افواه افتاده که در درد چشم و درد دندان و درد دمل را عیادت نیست منافی بعض احادیث
صحیح است والله اعلم چنانچه جوانی بود انصاری بیمار شد آن حضرت روزی بعیادت او
در رفتند آن جوان انصاری چشم باز کرد آن حضرت را دید آب در دیده بگردانید و
بزبان میگفت قطعه حذر از مرگ سود می نکند ٭ عاقلم اینقدر همیدانم ٭ درد و رنجم ز مرگ اندیشت
ولیک ٭ ای دریغا که بی تو میمانم ٭ ادب دوم عیادت
کردن کافر است جایز است مردم از دین بیگانه را عیادت کردن اگر سابقه خدمتی
داشته باشد و امام نووی رحمه الله در اذکار آورده که علما را اختلاف است در آنکه عیادت
ذمی رواست یا نه جمعی آنرا مستحب داشته اند و بعضی منع کرده اند امام ابوبکر قفال شاشی

رحمه الله

رحمة الله بیان اختلاف مذهب از آن دو فریق کرده و فرموده که نزدیک من صواب آنست که عیادت
کافر در همه احوال جایز است و مؤید قول او ست آن حدیثی که در صحیح بخاری بروایت انس رضی الله عنه آمده
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم جوان یهودی را که نسبت بآن حضرت سابقه خدمتی و ملازمتی داشت
عیادت فرمود و بنزدیک سر وی بنشست و ایمان بر وی عرضه کرد وی بجانب پدر نگریست
پدرش گفت فرمان بردار ابو القاسم شو وی مسلمان شد پس آن حضرت برخاست و بیرون
رفت و میگفت الحمد لله الذی انقذه من النار و هم در صحیح بخاری بروایت مسیب بن حزن
که والد سعید بن مسیب است رضی الله عنهما که از علما و تابعین بوده آمده که چون ابو طالب
را وفات نزدیک رسید پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر بالین وی آمد و عیادت مینمود و فرمود
که ای عم من بگو لا اله الا الله محمد رسول الله الحدیث و سر و راز آنست که چون کسی
بعیادت کافری رود بقصد آن رود که وی را باسلام دلالت کند نه آنکه آنرا واسطه
عقد صحبت و مزید الفت گرداند که آن مکروه و ممنوع است و چون مریض کافر را دعا
کنند باید که دعای هدایت کنند نه دعای صحت و عافیت ادب سیم
ملاقات با مریض از روی بشر و طلاقت و دلجوئی و الفت در شرعة الاسلام آورده
که سنت در عیادت اصحاب آنست که در وی آید و [illegible] و باید که چون قصد پرسش
بیمار کند با جامه نو بر بالین بیمار نیاید و جامه چرکین نیز نپوشد و خندان و گشاده
روی پیش وی در آید و نزدیک سر وی بنشیند و خود را از وی دور نگیرد و چون بنشیند
بجانب یمین و یسار نظر نکند بلکه متوجه بیمار باشد و [illegible]

تا سبب دغدغه وی نشود که آیا از بشره من چه علامت فهم کرده و در حضور بیمار سخنان
بسیار و کلمات شتی نگوید باید که هرچه گوید خیر وی و خیر بیمار در آن باشد و در صحیح ترمذی و کتاب
ابن السنی از ابو امامه رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که تمام کردن عیادت
مریض یعنی عیادت کامل آنست که هر کدام که از شما بر سر بالین بیماری رود دست بر پیشانی
وی نهد یا بر سر وی نهد پس کیفیت احوال از وی سوال کند این ترجمه لفظ ترمذی است
و در روایت ابن السنی که تمام عیادت مریض آن باشد که دست خود را بر وی نهی پس بگویی
که روز چون گذرانیدی و شب چون گذرانیدی ادب چهارم
پرسش احوال بیمار است و ادای وی بر دفع مرض بصحت رسیده که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر بیماری
درآمدی فرمودی لا باس طهور ان شاء الله و گاه بودی که فرمودی کفارة و طهور پس بر
بالین وی نشسته از وی پرسیدی که خود را چون می یابی و چه چیز اشتها داری و اگر آن چیز که بیمار
طلبیدی وی را مضر نبودی بفرمودی که تا بوی دهند و می فرمود که بیماران را اکراه مکنید بر
طعام و شراب که حق سبحانه و تعالی ایشان را طعام و شراب میدهد و معالجه بیماران می فرمود
و خود نیز بسیاری از اصحاب را معالجه مینمود و از تداوی بمحرمات منع بلیغ میکرد ثابت شده
است که طارق بن جعفی رضی الله عنه که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوال کرد در باب خمر
ساختن آن حضرت نهی فرمود گفت که برای دوا میسازم فرمود که لیس بدواء ولکنه
داء و در حدیث دیگر ثابت شده که من تداوی بالخمر فلا شفاه الله و در سنن نسائی
مرویست که طبیبی ذکر کرد که در بیی دارو ضفدع بکار می آید آن حضرت وی را منع فرمود

از قتل ضفدع ادب پنجم تخفیف عیادت است باید که
بقدر است معلوم کند که مکث وی بر سر بالین مریض مطلوب مریض هست یا نه اگر مطلوب است
بجهت مراعات و استرضای خاطر وی زمانی توقف نماید و وی را دلداری دهد و سخنان
طرب انگیز و حکایات فرح آمیز از الله گوید و ملاطفت وی کند بصحت رسیده که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فرمود که مریض را سخنان خوش فرا حال او سازید و باز اندوه او را از دل وی
بر دارید و اگر دریابد که مکث وی مطلوب نیست برخیزد و زود رسیدن دهد چه
بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که زمان عیادت برابر حلبه است
که عبارت از یک دوشیدن شیر است شیخ سری سقطی قدس سره گوید که [illegible]
بیمار شدم جمعی از گران جانان قاریان بعیادت من آمدند و چندان نشستند که من
از ایشان [illegible] و ملول شدم بعد از آن از من استدعای دعا کردند دست برداشتم و گفتم
اللهم کیف نعود المرضی خدایا ما را کیفیت پرسش بیماران در آموز بدین دعا تنبیه
کرد ایشان را بر ادب عیادت ادب ششم دعای
صحت و عافیت کردن است مریض را و از وی طلب دعا کردن مستحب است که چون کسی به
بیمار درآید وی را دعای خیر کند در کتاب ابن السنی از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست
که گفت دعا کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتی که من مریض بودم پس فرمود که یا
سلمان شفی الله سقمک وغفر ذنبک وعافاک فی دینک وجسدک الی مدة اجلک
و در صحیح مسلم از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مرویست که گفت عیادت کرد مرا

صلی الله علیه وسلم پس گفت اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا ودر سنن ابو داود
وترمذی باسناد صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که هر کس عیادت کند مریضی را که اجل وی نزدیک نبود یا نزدیک نرسیده باشد پس
نزدیک وی هفت بار بگوید اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک حق
تعالی مریض را عافیت بخشد از آن بیماری و بصحت برسد که چون یکی از اصحاب را
المی در سر بودی آن حضرت دست راست بر آن موضع نهادی و فرمودی
اذهب الباس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر
سقما و هم چنانکه برای مریض دعای عافیت کردن سنت است از مریض نیز طلب
دعای خیر کردن مستحب است زیرا که دعای بیماران باجابت نزدیک است در سنن
ابن ماجه در کتاب ابن السنی باسناد صحیح از میمون بن مهران مرویست که فاروق
اعظم رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون در آیی بر
مریض بفرمائی وی را که از برای تو دعا کند که دعای مریض مسلمان هم چون دعای
ملائکه است ادب هفتم تلقین کلمه شهادت
است محتضر را سنت آنست که چون عیادت کننده از بشره مریض آثار مرگ
مشاهده نماید آخرت را با وی دهد بوصیت و توبه و انابت وی را دلالت کند
و مشرف بموت را تلقین شهادت نماید و حاضران را بمدد تلقین وی فرماید در
صحیح مسلم بروایت ابو هریره رضی الله عنه و در سنن ابو داود و نسائی و ترمذی
بروایت

ابو سعید خدری رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که تلقین
کنید مردگان خود را به لا اله الا الله محمد رسول الله امام نووی رحمه الله در اذکار آورده
که اکثر علمای دین بر آنند که اگر محتضر این کلمه نگوید باید که حاضران دیگر وی را تلقین کنند از
سر رفق واگر محتضر یکبار کلمه گوید باید که تلقین کننده باز اعاده نکند و بر همان اختصار
نماید مگر آنکه محتضر بعد از آن سخن دیگر گوید آنگاه باز وی را تلقین کلمه باید کرد و بعضی از علما بر آنند
که تلقین کننده لا اله الا الله محمد رسول الله گوید و لیکن جمهور بر آنند که بر لا اله الا الله اقتصار
باید نمود

فصل دوم

در آداب مریض و این فصل نیز مشتملست بر هفت ادب

ادب اول ناله کردن بیمار است بمتابعت سنت بر حال دردمندی
و گویند ناله از دردی عدم رضا و شکایت پس وقتی که درد و مرض ظاهر شود سنت است
که عصابه بر سر خود بندد و ناله کند تا بعضی الهام وی سبک شود و باید که بصبر و شکیبائی
اظهار مقاومت با بلای حق سبحانه و تعالی نکند که با بلای وی هیچ کس را طاقت مقاومت
نیست بصحت رسیده که هر گاه آن حضرت را مرض عارض شدی ناله کردی از وی پرسیدند
که چگونه است فرمود که درد قوی بر مومنان میگمارند تا کفارت گناهان ایشان شود
و در صحیح بخاری ثابت شده که صدیقه رضی الله عنها صداعی پدید شده بود مینالید
و میگفت وا راساه پیغمبر صلی الله علیه وسلم نزد وی آمده بحالی که درد سر عظیم
داشت و آن ابتداء مرض موت بود پس فرمود بل انا وا راساه ادب
دویم شکر گذاری و خوش خوئی است در حین عروض امراض و ترک طلب

در آن حال امام نواوی رحمه الله تعالی در اذکار آورده که مستحب است که بیمار شاکر باشد هم بدل هم
بزبان و مکروه است که جزع کند و بدخوئی نماید و دشنام دهد و تمنای مرگ برد و طلب مردن
کند چه در صحیحین از انس رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده باید که تمنا نکند یکی از شما
مرگ را بواسطه ضرری که بوی رسد پس اگر از آن چاره نباشد یعنی از تمنای مرگ باید که گوید اللهم
أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيٰوةُ خَيْرًا لِي وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي اما طلب شهادت و
تمنای مرگ در بلده طیبه جایز است و از بزرگان دین واقع شده و در صحیح بخاری از حفصه رضی الله
عنها مرویست که گفت پدرم فاروق رضی الله عنه میگفت اللهم ارْزُقْنِي شَهَادَةً فِي سَبِيلِكَ
وَاجْعَلْ مَوْتِي فِي بَلَدِ رَسُولِكَ ادب ـــــ سیم توبه و استحلال
و ادای حقوق وقت باید که مریض از معاصی توبه و انابت کند و بحق سبحانه و تعالی بازگشت تمام نماید و نیکوظن
باشد بجناب حق سبحانه و تعالی امام نواوی رحمه الله در اذکار آورده که مستحب آنست که بیمار قطع طول امل کند
و مبادرت نماید بادای حقوق از ودایع و دیون و رد مظالم و استحلال اهل خود از ازواج و اولاد و
غلامان و کنیزکان و همسایگان و دوستان و هر کسی که با وی معامله داشته باشد یا آزاری یافته یا مصاحبت
داشته یا تعلق بوجهی من الوجوه و استرضای ایشان کند و باید که در ذهن خود حاضر گرداند این معنی را
که آخر حیات من است پس جهد در آن نماید که ختم کار وی بخیر و نیکوئی باشد ادب ـــــ
چهارم وصیت کردنست در تجهیز و تکفین و غیر آن امام نواوی رحمه الله در اذکار آورده که رواست
محتضر را که وصیت کند مردم خود را که مرا چه کفن کنید و چند کفن پوشید و کدام کسی از شما بر من
نماز گذارد و مرا کجا دفن کنید و آنچه بدین ماند و این جمله رواست و در احادیث صحیحه و اخبار صریحه

ثابت شده که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام رضوان الله علیهم
اجمعین مثل این وصیتها کرده اند و ایراد بعضی از آن احادیث موجب تطویل ممل
لاجرم بر همین قدر اقتصار می افتد ادب ـــــ پنجم تلاوة
قرآن و ذکر است در حین وفات امام نواوی رحمه الله فرموده که از جمله مستحبات وقت
وفاة یکی آنست که در آنجا قرآن بسیار خوانند و ذکر بسیار گویند و اگر خود قوة قراءت
ندارد باستماع قرآن بسیار اشتغال نماید و بهمگی حال خود متوجه امور اخروی باشد و باطن خود را
منقطع سازد از اشغال ظاهری و اولاد و اقربا و اتباع خود را وصیت کند بصبر و شکیبائی
بر مصیبت وی ادب ـــــ ششم استعانت طلب مغفرة
است از حق سبحانه و تعالی در حال نزع در کتاب ابن السنی و سنن ابن ماجه بروایت
صدیقه رضی الله عنها ثابت شده که گفت دیدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالت نزع
که پیش وی قدح آب نهاده بود و وی دست خود را در آن قدح میبرد پس
بر روی مبارک میکشید و میگفت اللهم أَعِنِّي عَلَى غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَسَكَرَاتِ الْمَوْتِ و در
صحیحین هم از صدیقه رضی الله عنها مرویست که گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتی
که تکیه بر من داشت که میگفت اللهم اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ الْأَعْلَى ادب
هفتم ادای کلمه شهادت در حین ارتحال از دنیا امام نواوی رحمه الله تعالی در اذکار آورده
که باید در حین نزع کلمه طیبه لا اله الا الله بسیار گوید و جهد بلیغ در آن کند که آخر کلام وی
اینکلمه باشد چه در احادیث صحیحه بشارتها واقعست و در سنن ابو داود و غیر آن باسناد صحیح

از معاذ بن جبل ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس آخر کلام وی
لا اله الا الله باشد به بهشت درآید بحکم ابو عبد الله در کتاب مستدرک آورده که این
حدیث صحیح الاسناد است والله اعلم بالصواب **فصل سیم** آداب تعزیه
کفتن و شرایط اهل مصیبت است و این فصل نیز مشتملست بر هفت ادب ادب
اول کلمه استرجاع کفتن است در کتاب ابن السنی بروایت ابن عباس رضی الله عنه آمده
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که مرگ فزعی است پس چون برسد بیکی از شما خبر وفات
برادر مومن باید که بگوید انا لله وانا الیه راجعون وانا الی ربنا المنقلبون اللهم
عندک من المحسنین واجعل کتابه فی علیین واخلفه فی اهله فی الغابرین ولا
تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده وچون خبر وفات دشمنی از اعدای وی بشنود باید که بگوید
الحمد لله الذی نصر عبده واعز دینه ودیم در کتاب ابن السنی بروایت ابن مسعود رضی
الله عنه آمده که کفت آمدم نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی در غزوه بدر پس کفتم یا رسول الله خدای
تعالی بکشت ابوجهل را آن حضرت این کلمات مذکور را بر زبان مبارک بگذرانید **ادب
دویم** تعزیه رسانیدنست ارباب مصایب را در کتاب ابن ماجه وسنن بیهقی باسناد
حسن حزم رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هیچ مومنی نباشد که تعزیه
رساند برادر مومن خود را مگر آنکه بپوشاند خدای تعالی وی را از خلعتهای کرامت در قیامت
و تعزیه بصبر فرمودنست و ذکر کردن چیزی که موجب تسلی صاحب مصیبت باشد و سبب
تخفیف اندوه و ملالت وی شود و تعزیه مستحب است پیش از دفن و بعد از دفن و بعضی از

علما بر آنند که تعزیه بعد از دفن اولی است زیرا که اهل مصیبت پیش از دفن بتجهیز و تکفین
مشغول اند و وحشت و کربت ایشان بعد از دفن بیشتر است از جهت مفارقت
میت و این شرطی است که پیش از دفن میت جزع اهل مصیبت شدید و عظیم
نباشد که اگر جزع و اضطراب ایشان در آن محل صعب و قوی باشد تقدیم
تعزیه اولی است برای تسکین دل ایشان و نزد امام ابو محمد جوینی و بعضی دیگر از
علما در آمدن تعزیه از وقت وفات شخص است تا مدت سه روز و تعزیه بعد از آن
مکروه است زیرا که تعزیه برای تسکین اهل مصیبت است و غالب آن بود که بعد
از سه روز دل ماتم زده را تسکین حاصل میشود و پس باید که بتعزیه رسانیدن
تجدید حزن و الم ایشان نکند این قول جمهور علما و امام ابو العباس ابن
القاص و بعضی دیگر از علما رحمهم الله بر آنند که هیچ باکی نیست از تعزیه کفتن
بعد از سه روز بلکه زمان وی همیشه باقی است اما اگر تعزیه کوینده یا صاحب
مصیبت غایب بوده باشد و بعد از چند روز رسید اشکی باتفاق تعزیه کفتن جایز
و در احادیث برای تعزیه رسانیدن لفظی مقرر نشده لیکن امام نواوی رحمه الله
فرموده که مستحب است نزد اصحاب ما که چون برادر مومن خود را تعزیه رساند
بگوید اعظم الله اجرک واحسن عزاءک وغفر لمیتک ادب
سیم سکوت و فکر است وقتی که همراه جنازه باشد امام نواوی رحمه الله
فرموده که مستحب آنست که در آن محل مشغول بذکر و فکر باشد و تفکر و تامل در

و در این حال مذمت داشته‌اند و در اینجا آمده در رفتار ولی اعتبار هر دنیا اندیشه
کند و البته حذر کند از سخنان بی فایده گفتن در عقب جنازه از برای آنکه آن وقت
ذکر و فکر است و بغایت قبیح و مستنکر باشد که در آن چنان وقتی بغفلت و سهو
مشغول باشد و کلمات زشت و سخنان مالا یعنی در همه اوقات مکروه و منهی عنه
است خاصه در چنان وقتی و مختار نزد ائمه دین سکوت است در حال تشییع جنازه
و اکثر عامه خلق برخلاف این عمل میکنند پس باید که چون همراه جنازه باشد آواز بر ندارند
بذکر گفتن یا قرآن خواندن بلکه ساکت و متفکر باشد چه در سکوت قوت متفکره قوی
تر می‌شود و در آن حال جمعیت خاطر بهمرسانیده میشود و باید که زنان همراه جنازه بیرون نیایند
که مکروه و ممنوع است و در اصل باب دهم از نوادر الاصول نقل کرده است که در روایات
ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم جمعی زنان را دید که بجنازه حاضر شده بودند ایشان را
فرمود ارجعن مأزورات غیر مأجورات و از انس رضی الله عنه مرویست که گفت با پیغمبر
صلی الله علیه و سلم همراه جنازه بیرون آمدیم ناگاه آن حضرت جمعی زنان را دید که حاضر
شده بودند آن حضرت فرمود که آیا شما بر میدارید این جنازه را گفتند نی یا رسول [الله]
آن حضرت فرمود که آیا شما دفن می‌کنید این مرده را گفتند نه آن حضرت فرمود
پس بازگردید این زیادت کننده کان بی مزدند ادب
چهارم تلقین میت است بعد از دفن میت امام نواوی رحمه الله فرموده که باتفاق
بسیاری از علما هم چو امام قاضی حسین صاحب تعلیقه و امام ابو سعید متولی و امام

ابو القاسم رافعی

ابو القاسم رافعی و غیر ایشان رحمهم الله مستحب است و لفظ تلقین چنانچه شیخ ابو الفتح نصر ابن ابراهیم ابن
نصر المقدسی رحمه الله در کتاب تهذیب قرار داده آنست که چون مردم از دفن میت فارغ شوند
تلقین کننده نزدیک سر قبر توقف کند و گوید یا فلان ابن فلان اذکر العهد الذی خرجت
علیه من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله
و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور رضیت بالله ربا و
بالاسلام دینا و بمحمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بالکعبة قبلة و بالقرآن
اماما و بالمسلمین اخوانا ربی الله لا اله الا هو و هو رب العرش العظیم این است
بالاندک تغییری و این لفظ مختار امام نواوی است رحمه الله و شیخ ابن الصلاح رحمه الله در فتاوی
خود آورده که تلقین میت برین وجه مختار ماست اما تلقین طفل شیرخواره را سندی نیافتم که اعتماد
را شاید و امام نواوی رحمه الله فرموده که صواب آنست که تلقین نکنند صغیر را مطلقا خواه شیرخواره بود
و خواه بزرگتر از آن مادامی که بحد بلوغ نرسیده و مکلف نشده ادب پنجم
کلمه استرجاع گفتن اهل مصیبت است و صبر کردن بر آنچه روی نموده است ایشان را از مصائب
سنت آنست که چون مصیبتی روی نماید از جزع و فزع اجتناب کند و در آن حال بر زبان راند
که انا لله و انا الیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها تا حق سبحانه او را
در عوض آنچه ازوی فوت شده بهتری کرامت فرماید یا در دنیی یا در عقبی و در صحیح مسلم
بروایت ام سلمه رضی الله عنها آمده که گفت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود هر کرا
مصیبتی رسد و این دعا بخواند که مذکور شد خدای تعالی اجر تمام دهد و یرا در آن مصیبت و

بهتری از آنچه فوت شده بوی ارزانی دارد پس ام سلمه گفت که شوهر من بود وفات
یافت من این دعا را ورد ساختم و همیشه می‌خواندم آن بود که خدای تعالی بدل او
مرحمت از ابو سلمه شوهری بهتری را روزی کرد و آن پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم
ادب ——— ششم ترک نیاحت است و آن باجماع
ائمه رحمهم الله حرام است و در حرمت آن احادیث صحیحه ثابت شده و نیاحت رفع
صوت است در گریه یا ندبه که عبارت از تعداد محاسن است و بعضی گفته اند که
نیاحت مجرد گریه است یا ندبه بی رفع صوت و امام نواوی رحمة الله فرموده که
بعضی از اصحاب ما بر آنند که رفع صوت در گریه حرام است اگرچه بندبه آمیخته نباشد
اما گریه بر میت و بی رفع صوت و بی ندبه حرام نیست چه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه راضی ترین خلق بقضای حق سبحانه و شاکرترین
و صابرترین از همه مخلوق وی بود در وفات ابراهیم که فرزند دو ساله آن
حضرت بود گریه فرموده در صحیح بخاری از انس رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گریه میکرد در وفات ابراهیم و میگفت اَلْعَیْنُ تَدْمَعُ وَالْقَلْبُ یَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ اِلَّا
مَا یَرْضٰی رَبُّنَا وَاِنَّا بِفِرَاقِكَ یَا اِبْرَاهِیْمُ لَمَحْزُوْنُوْنَ و آن احادیث صحیحه که در منع بکاء بر میت
واقع شده که اِنَّ الْمَیِّتَ یُعَذَّبُ بِبُکَاءِ اَهْلِهٖ یا ویست یا اگر آن گریه سببی باشد که وی وصیت
کرده باشد که بر من بگریید یا غیر او سببی دیگر و امام نواوی رحمه الله فرموده که گریه کردن پیش از
مردن میت و بعد از مردن میت جایز است لیکن گریه پیش از مردن وی اولیست چنانچه

از بعضی احادیث معلوم می شود و امام شافعی و اصحاب وی رحمهم الله تعالی بر آنند که
گریه بعد از مرگ مکروه است بکراهت تنزیهی ادب ——— هفتم
ترک اجماع است از برای میت بعد از دفن وی امام مجد الدین فیروزآبادی در کتاب
صراط مستقیم آورده که در زمان رسول صلی الله علیه وسلم عادت نبود که از برای
میت جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات کنند نه بر سر قبر و نه در غیر آن و این مجموع
بدعت است و عادت نبود که اهل مصیبت بر روی مردم طعام ترتیب نمایند بلکه رسول
صلی الله علیه وسلم دیگران را میفرمود تا از برای اهل مصیبت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت
کافی است و قبور را بلند نکردی و بر بالای او بنای آجر و سنگ و خشت پخته و امثال آن نکردی
و قبه و عمارت نساختی و این مجموع بدعت است و مکروه و مخالف طریقه سنیه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و نهی فرمودی از آنکه بر سر قبور مساجد بنا کنند
یا چراغ افروزند و بر فاعل او لعنت کرده است **فصل چهارم** در آداب
زیارت قبور و این فصل مشتملست بر هفت ادب ادب ——— اول نیت زیارت قبور است
مردان را امام نواوی رحمة الله در آخر باب زائر القبور در کتاب اذکار آورده که مستحب است
مردان را زیارت قبور اهل خیر و فضل و آنکه در ابتداء اسلام پیغمبر صلی الله علیه وسلم در زیارت
قبور منع کرده است بنابر آن بوده که از رسوم جاهلیت و عادات اعراب یکی زیارت قبور
بوده است ایشان در کار مردگان مبالغه بسیار میداشته اند و غرض آن حضرت
محو آثار جاهلیت و طمس رسوم و عادات اعراب بوده پس چون دلهای ایشان با ایمان

مطهر شد و از رسوم و عادات جاهلیت تمام بیرون آمدند و آن صفات مکروه طباع
ایشان گشت لاجرم آن حضرت ایشانرا بزیارت قبور امر فرمود بلکه ترغیب و تحریض نمود
در صحیح ابن ماجه بروایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که من
پیش ازین شما را نهی میکردم از زیارت قبور بعد ازین زیارت کنید که آن زاهد میگرداند
مردمانرا در دنیا و بیاد میدهد آخرت را و در اصل پانزدهم از نوادر الاصول بروایت
مجاهد از ابی هریره رضی الله عنه مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هر کس که زیارت کند قبر
پدر و مادر خود را یا یکی از ایشانرا در روز یکبار آمرزیده شود و نام او در زمره نیکوکاران نویسند
و هم در اصل بروایت نافع از ابن عمر رضی الله عنهما مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که کسی که
زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا یکی از ایشانرا از روی احتساب و اهتمام برابر کند با یک حج پسندیده
و کسی که دایم زیارت قبر پدر و مادر کند ملائکه زیارت قبر وی کنند ادب ــــــ دویم
تعلیل زیارت قبور است زیرا بعضی از علما گفته اند که زیارت قبور مخصوص بمردانست و از زنان
ممنوع عند بنا بران حدیث مسند امام احمد و ترمذی و غیر ایشان بروایت ابی هریره رضی الله عنه از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ثابت شده که لعن الله زائرات القبور و امام ترمذی تصحیح او کرده و گفته که
این حدیث حسن صحیح است و در اصل پانزدهم از نوادر الاصول بروایت ابن عباس رضی الله عنه آمده
که رسول صلی الله علیه وسلم لعنت کرده است زنانرا که زیارت گورها کنند و آن کسانی را که
بر سر قبور مساجد بنا کنند و چراغها افروزند و بعضی دیگر از علما بر آنند که زیارت قبور مردان
مستحب است و زنانرا مکروه و علت کراهت قلت صبر و کثرت جزع ایشانست و جمع دیگر از

علما محقق بران

علما محقق بران رفته اند که زیارت مردان و زنان را جایز است و جواز رخصت نیست
بهمه علی السویه است و امام محمد علی حکیم قدس سره فرموده است که منع زیارت قبور نسبت
بنساء چنانچه از بعضی احادیث فهم میشود پیش از رخصت ایشان بوده است و حکم آن
احادیث که بعد از ان در تحریص و ترغیب زیارت وارد شده منسوخ گشته است
و زنان از زیارت قبور ممنوع نیستند در رفتن ایشان احیانا بمقابر کرده نیست
و ثابت شده که حضرت فاطمه رضی الله عنها در سالی یکبار و بروایتی اکثر زیاده بر یکبار بگورستان
احد میرفت و بر شهدا سلام میکرد و بر سر قبر امیر المومنین حمزه رضی الله عنه می آمد و او را
حرمت میکرد و از بعضی دیگر صحابه ثابت شده که بزیارت شهدای احد میرفتند عطاف
ابن خالد مخزومی از خالت خود رضی الله عنهما روایت کند که گفت بزیارت شهدای احد
رفتم و با من دو غلام بودند که الاغ نگاه میداشتند و شنیده بودم که رسول صلی
الله علیه وسلم فرموده بودند که بر ایشان سلام کنید که زنده اند و جواب میدهند من
سلام کردم جواب شنیدم و گفتند بدرستی که ما شما را می شناسیم همچنانکه بعضی از ما دیگری را
می شناسد این لرزه بر اندام من افتاد و از هیبت زود سوار شدم و روان گشتم
ادب ــــــ سیم خواندن دعوات ماثوره است
در کنار گورستان مسلمانان و آمرزش خواستن از برای ایشان در صحیح مسلم
از صدیقه رضی الله عنها مرویست که رسول الله صلی الله علیه وسلم در آخر شب
بگورستان بقیع بیرون میرفت و میگفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین

وأتاكم ما توعدون غدًا مؤجلون وانا ان شاء الله بكم لاحقون اللهم
اغفر لأهل بقيع الغرقد و در کتاب ابن السنی از صدیقه رضی الله عنها مرویست
که رسول صلی الله علیه وسلم بجانب بقیع آمد وگفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین
انتم لنا فرط وانا بكم لاحقون اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تضلنا بعدهم
و در صحیح مسلم هم بروایت صدیقه رضی الله عنها آمده که از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدم که چه گویم وقتی
که بزیارت قبور بیرون روم فرمود که بگوی السلام على اهل الديار من المؤمنين
والمسلمين ويرحم المستقدمين منا والمتأخرين وانا ان شاء الله بكم للاحقون
و هم در صحیح مسلم بروایت بریده رضی الله عنه آمده که رسول صلی الله علیه وسلم تعلیم داد اصحاب
خود را که چون بگورستان بیرون روید بگویید السلام علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین
وانا ان شاء الله بكم لاحقون اسأل الله لنا ولكم العافية در سنن نسائی و کتاب
ابن ماجه این حدیث مذکور است با چیزی زیاده بعد از لفظ لاحقون و آن این است که انتم
لنا فرط ونحن لكم تبع و در صحیح ترمذی بروایت ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که رسول صلی
الله علیه وسلم بقبور مدینه بگذشت و روی مبارک بآن سوی کرد وگفت السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا ولكم انتم سلفنا ونحن بالأثر و در سنن ابی داود
و نسائی و ابن ماجه باسانید صحیحه از ابی هریره رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بیرون رفت بجانب گورستان پس فرمود که السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا
ان شاء الله بكم لاحقون و ثابت شده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بزیارت شهداء

احد رفتی وگفتی

احد رفتی وگفتی السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار ادب چهارم
افاضه است بر عوام و استفاضه از خواص باید که چون بسر قبر برادران مؤمن رسد یا بزیارت
پدر و مادر و اقربا و عشایر خود رود بعد از سلام بر ایشان طلب مغفرت و عافیت برای
ایشان بخواهد و تلاوت آیات قیام نماید و فاتحه و اخلاص و تکبیر و آنچه معهود است
بخواند حضرت ایشان قدس الله تعالی سره میفرمودند که از خدمت حضرت مولانا
نظام الدین خاموش علیه الرحمه نوعی ختم کردن بر سر مقابر یاد دارم که میفرمودند
که یکبار سوره فاتحه و یکبار آیة الکرسی و دوازده بار قل هو الله احد و ده بار صلوات
می باید خواند و چون بر سر قبر یکی از اکابر دین و ائمه اهل کشف و یقین برسد باید که
بمقام استفاضه درآید و ترک افاضه و افاده نماید چنانچه خواجگان سلسله نقشبندیه
قدس الله تعالی ارواحهم کنند و طریق ایشان در زیارت قبور اکابر دین آن بود
که چون آنجا رسند باطن شریف خود را از همه نسبتها تهی بسازند و منتظر نشینند
تا چه نسبت و چه کیفیت معلوم کنند و نزد ایشان کشف قبور چندان اعتباری
ندارد و حضرت ایشان قدس الله تعالی سره میفرمودند که کشف قبور آنست که روح
صاحب قبر متمثل میشود از صور مثالی و صاحب کشف آن صورت را ببصیرت مشاهده
میکند اما چون شیاطین را قوت تمثل و تشکل بصور و اشکال مختلفه می باشد از آن
جهت خواجگان این سلسله قدس الله تعالی ارواحهم میفرمودند که مشاهده صور
مثالیه اهل قبور کم اعتبار دارد در جنب شناختن صفت ایشان در زیارت

و توجه بارواح ایشان میفرمودند که روزی همراه خدمت مولانا نظام الدین علیه
الرحمة در تاشکند بزیارت قبوری بعضی مشایخ رفتیم خدمت مولانا بر سر یک قبری
نشستند و زمانی متوجه بودند و بعد از آن برخاستند و فرمودند که نسبت علیه
بر صاحب این قبر غالب بوده است و آن قبر شیخ زین الدین کوی عارفان بود که در
علوم ظاهری استاد شیخ شهاب الدین سیرامی بوده است قدس الله تعالی سره بعد
از آن بر سر قبر دیگری رفتند و آنجا نیز مراقبه تمام کردند آنگاه با کیفیت بر
خاستند و فرمودند که نسبت جذبه بر صاحب این قبر غالب بوده است و آن
قبر خواجه ابراهیم کیمیاگر بود که از اکابر اهل باطن بوده است قدس الله تعالی
سره ادب ———— پنجم تعظیم و تکریم قبور است باید که
چون بر قبور اهل اسلام عبور کند پیاده رود نه سواره و چون قدم در گورستان
نهد کفش و نعل از پای بیرون کند و بر خاک گورستان پای برهنه رود
که بکفش و نعل و موزه آنجا رفتن مکروه و ممنوع است و در احادیث منع
و نهی از آن واقع شده در صحیح ابی داود و در سنن نسائی و کتاب ابن ماجه باسناد
حسن از بشیر ابن معبد که معروف بابن الخصاصیه است رضی الله عنه که مرویست که
پیغمبر صلی الله علیه و سلم مردی را دید که از گورستان می گذشت و نعلین در پا داشت
فرمود که یا صاحب السبتیتین الق سبتیتک یعنی ای صاحب نعلین بیفکن نعلین خود را شارحان
حدیث گفته اند که سبت نعلی را گویند که پیراسته باشد و از موی پاک شده و سبت

بجب نعت پوست گاو دباغت کرده را گویند و باید که چون در گورستان
بنشیند بالای هیچ قبری تکیه نزنند و بر پشت بقبری باز ننهند که نزد بیشتری
از علماء دین این جمله مکروه و ممنوع است در صحیح مسلم از ابی مرثد غنوی
رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بالای قبور منشینید الحدیث
و در بعضی روایات آمده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم مردی را دید که بر قبری تکیه
زده بود آن حضرت فرمود که ایذا مکن صاحب این قبر را و پوشیده نماند که نزد
اکثر علماء دین نشستن و تکیه زدن بر قبور بنا بر ظاهر این اخبار مکروه و مذموم
است ولیکن بعضی دیگر از علماء تجویز آن کرده اند بر نشستنی که برای رفع حدث
باشد و از نافع رضی الله عنه آورده اند که گفت دیدم ابن عمر را رضی الله عنه
که بر بالای قبرها می نشست و از نعیم علی رضی الله عنه آورده که بر روی قبری را
بالینی ساخته بود و بر آن تکیه زده ادب ———— ششم
ترک نماز است در گورستان خالی که قبور در پیش باشد و آن از مواضع نهی
است برای نماز گزاردن در چنان جائی مکروه و منهی عنه است در صحیح مسلم از
ابی مرثد رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که روی بجانب
قبور نماز مگذارید الحدیث و بعضی از علما در شرح این گفته اند که نشستن
بر بالای قبور غایت اهانت و استخفاف است نسبت باصحاب و این هر دو فعل از جهة
افراط و تفریط مذموم و مکروه است طبعاً و شرعاً و بعضی از ائمه دین رحمهم الله گفته اند

که سبب کراهت ومنع نماز گزاردن در گورستان آنست که خاک گورستان آمیخته
بگوشت وخون اموات باشد پس بالای آن نماز گزاردن روا نیست وهر دو پی
آن نهادن روا نباشد واگر کسی را ضرورت شود که در گورستان نماز گزارد
بسبب ضیق وقت یا امر دیگر باید که جای اختیار کند که قبور آنجا کمتر بود ومیان وی
وقبوری که در جانب قبله باشد حایلی از دیوار یا غیر آن واقع باشد لیکن نماز
جنازه در گورستان رواست واگر کسی نماز جنازه عزیزی را در نیافته باشد
جایز است که بر قبر وی نماز گزارد بمذهب امام شافعی واتباع ایشان رحمهم
الله تعالی **ادب هفتم** ترک مجاورت
بر سر قبور باید که مجاورت سر قبر پدر ومادر واقربا وخویشان وغیر ایشان
اختیار نکند که آن عادت جاهلیت است در صحیح مسلم بروایت ابی هریره رضی
الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر آتش وبسوزد جامهٔ
وی بسوزد تا جلدی که پوست وبدن وی رسد بهتر باشد وی را از آنکه بر قبری بنشیند
بعضی از علما وی گفته اند که مراد ازین نشستن آنست که یکی برای ماتم داشتن بر سر قبری ملازم شود تا آن
نیت که دیگری بجانب خود نکند واینکه بعضی مردم بر سر قبری مینشینند اکابر دین ومشایخ اهل
یقین ملازمت ومجاورت اختیار میکنند در ترک همه کار وبار میکنند نزد اهل تحقیق
مکروه ومذموم است حضرت ایشان قدس الله تعالی سره منع فرموده اند که گر بر زنده بر از
شی بوده است ودر مناقب ایشان مذکور است که میفرموده اند که مجاورت حق سبحانه

وتعالی بودن اولی واحق است از مجاورت خلق حق سبحانه واین بیت بر زبان
مبارک ایشان بسیار میگذشته است **بیت** تو تا کی گور مردان را پرستی ؛ بگرد کار
مردان گرد رستی ؛ **باب ششم** در آداب ضیافت
واکل وشرب واین باب مشتملست بر چهار فصل **فصل اول** در آداب
مضیف نسبت بضیف واین فصل مشتملست بر ده ادب **ادب اول**
تخصیص فقراست بمهمانداری در ترک تخصیص بعضی از میان جماعتی باید که درویشان
ودرویشان را در ضیافت بر توانگران اختیار کنند وچون طعام لطیف لذیذ ترتیب
نمایند آنرا باتفاق فقرا تناول کنند که ایشان امثال آن کم اتفاق افتد واین از جمله
مستحبات است در صحیحین بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که بد طعام است آن طعام ولیمه که در وی توانگران را بخوانند ودرویشان
را فرو گذارند وباید که چون کسی را بضیافت خوانند وآنکس در میان جمعی از قوم
خود باشد ایشان را ضیافت دعوت کند وآنکس را تنها از میان آن جمع بیرون برد
که از طریق مروت وفتوت دور است واکابر دین رضوان الله علیهم این را
مکروه ومذموم داشته اند در شرعة الاسلام آورده که از شرایط مضیف یکی
آنست که چون از خانواده کسی را دعوت کند وآنکس را در آنخانه برادر یا پسری
یا خویش نزدیکی باشد وی را محروم نسازد وهمراه آنکس بضیافت برد که تخصیص یکی از
جمعی بدعوت جفاست بر آن جمع **ادب دوم** اکرام

ضیف است باید که چون مهمانی بسر وقت وی رسد در اکرام و احترام وی غایت
سعی و اهتمام بتقدیم رساند و از روی بشر و طلاقت وجه بادی ملاقات کند در
صحیح بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که ایمان دارد بخدا
و بروز قیامت باید که گرامی دارد مهمان را الحدیث امام اوزاعی رحمه الله گفته است که
اکرام ضیف طلاقت وجه و تازه رویی است با مهمان از امام مالک رضی الله عنه پرسیدند
که در اکرام ضیف چگویی ایشان گفت یک شب دیگر روز دیگر اینکه گرامی باید داشت و تحفه
و هدیه باید داد و امام خطابی رحمه الله گفته است که روز اول بقدر وسع و طاقت در حق وی
احسان بجا باید آورد و روز دویم رعایت و شفقت باید نمود فروتر از روز اول و
روز سیم ترتیب ما حضر باید کرد کمتر از روز دویم و روز چهارم آنچه تفقد و تعهد کند
از قبیل صدقه است و خصلتی شایسته است اگر خواهد بجا آرد و اگر خواهد ترک کند
یعنی و برا در آن ترک هیچ وزر نخواهد بود و در صحیح بروایت ابی شریح العدوی رضی الله عنه
آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که مهمان سه روز است و جایزه او یک شبانروز و علما
اختلاف کرده اند در آنکه آنجا جایزه چیست بعضی گفته اند تحفه ایست که پیش مهمان نهند از
برای مزید شفقت و ازدیاد الفت و محبت و بعضی گویند که قوت یک شبانروز است که مسافر
را در سفر کفایت کند ادب ـــــــ سیم احضار ما حضر است
باید که چون کسی مهمان وی شود آنچه از طعام در خانه حاضر باشد پیش وی آرد و قلیل انرا
حقیر نشمارد و آن مصراع مشهور را که بر زبان بعضی از بزرگان گذشته نصب العین

خود سازد که مصراع: در خانه آنچه باشد مهمان برانکه باشد: و موافق سنت اینست از جابر
بن عبد الله رضی الله عنه روایت کرده اند که وی فرموده است که هلاکت مرد در آنست
که کسی بر وی در آید از برادران مومن و وی حقیر شمارد که آنچه در خانه دارد آنکس را مهمان
داری کند و هلاکت قوم در آنست که حقیر شمارند آن چیز را از طعام که برادر مومن برای
ایشان حاضر کرده اند و در شرعة الاسلام مذکور است که یکی از کبار تابعین رضوان
الله علیهم اجمعین روایت کرده که بر سلمان فارسی رضی الله عنه در آمدیم وقتی که در مداین
حاکم بود برای ما نان و ماهی شور آورد فرمود که بخورید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ما را نهی
فرموده است از تکلف کردن و اگر نه من برای شما تکلف میکردم و طعامهای
گوناگون می آوردم ادب ـــــــ چهارم ترک تکلف
است در طعام باید که برای مهمان ترتیب طعام های لطیف لذیذ نکنند و خود را
بآن در محنت و رنج نیندازد که مخالف طریقه سنت است مگر باعث بر آن نیت صالح
و قصد صحیح باشد گویند وقتی که شیخ ابو حفص حداد قدس سره به بغداد رسید شیخ جنید قدس سره از
برای اصحاب هر روز انواع مواکیل و الوان اطعمه ترتیب داد شیخ ابو حفص انرا نپسندید
و گفت صیر اصحابی مخانیث بتقدیم لهم الالوان و الفتوة عندنا ترك التكلف و احضار
ما حضر فان بالتكلف ربما يؤثر مفارقة الضيف و بترك التكلف يستوي مقامه
و ذهابه یعنی جنید یاران مرا مثل مخنثان گردانید از بس که برای ایشان ترتیب
طعام های گوناگون کرد یعنی طعام گوناگون خوردن کار نامردانست و جوانمردی نا

نزدیک ما ترک تکلفات است و خانه جو کردن برای مهمان آنچه در خانه مهیا باشد بسیار
بود که بسبب تکلف کردن میزبان مفارقت مهمان اختیار کند و ترک تکلف برابر است
بودن در رفتن مهمان از جهت عدم تکلف و محنت ادب پنجم ترک
زینت مقام است از برای مهمان و از جمله مکروهات و ممنوعات آنست که مضیف از برای
ضیف دیوارهای خانه را به پردها و لباسها آراسته گرداند لیکن اگر فرشهای منقش زیبا
بگسترانند بشرطی که ابریشم و پوست سباع نباشند یعنی پوست درنده کان جایز است
بصحت رسیده که هر جا پوست سباع افکنده بودی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر بالای آن
ننشستی و در نوادر الاصول از حکیم بن عمیر رضی الله عنه که از اهل بدر بود مرویست که
یکی از انصار پیغمبر صلی الله علیه وسلم را دعوت کرد برای طعام که ترتیب نموده بود
روز حفر خندق آن حضرت با جمعی از خواص اصحاب بدر خانه وی آمدند پس وی گفت
یا نبی الله درآی باین خانه آن حضرت بآن خانه درآمد و دید که دیوارهای آن خانه را به
پردها و لباسها پوشیده اند فی الحال بیرون آمد و هیچ مکث نکرد صاحب خانه گفت یا رسول الله
چه چیز شما را از خانه بیرون آورد آن حضرت فرمود که ما را در فضای این خانه طعام ده پس وی
طعام آورد و اصحاب چیزی خوردن و متفرق شدند وی گفت یا رسول الله چه خوش بودی اگر
باین خانه درمی آمدی از برای آنکه این خانه خنکتر و پاکتر و خوش بوی تر از خانهای دیگر بود آن
حضرت فرمود که تو این خانه را آراسته بودی و دیوارهای آنرا به پردها پوشیده و حلال
نیست که تو خانه خود را مشابه بیت الله ساخته چنانچه اگر خاطرت می خواست فرشهای

نکو جهانیست لذا خفت و بالشها جهانیست نهاده ادب ششم
تعجیلست در احضار طعام و ترک اسراف در نان و غیر آن از ماکولات باید که چون
مهمان را در خانه بنشانند وی را از برای طعام انتظار بسیار ندهد و از نظر وی غایب نشود مگر
بنا بر ضرورتی و اگر غایب شود باید که زود حاضر شود در شرعة الاسلام آورده که از جمله مستحبات
یکی آنست که میزبان تعجیل نماید در احضار طعام و شراب و باید که پیش از طعام یا همراه طعام
آب حاضر کند و چون نان بر سفره نهد عدد طاق را در آن رعایت کند و هم در شرعة الاسلام مذکور
است که قرص نانرا باید که بزرگ نسازد برسم ملوک و جبابره که تشبه بایشان در اکثر امور مذموم
و مکروهست و باید که بر سفره آنقدر نان نهد که حاجت از کفایت باشد و زیاده از قدر حاجت
و ضرورت نان بر سفره نهادن اسراف و تهاونست و بحکم شریعت اسراف
و تهاون در طعام مکروه و ممنوعست و تا نان شکسته بر سفره باشد باید که کسی نان درست
را نشکند که آن نیز از قبیل اسراف و تهاونست ادب هفتم
اذن کردنست مهمانرا بخوردن طعام علما گفته اند مستحب آنست که اول کسی که
دست بطعام دراز کند میزبان باشد و آخر کسی که دست از طعام کوتاه کند
هم وی باشد و این وقتی است که مهمان بیگانه باشد و وحشتی دارد اما اگر از یاران و
آشنایان بود اولی آن بود که اول وی را مراعات نماید تا دست بطعام دراز
کند و امام نواوی رحمة الله در اذکار آورده که مستحب آنست که چون میزبان طعامی حاضر کند
لفظی گوید که صریح باشد باذن مثل بسم الله گفتن یا امر کردن مهمانرا بخوردن

طعام با صلاح زدن و هرچه دلالت بر اذن کند روا است مهمان را که شروع کند در
اکل و بعضی از علما گفته اند که واجب است تلفظ بلفظی که مشعر باشد بر اذن و بی آن شروع در
اکل جایز نیست و بعضی دیگر گویند واجب نیست تلفظ بلفظی که دلالت بر اذن کند بلکه احضار طعام
کافی است در اذن و روا است طعام خوردن بی تلفظ میزبان بکلمه که دلالت بر اذن کند و صواب
قول آخر است و نزد بعضی از علما مکروه است که لفظ بسم الله دلالت اذن سازند
لیکن اگر قصد نیت صاحب اذن اشعار و تنبیه مهمان باشد بایستی که در ابتدای طعام
بسم الله باید گفت و در ضمن این تنبیه اذن نیز وجه دیگر باکی نیست ادب
هشتم ترغیب کردن است مهمان را بر خوردن طعام و آن از جمله مکارم آداب است امام نواوی رحمه الله
در اذکار آورده که از جمله مستحب آنست مبالغه کردن در بر خوردن طعام مهمانی را که از ناموس
یا حیا امکان دارد که گرسنه دست از طعام باز گیرد و سنت آنست که تا سه نوبت
مردی کند و زیاده بران مبالغه جایز ندارد و مهمان را بر طعام خوردن سوگند ندهد و
ابرام و الحاح ننماید بصحت رسیده که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسی را ضیافت فرمودی
طعام بر وی مکرر عرض کردی چنانچه عادت کریمانست و ثابت شده که روزی
آن حضرت کاسه شیر بدست ابو هریره رضی الله عنه داد و فرمود اشرب قدری بیاشامید
باز فرمود که اشرب و هم چنان میفرمود تا وقتی که ابو هریره گفت بحق آنکه ترا براستی بخلق
فرستاده که دیگر جا نمییابم که شیر را تناول کنم ادب ______ نهم
موافقت است با مهمان در خوردن طعام باید که اگر روزه نافله دارد چون مهمان

برسد روزه را بگشاید و باید که با وی اتفاق کند و وی را انتظار ندهد تا وقت
افطار که از طریق فتوت دور باشد و طبع اهل مروت از ان نفور گویند عمران رضی
الله که از مشایخ مصر بوده و در [illegible] مقام داشته که دهی است نزدیک بمصر
مهمان بود زجهت [illegible] بخود [illegible] و چون مهمان رسیدی با وی اتفاق کردی و اگر [illegible]
روزه داشتی روزی بکار کسی نرسیده بود و نیت روزه کرده بود نزدیک شام
بود که مهمانی رسید عمران [illegible] مشغول میداشت تا روزه وی تمام شد که
شب نزدیک بود آن شب حق سبحانه و تعالی بخواب وی دید که وی را گفت که ای
عمران تو با ما عادتی داشتی نیکو ما با تو سنتی داشتیم نیکو تو عادت خود بدل کردی
ما نیز سنت خود بدل کردیم بعده [illegible] رنجه خاطر و اندیشه مند گشتی [illegible]
[illegible] که والی مصر بود [illegible] که ملک عمران بود عاملی فرستاد تا حساب وی کند
و آن عامل ترسا بود بوی زور کرد و وی را از آن جا [illegible] بعد
از ان بمدتی وی را در مصر یافتند در [illegible] مرده و موش یک گوش وی را بخورده
بود ادب ______ دهم ایثار است و مهمان
طعامی را که لطیفتر بود یا خود بدان محتاج بود وی افضل شرایط و آداب است پس
باید که بحسب ظاهر با مهمان در اکل موافق باشد لیکن آنچه لطیفتر و لذیذتر باشد
که خود می خورد بوی بهر حسن الحیل دستی بیارد و ببرد اگر طعام اندک بود و مهمان را
گرسنه یابد باید که حیله انگیزد و نوعی سازد که مهمان بیشتر تناول کند در صحیحین از ابو هریره

رضی الله عنه مرویست که مردی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت گرسنه‌ام و اشتهای
طعام دارم آن حضرت خادم را بخانه بعضی ازواج طاهرات فرستاد جواب آمد که
نزد ما خوردنی غیر از آب چیز نیست آن خادم را بخانه دیگری فرستاد همین جواب آمد
خلاصه تا از همه خانه‌ها این جواب شنید پس فرمود کیست که مهمانی کند امشب
این مرد را خدای تعالی بر وی رحمت کند مردی از انصار برخاست و گفت که من
یا رسول الله پس او مهمان را بمنزل خود برد و اهل خود را گفت آیا نزد تو هیچ خوردنی
هست گفت نه مگر قوتی که برای کودکان خود گذاشته‌ام گفت ایشان را بچیزی دیگر
مشغول کن و چون مهمان درآید و خوردنی پیش آری چراغ را بنشان و بهانه
روشن کردن چراغ برخیز و من چنان فرا نمایم که با وی طعام می‌خورم تا وی
سیر خورد چون آن معامله بجا آوردند آن انصاری صباح نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
آمد آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی عجب داشت یعنی راضی شد
از آن معامله که با مهمان خود بجای آوردی بعد از آن این آیت نازل شد که
وَیُؤْثِرُونَ عَلَی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و باید که چون مهمان از طعام
فارغ شود میل رفتن کند هم چنانکه وقت درآمدن وی مبالغه کرد در جای
مفارقت مهمان را باید گفت اکرمونی جزاکم الله خیرا

فصل دوم

در آداب ضیف نسبت بمضیف و این فصل نیز مشتمل بر ده ادب

ادب اول اجابت دعوت فقرا و اهل خیر و صلاح

است بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعوت بنده زرخریده را اجابت میفرمود
در صحیح بخاری از ابی هریره رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرمود که
اگر مرا بپاچه گوسفندی خوانند هر آینه که قبول کنم و اگر پاچه گوسفندی را برای من
هدیه آرند هر آینه قبول کنم و هم در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنه مرویست که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم امر فرمود که اگر شما را بپاچه گوسفندی مهمان کنند اجابت کنید و در
صحیحین بروایت ابی هریره رضی الله عنه آمده که هر که ترک دعوت کند خدا و
رسول را عاصی شده باشد و بصحت رسیده که گاه آن حضرت را صلی الله علیه وسلم
بنان جو و پیه گندیده بوناک دعوت میکردند و قبول میفرمود آن حضرت و
گویند که روزی امام حسن ابن حضرت علی رضی الله عنهما برراه سواره میگذشت جمعی از فقرا بر
سر راهی نشسته بودند و لقمه چندی نان خشک از دریوزه حاصل کرده بودند در آب
می‌زدند و می‌خوردند امیرالمومنین حسن بر ایشان سلام کرد جمعی فقرا جواب دادند و
گفتند هَلُمَّ اِلَی الغَدَاءِ امام حسن رضی الله عنه اجابت فرمود و گفت نعم ان الله لا یحب
المتکبرین و از استر فرود آمد و با ایشان بر زمین نشست و در طعام خوردن موافقت
نمود

ادب دویم اجابت دعوت است با وجود صوم

در صحیح مسلم بروایت ابی هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون یکی از
شما را بطعامی خوانند باید اجابت کند و اگر روزه دار باشد بنماز مشغول شود و اگر روزه ندارد
طعام خورد امام نووی رحمه الله فرموده که مراد از نماز درین حدیث آنست که دعا

خیر گوید مر صاحب طعام را واکثر شارحان حدیث بران رفته اند که مراد از نماز اینجا دعای مغفرت
و برکت است مر صاحب طعام و در کتاب ابن السنی و غیر آن در معنی این حدیث مذکور است که
فان کان مفطرا فلیأکل وان کان صائما دعا له بالبرکة و بعضی از علما نماز را هم بر ظاهر عبارة
حمل کرده اند و ازان نماز متبرعه خواسته اند و قول اول بصواب قریب است و علما را اختلاف است
در وجوب دعوة ولیمه که عبارت است از طعام نکاح بعضی گفته اند چون کسی را بطعام ولیمه خوانند
اجابت آن دعوت بر وی واجب شود و اگر بی عذر شرعی ازان مجلس تخلف نماید آثم گردد لیکن بعد
از حاضر شدن طعام خوردن واجب نیست بلکه مستحب است اگر صائم نباشد و بعضی گفته اند اجابت
دعوت ولیمه مستحب است نه واجب هم چون سایر دعوتها و اگر کسی بی عذر شرعی ازان مجلس تخلف کند
آثم نشود و مختار قول ثانی است ادب ______ سیم ترک قبول
دعوت ظلمه و فسقه و اهل ریا و مباهات است و آن از جمله مستحبات است در اصل هشتاد و دویم از نوادر
الاصول در شرح حدیث که در باب اجابت دعوت وارد شده مذکور است که اجابت دعوت
حقی است از حقوق اسلام و اصل وضع آن از برای مزید الفت و محبت است لیکن اگر کسی را بطعامی خوانند
که از برای مفاخرت و مباهات و ریا و سمعه ترتیب داده باشند وی معذور است که اگر اجابت آن
دعوت نکند و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین باب نهی صادر شده چنانچه عکرمه رضی الله عنه روایت کند که آن
حضرت نهی فرمود از دعوة متباریین و خوردن طعام ایشان و در شرعة الاسلام آورده که اگر کسی اجابت
دعوت بخیل و فاسق و مرائی نکند رواست و برای هیچ اثمی و وزری مترتب نشود از ابی مسیب رحمه الله مروی است
که روزی جمعی را بضیافت خواندند اجابت نمود روز دویم باز وی را خواندند هم اجابت کرد روز سیم

بازوی را خواندند قبول نفرمود و یک جانب طلحا بیرون رفت و گفت بروید ای اهل ریا و سمعه
و مرویست که روزی فاروق و ذو النورین را رضی الله عنهما بطعامی خواندند و ایشان
قبول کردند بعد ازان که بیرون آمدند فاروق رضی الله عنه فرمود که چون بای طعام
حاضر شدم دوست داشتم که کاشکی حاضر نمی شدم ذو النورین رضی الله عنه پرسید که جهت چه بود گفت
ترسیدم که این طعام را از برای مباهات ساخته باشند و در تاریخ امام یافعی رحمه الله مذکور است
که از اجابت دعوة زنان و ارفاق ایشان اجتناب باید و از خوردن طعام ایشان احتراز کند
ادب ______ چهارم ناخوانده بطعامی کسی
حاضر ناشدنست باید که لسر باید و هیچ کس ناخوانده نرود که در بعضی احادیث صحیحه منع ازان
وارد شده و اگر دو کس وی را دفعة بضیافت خوانند اول بخانه آنکس رود که بخانه همسایگی بوی نزدیک
تر باشد و اگر آن دو کس در همسایگی برابر باشند بهر کدام که رابطه محبت و التیام قویتر باشد
اول بخانه وی رود و در شرعة الاسلام آورده که اگر میان دو کس رابطه اتحاد قوی باشد و
قاعده اختصاص محکم جایز بود که ناخوانده بخانه وی حاضر شود بشرطی که یقین داند که از
آمدن وی صاحب طعام خوش دل و شادمان خواهد شد و روایت که چون کسی را بمهمانی
خوانند وی دیگری را بی اذن صاحب طعام همراه خود نبر باید وی بردو کرده است که
کسی بی طلب صاحب طعام همراه وی لسر باید وی رود و در صحیح از ابی مسعود
انصاری رضی الله عنه مرویست که مردی پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بمهمانی خواند که طعام
ترتیب داده بوده همراه آن حضرت پنج تن از یاران بودند ناگاه مردی در عقب ایشان افتاد

ما آن حضرت بدری سرای مضیف سید پس وی را گفت که این مرد ناخوانده از عقب
ما آمده است اگر می خواهی وی را فرمانده تا در آید و اگر می خواهی تا باز گردد مضیف گفت
بلکه فرمان است وی را یا رسول الله ادب پنجم شکستن سورهٔ
جوع پیش از در آمدن بخانهٔ مضیف شیخ ابو عبدالله خفیف قدس سره حکایت کرده است که روزی
قدس الله تعالی سره در بغداد بعد از نماز عید مرا گفت ای ابا سعد آنرا می شناسی و وی از اجلهٔ اصحاب
جنید بود قدس الله تعالی سره بیمار بود گفتم آری گفت برو و بگوی که امروز مارا بمجالست خود مشرف کردن بر رفتم
و وی را در خانه یافتم در ده لیزی و آنجا غیر یک پاره بوری یا کهنه هیچ چیز دیگر نبود و وی آنجا نشسته
بود ادای رسالت کردم گفت ای سعد را بگیر و شیخ است بر سر دل بوی ده تا خوردنی بیارد
گفتم بگر اجابت ابو محمد رویم نمیکنید گفت آری ولیکن روی عن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم دعا الی مادبة وهی التی تسمونها الولیمة فقال قوموا بنا الی البیت فاکل کسیرة التعیس
مواکلة مع الناس یعنی از مرتضی علی رضی الله عنه مرویست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را
بمهمانی ولیمه خواندند پس آن حضرت فرمود که برخیز ای علی و بخانه در آی و نان پارهٔ بیرون آر
که بخوریم تا نیکو شود طعام خوردن ما با مردمان یعنی چون سورت جوع فرو نشسته باشد از روی
حرص نیز و با مردم طعام نخوریم چون ابا سعد این حدیث نقل کرد من سفره را بردم و
با آن شیخ دادم سه رغیف و کامخ آورد و بخوردیم بعد از ان پیش رویم رفتیم **ادب ششم**
ترک فضولی کردنست در خانه میزبان باید که چون بمنزل مضیف در آید هر جا که
وی را بنشانند وی بنشیند و از فرمان صاحب خانه سر نتابد و آنرا ادبی خیال کنند که غایت

بادبی در ضایع کردن امر است و کمال ادب در امتثال امر گویند که روزی شیخ بخانه
مرتضی علی رضی الله عنه در آمد ایشان ردای مبارک خود را برای وی بگسترانیدند و مراعات
وی کردند که بر آن بالا نشیند وی ابا کرد و گفت مرا قدر آن نیست که بر روی ردای شما
بنشینم امیر فرمود که تو خوار داشت می کردی نه تعظیم من اگر تو حرمت من نگاه میداشتی امر
مرا فرو نمیگذاشتی و باید که مهمان از میزبان چیزهای که وی ترتیب آن نکرده است طلب نکند و
وی را در رنج نیندازد و بر احضار طعام وی را تقاضا نکند که آن موجب تشویر و انفعال وی
از اکابران دین گفته اند تقاضای مهمان بر میزبان جفاست مهمان که با ادب بود منتظر بود
نه متقاضی و در شرعة الاسلام آورده که مهمان باید که در خانهٔ میزبان هیچ تصرف نکند و چشم خود
را از نگریستن بهر طرف نگاه دارد و مؤنت ضیافت را بر وی آسان گرداند و جایز نیست
وی را که بر میزبان حکمی کند و از وی چیزی طلب کند الا با نمک و هر چه غیر این طلبد فضولی کرده باشد
مگر آنکه ایشان را با یکدیگر اتحاد بسیار و اختصاص تمام باشد که اگر از مهمان حکمی یا طلبی صادر شود
میزبان را موجب مزید الفت و محبت خواهد شد و در تاریخ امام یافعی رحمه الله مذکور است
که چون جمعی از اصحاب مهمان کسی باشند بعد از حاضر شدن طعام روا نیست که یکی از ان
جمع دیگران را مردمی چیز خوردن کند چه همه دران امر مساوی اند و جایز نباشد که یکی از میان
جمعی خود را بچیزی مخصوص و ممتاز گرداند لیکن اگر بزرگی در آن مجلس بود و از بعضی مهمانان وی را
روا است که دیگران را مردمی طعام خوردن کند بر سبیل بسط و ترغیب **ادب**
هفتم ترک تعلیم است باید که در مجلس ضیافت اصحاب یکدیگر را لقمه ندهند امام یافعی رحمه الله در تاریخ

مرآت بهمان آورده که لقمه دادن اصحاب یکدیگر را خانه ضیافت از جمله مکروهات است
و از عادات اهل بدعت لیکن اگر خادم یا طباخ را لقمه دهند جایز است بلکه از جمله مستحبات است
در شرعة الاسلام آورده که طریق احوط آنست که مهمان خادم و طباخ را لقمه دهد از برای
آنکه ویرا بجهت طعام خوردن آورده اند نه از برای طعام دادن گدای و سگ و گربه که در حوزه
آن مجلس باشند همین حکم دارد لیکن اگر صاحب طعام خادم و طباخ و غیر ایشان را تعلیم کند از جمله
مستحبات باشد در صحیح بخاری بروایت ابوهریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که
چون پیش یکی از شما خادم طعامی بیارد اگر ویرا بطعام خوردن ننشاند باید که یک لقمه یا دو لقمه
بخورد وی دهد زیرا که مباشر گرمی و ساختن آن وی شده است علما گفته اند که این حدیث دلیلست
بر آنکه واجب نیست بر مالک رعایت تسویه میان مملوک و نفس خود و حال خادم و مخدوم نیز برین
قیاس است بلکه آنچه بر مالک و مخدوم واجب است آنست که از هر جنس طعام که پیش آید چه لطیف
و چه کثیف مملوک و خادم را بمقداری از آن تفقد و تعهد نماید و ایشان را بکلی محروم نسازد

۲ و لقمه دادن م

او ——— هشتم ترک زله بستن است باید
که مهمان چون طعام تناول کند زله برندارد در کتب الفصل خمسینی از سهل بن عبدالله
تستری قدس سره منقولست که ایشان فرموده اند که زله زله زله بستن خاری بوده و
بعضی از مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم گفته اند اگر ضعیف از طبقه صوفیه باشند و
مهمان در غایت احتیاج و اضطرار ویرا جایز بود که زله بردارد با وجود این شرایط
بعضی از بزرگان از آن اجتناب نموده اند و احتراز فرموده اند شیخ قدس سره گفته است که عبد

ابونجیر بحرانی رحمه

ابو نجیر بحرانی رحمه الله که بزرگ و صاحب وقت بود از شیراز میرفت مشایعه وی کردم
و باهم از دروازه ده بیرون رفتیم ناگاه دیدیم که ابوالخیر مالکی که از کبار مشایخ بود
بر بستر خود نشسته و پای می جنبانید و ما را آواز میداد و با خود خوردنی همراه داشت ایستادیم
تا بما رسید گفت تفضل کنید تا بهم این طعام را بخوریم پس بنشستیم و مقداری بخوردیم بحرانی
برخاست و سجاده بر دوش انداخت ابوالخیر گفت کاشکی از این طعام چیزی
با خود برداری گفت مطبخ من پیش رفته است ابوالخیر گفت ما باین طعام چه کنیم
بحرانی گفت پیش سگان انداز و برفت و علما وی را در زله بستن اختلافست بعضی
تجویز کرده اند بنا بر آنکه آنچه میزبان از جنس ماکولات پیش وی مینهد بحقیقت از تملیک وی
کرده است و ویرا در آن مجال تصرف داده پس میتواند که از آن چیزی زله کند و نظر بدین تحقیق
تعلیم خادم و طباخ و غیر ایشان از حصه خود میتواند کرد و بعضی دیگر از علما تجویز نکرده اند بنا
بر آنکه آنچه میزبان پیش مهمان مینهد برای تناول باشد و غرض وی آنکه مهمان از آن
بخورد نه آنکه بذل کند یا زله بندد پس شاید که از سفره زله بوده نه زیرا که آنچه بر سفره حاضر
کنند از برای خوردن باشد نه از برای زله کردن و منع تعلیم نیز از این جهت است

او ——— نهم دعای خیر و برکت کردن است
برای صاحب طعام بعد از برداشتن باید و آن از جمله سنن مرضیه است در کتاب ابو داود
از جابر بن عبدالله رضی الله عنه مرویست که گفت ابو الهیثم بن التیهان رضی الله عنه طعامی
ساخت از برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آن حضرت با جمعی از اصحاب طلبید چون از طعام خوردن فارغ شدند

آن حضرت فرمود که جزا دهید مر صاحب خود را اصحاب گفتند یا رسول الله جزای
کدامست فرمود که چون مرد بخانه کسی رود و طعام و شراب وی را تناول کند دیرا دعای خیر
کند اینست جزا دادن وی در صحیح مسلم از عبد الله بن بسری رضی الله عنه مرویست که گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بر پدر من فرود آمد پس طعامی نزد آن حضرت آوردیم و ظرفی پر شیر از آن تناول
فرمود پس خرما آورده شد تناول همی نمود و دانه ان را در میان دو انگشت سبابه و وسطی میگرفت
و بر تاب میداد پس شربتی آورده شد از آن تناول نمود پس بدست آنکس داد که بر یمین
وی بود بعد از آن پدر من گفت یا رسول الله برای ما دعای خیر کن آن حضرت فرمود
اللهم بارک لهم فیما رزقتهم فاغفر لهم وارحمهم و در سنن ابو داود و دیگران باسناد
صحیح ثابت شده از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخانه سعد بن عباده
رضی الله عنه آمد و وی نان و زیت آورد و آن حضرت میل فرمود پس این دعا
کرد که افطر عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة امام
نووی رحمه الله علیه فرموده که این دو قصه است که هم از برای سعد عباده واقع شده و هم از برای
سعد معاذ رضی الله عنهما و در کتاب ابن السنی بروایت انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نزدیک قومی که فطار فرمودی این دعای مذکور خواندی ادب دهم
اجازت خواستن است از میزبان بعد از خوردن طعام و بیرون آمدن از خانه وی باید که
مهمان چون از خوردن طعام فارغ شود بحکم آیه کریمه ولا مستانسین لحدیث بسخن کردن مشغول
و مستانس نشود بلکه امر واجب الامتثال فاذا طعمتم فانتشروا را کار بسته از میزبان اجازت

رفتن خواهد

در فتن خواهد و بعد از اجازت

رفتن خواهد و بعد از اجازت یافتن دو الی از خانه میزبان بیرون آید و باید که
بی رخصت و اجازت وی قدم بیرون ننهد و اگر میزبان وی را مانع آید و دعوی دیگر باید
که مکث وی مطلوبست زمانی توقف نماید و در اجازت خواستن مبالغه و ابرام جایز
ندارد و انتقال از زمان که مرضی میزبانست مکث کند لیکن نه چندان که بکدورت و
کراهت خاطر میزبان منجر شود در صحیحین بروایت ابی شریح العدوی رضی الله عنه آمده
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که حلال نیست هیچ مسلمانی را که اقامت کند نزدیک
برادر مومن خود تا بحدی که وی را در گناه افکند یعنی چون میزبان از مهمان تنگ آید
هر آینه از صحبت وی متنفر شود و اختلاط وی را کاره دارد و این گناهست که کسی از برادر
خود متنفر باشد و صحبت وی را کاره بود پس گویا که مهمان وی را در گناه افکنده
و در روایت مسلم آمده که صحابه از آن حضرت پرسیدند که یا رسول الله مهمان
چگونه وی را در گناه افکند آن حضرت فرمود که نزدیک وی اقامت کند
و وی را چیزی نباشد که بآن ضیافت کند یعنی فقر و عدم قدرت بر ضیافت
موجب کدورت و کراهت ضیافت کننده شود والسلام فصل سیم
در آداب اکل و این فصل مشتملست بر سی ادب و شروطات ادب اول
تقلیل طعام است باید که تا نیک گرسنه نشود طعام نخورد و هنوز اگر میل
طعام باقی بود که دست از طعام باز کشد و طریق اعتدال مرعی دارد و
خود را از شبع تا فراط و جوع با فراط نگاه دارد که هم بحسب شریعت مکروهست

دهم بحسب حکمت ممنوع و اگرچه طعام خوردن بنابر حفظ بدن و ابقاء ایشان حیات و رخصت
لیکن تقلیل در آن سنت سنیه و خصلتی مرضیه است و نزد همه علما و حکما امر پسندیده و طریق شایسته
است و هیچ کس ازین طوایف در آن خلاف ندارد لیکن خلاف در حد تقلیل است بعضی از سالکان
طریقت که قوای شهوی ایشان در اصل جبلت قوی افتاده باشد و رطوبت بسیار بر مزاج ایشان غالب
باشد تقلیل بیشتر بسبب شکستگی قوای شهویه و موجب نشف رطوبات فضلیه است و ایشان را
در آن فواید بسیار و منافع بیشمار هم بحسب ظاهر و هم بحسب باطن حاصل میشود و بعضی دیگر ازین طایفه
را که در اصل فطرت قوای شهوی ایشان ضعیف افتاده و یبستی بر مزاج ایشان غالب تقلیل
بافراط موجب ضعف دماغ و سبب یبوست دماغ میشود و بر آن ضررهای کلی هم بحسب صورت و هم بحسب معنی
مترتب میشود از حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره منقولست که میفرموده اند بسیار
آزموده ایم چیزی خوردن بهتر از ناخوردنست و از شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره منقولست
که فرموده اند آنچه از فواید چیزی خوردن در آخر حیات معلوم شد اگر اول معلوم میشد در تقلیل طعام
چندان اهتمام نمینمودیم بعضی از عزیزان از حضرت ایشان قدس الله تعالی سره نقل کرده اند که میفرمودند
تقلیل طعام سبب تشنگیهای صوری گردد و بعضی اوقات بشنید را از آن میل خاطر میشود و از مقصود
باز میمانند و اکابر خانواده خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم بملاحظه آنکه سالکان را تقلید شیخی
تقلیل طعام خوردن بافراط جایز نداشته اند پس طالبان صادق باید که در سیری و گرسنگی
بحکم خیر الامور اوسطها طریق اعتدال مرعی دارند و از افراط و تفریط احتراز و اجتناب واجب
شمارند ادب ——— دوم احتراز از کردنست از طعام

بشبهت آلوده

بشبهت آلوده و باید که چون طالب صادق واقف شود بر طعام بشبهت آلوده و آمیخته بشبهت از تناول
آن پرهیز نماید و در اجتناب از خوردن آن اهتمام تمام فرماید و اگر بنابر ضرورتی اتفاق افتد در تقلیل آن
سعی بلیغ بجای آورد و بر آنچه خورده باشد نادم و متألم باشد و در شرعة الاسلام آورده که از وابعی
کلیه در اکل و اعظم شرایط و آداب وی آنست که از وجه حلال حاصل شده باشد و پاک و طیب بود از
روی حلیت و بقدر کفاف باشد زیرا که قوام همه خیرات و حسنات بآنست و ای بغایت طیب
زیرا که حلیت و پاکی لقمه باشد که چیزی زایل میشود که بزرگان قدس الله ارواحهم گفته اند حلال آنست که بحسب ظاهر
وجه حرمت و کراهت آن پدید نباشد و از دست کسی رسد که ظلم و فسق وی معلوم نبود و در شبهه آنست که
وجه حرمتش ظاهر نبود لیکن از دست ظالمی یا فاسقی رسیده باشد و حرام آنست که وجه حرمتش ظاهر باشد
شیخ ابوبکر دینوری قدس الله روحه گفته است که معده محل طعامست اگر حلال در وی افکنی قوة
طاعت یابی و اگر از شبهه پرکنی راه حق بر تو پوشیده شود و اگر از حرام پرکنی از وی معصیت زاید
ادب ——— سیم ترک ترتیب دادن طعامهای لذیذ است
بنفس خود از برای نفس خود باید که در میان خادمان و متعلقان خود در اطعام بهتر اختصاص ننهد
بلکه بغذاهای فقیرانه بی تکلف قناعت نماید چنانچه عادت کریمه آن حضرت و صحابه کرام وی بود و بصحت رسیده
که گاه بودی که آن حضرت از خانه نان خورش میخواست و میگفتند که نزدیک ما غیر سرکه چیزی دیگر نیست
آن حضرت میگفت تا بیاورند و با نان می خورد و می فرمود که خوشی نان خورشی است سرکه
و ثابت شده که آن حضرت گاهی پاره از نان جو برمیداشت و خرمایی بر آن مینهاد و میفرمود
که نان خورش این است و گاهی خرمای کهنه پیش آن حضرت می آوردند کرم از میان بیرون میکرد و می انداخت

پس آن خرما را تناول میفرمود و اغلب اوقات نان جوین خوردی و آرد جو که آن حضرت می خوردی نبیختند
بلکه باد بر آن میدمیدند تا آنچه رفتنی بود میرفت و باقی را خمیر میکردندی و می پختند و ثابت شده است که آن
حضرت هرگز نان میده و گوشت بره تناول ننموده و در صحیح بخاری از سهل بن سعد رضی الله عنه مرویست که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم هرگز نان از سبوس پاک شده ندید از وقتی که مبعوث شد تا وقتی که بحق پیوست و هم در
صحیح بخاری از وی مرویست که گفت آن حضرت هرگز آرد بیخته ندید از وقت بعثت تا هنگام رحلت گفتند پس چگونه
آن حضرت جو نابیخته میخورد گفت آن را آرد میکردیم و میدمیدیم و امام یافعی رحمه الله در کتاب بر الاحباب آورده که
آنچه در احادیث صحیحه ثابت شده که آن حضرت حلوا و عسل دوست میداشت و گوشت مرغ تناول میکرد و آنچه
مرغوب طبایع باشد از طیبات اطعمه رغبت میفرمود میباید دانست که آن مقصود طلب آن حضرت نبود که
در آن بنفس شریف خود از برای خود چیزی و صنعی بجا آورده باشد و در تحصیل و ترتیب آن سعی فرمود لیکن اگر بر سبیل
اتفاق چیزی از آن پیش وی حاضر شدی منع نکردی بلکه تناول کردی هم چنانکه از نان جو درشت و سرکه و غیر آن
از ماکولات آنچه حاضر شدی و آن حضرت را رغبت بودی تناول فرمودی و هرگز بطعام مخصوص مقید نشدی
هم چنانکه بلباس و هیآت مخصوص مقید نبودی ادب ________ چهارم خوردن
طیبات اطعمه است هرگاه و بجایی و ترتیب کسی حاضر شود بنا بر متابعت سنت باید که چون طعام لطیف لذیذ
پیش آوردی در تحصیل آن دخلی نداشته باشد و اشتها صادق بود از آن تناول نماید چه ثابت شده است که هرگاه
طعامی پاک طیب حاضر شدی آن حضرت تناول فرمودی و از طعامها آنچه صحیح شده است که آن حضرت خورده
گوشت گوسفند و شتر و اسب و گورخر و خروس و حباری است که مرغی است در جثه بزرگ و از گوشت مرغ خورد و در
دار ابوموسی اشعری رضی الله عنه ثابت شده که گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم گوشت مرغ میخورد و گاهی

گوشت قدید

گوشت قدید میل فرموده و از جمله اطعمه نزد آن حضرت گوشت مرغوب بود اما بخوردن آن
حریص نبودی و از بسیار خوردن گوشت نهی فرمودی و گفتی هر که بر خوردن مداومت کند بآسانی
خوی از آن باز نتواند کرد و در شرعة الاسلام آورده که آن حضرت بر خوردن گوشت مواظبت
نکردی و فرمودی که مداومت بر آن موجب قساوت قلب است و فرمودی که للحم ضراوة
کضراوة الخمر ای عادة کعادة الخمر و بر ترک آن نیز مداومت ننمودی و گفتی هر که چهل روز
بر وی بگذرد و گوشت نخورد طبع وی متغیر شود و خوی وی ناخوش گردد و بصحت رسیده که آن حضرت
با گوشت دست و شانه الفت داشت و گوشت پشت را صفت میکرد و میفرمود که
که اطیب اللحم لحم الظهر و جگر گوسفند بریان کرده تناول مینمود و گاهی ثرید با گوشت و گاهی
نان با روغن خوردی و خرما با خیار و خربزه تناول میکرد و میگفت حرارت آن ببرودت
این می شکند و برودت این بحرارت آن و مرویست که خربزه را گاهی با نان و گاهی
با شکر تناول مینمود و گاهی خیار را با نمک میل میفرمود و در بعضی کتب مذکورست که
دوست ترین میوه ها پیش آن حضرت خربزه و انگور بود گاه خوشه انگور را بدهان مبارک
بردی و دانه ها را فرا گرفتی و خوشه برهنه بیرون آوردی و از شربتها و میوه ها و طعامها
آنچه دوست میداشت عسل و خرما و مسکه بود و عسل بسیار میل میفرمود هر روز یک
قدح عسل با آب آمیخته تجرع نمودی و خرما با شیر آمیخته بسیار میل فرمودی و آن را
اطیبان نام کرده بود و چنگال بخرما و روغن دوست میداشت و اکثر طعام آن
حضرت خرما بودی روزی دو نوبت طعام نخوردی که یک نوبت خرما نبودی و

کدوی پخته را بغایت دوست میداشت از صدیقه رضی الله عنها مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میفرمود که چون دیگ بربار نهید باید که کدوی بسیار دران افکنید که قلب حزین را نافع است
وانس رضی الله عنه گوید که گفتم یا رسول الله کدو را بسیار تناول میفرمائی فرمود که دماغ را نافع است
وعقل را زیاده میکند و آشی که فلفل و ادویهای گرم و چغندر در آن بودی دوست داشتی و آنچه پخته در دیگ
می چسپید از طعام میل تمام داشت و مرویست که ذوالنوری رضی الله عنه برای آن حضرت پالوده آورد
آن حضرت ازان تناول فرمود و گفت یا ابا عبد الله چیست این باذالنوری اجزای او و کیفیت
طبخ آن را بوضوح رسانید آن حضرت فرمود بدرستی که این طعام طیب است و از ماکولات آنچه
ثابت شده که هرگز آن حضرت میل نفرموده و تناول نکرده گوشت سوسمار و گوشت کاو و سرگین
خوار و سبز زدگرده و روده شکمبه است ادب ـــــ پنجم ترک
جمع کردنست میان غذاهای که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جمع کردن آن اجتناب فرموده امام مجد الدین
فیروزآبادی قدس الله سره در کتاب صراط مستقیم آورده که بصحت رسیده است که آن حضرت
جمع نکردی میان شیر و ماهی و میان شیر و ترشیها و میان شیر و بیضه و میان سیر و گوشت و
میان گوشت بریان و گوشت جوشیده و میان گوشت قدید و گوشت تازه و میان دو
غذای گرم و دو غذای سرد و دو لزج و دو غلیظ و دو مرضی و دو قابض و دو مسهل و دو مختلف
چون قابض و مسهل یا سریع الهضم و بطی الهضم و از طعامهای که عفونت یافته بودی هم چو
آنکامها و مخللات و ملوحات ثابت شده که بعدة الخمر تناول کرده باشد و هرگز سیر و پیاز و گندنا
نخوردی و اگر کسی از بقولاتی که بوی ناخوش میداد چیزی خورده بودی وی را از مجلس خود بیرون میفرستاد

و میفرمود که من از بهر آن نمی خورم که با کسی راز میگویم که شما نمیگوئید و آنچه از صدیقه رضی الله عنها
مرویست که آخر طعامی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم تناول فرمود پیاز داشت بر تقدیر صحت
محمولست بر آنکه از برای تداوی بوده یا از برای بیان جواز ادب ـــــ ششم
تقدیم طعامست بر نماز در صحیحین بروایت صدیقه رضی الله عنها آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که اذا وضع العشاء واقیمت الصلوة فابدؤا بالعشاء یعنی چون طعام شب در مجلسی
نهاده شود و نماز قایم گردد پس ابتدا بطعام خوردن کنید و در صحیح مسلم بروایت صدیقه
رضی الله عنها آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که نماز گذاردن روا نیست وقتی که طعام حاضر
شود الحدیث شارحان حدیث گفته اند این وقتی است که فرصت نماز باقی بود و در وقت
سعتی باشد پس اگر وقت تنگ بود و بیم فوت شدن باشد اشتغال بغیر نماز حرام
بود و در صحیحین بروایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
چون یکی از شما بر سر طعام خوردن باشد باید که در آن تعجیل نکند تا وقتی که حاجت
خود حاصل کند و اگرچه نماز قایم شده باشد در بعضی از کتب ائمه اهل حدیث مذکورست
که علماء صحابه مثل صدیق و فاروق و ابن عباس و ابن عمر و غیر ایشان رضوان الله علیهم
اجمعین بمضمون این حدیث عمل میکردند و ابن عمر رضی الله عنهما بطعام نشستی
و اگرچه جماعت از وی فوت میشد و امام نواوی در احیا آورده که مرویست که طعام
پیش وی مینهادند و نماز قایم میشد و وی نماز برنمیخواست تا وقتی که از طعام باز
میپرداخت با وجود آنکه در آنجا آواز قرائت امام را میشنید و وقتی ابن عباس
و ابو هریره رضی الله عنهما طعام می خوردند و بریانی در میان بود که مؤذن آمد و

قامت کشیدند ابن عباس گفت تعجیل مکن تا وقتی که مائی بر پا شیر انگور ریم وما بر نماز برنخواهیم خواست در حالی که
هنوز نفس ما را بطعام رغبت باقی باشد شارحان حدیث گفته اند این وقتی است که نفس نقاهت
محتاج ومشتاق طعام باشد ودر وقت نیز مجال وسعتی بود وکیع رحمه الله که از شارحان حدیث
است چنان گوید که طعام را بر نماز مقدم باید داشت که اگر بگذارند ضایع وفاسد گردد وطعام

ادب ———— هفتم نشسته طعام خوردن است

باید که وقت طعام خوردن بر پای نایستد ودر جای تکیه نکند که از جمله مکروهات وممنوعات است
در صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی فرموده از آب خوردن در حالت قیام قتاده
روایت کند که از انس رضی الله عنه پرسیدیم که طعام خوردن در حال قیام چگونه باشد فرمود که قبیح تر وخبیث تر
از آن نیست وهم چنانکه ایستاده مکروه است طعام خوردن تکیه زده نیز ممنوع است علما گفته اند تکیه بر سه
نوع است اول آنکه پشت یا پهلو یا سینه بر زمین نهد یا بر متکائی تکیه زند بوجهی از وجوه دوم آنکه مربع
نشینند واین نوع نشستن را نیز داخل تکیه کردن داشته اند سیم آنکه یکدست بر زمین نهاده واز استول ساخته
بر آن تکیه زنند ودر حالت تناول طعام بهترین وضع نشستن سنت است اول آنکه دو زانو نشینند بشرطی که بر روی نیفتند
وشکم را بر زانو ننهند بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در وقتی طعام خوردن دو زانو بسیار می
نشسته وثابت شده که هرگز بر وضع مربع تکیه زده طعام نمی خورد بلکه بدو زانو می نشست ومی فرمود که
من بنده از بندگان خدایم طعام می خورم چنانکه بندگان می خورند ومی نشینم چنانکه بندگان می نشینند
دوم آنکه زانو راست را بر آورد وبر بالای چپ نشینند وبصحت رسیده که آن حضرت گاهی در حالت تناول
طعام زانوی راست را نصب میکرد وبر بالای دیگر می نشست یا آنکه بر جای تکیه زند سیم آنکه هر دو
زانو را بر آورد وبر شکم چسپاند واین نوع نشستن را اقعا گویند ثابت شده که آن حضرت

گاهی از غایت

گاهی از غایت جوع بر هیأت اقعای نشست وطعام تناول میفرمود ودر تاریخ امام
یافعی رحمه الله بروایت انس رضی الله عنه مذکور است که خرما آوردند از برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دیدم که خرما می خورد در حالتی که بر هیأت اقعا نشسته بود از غایت گرسنگی ونشستن آن حضرت
در وقت طعام خوردن بر این وضع از سایر اوضاع کمتر واقع شده وچون کسی بطعام خوردن
بنشیند باید که کفش ونعل از پای بیرون کند ودامن جامه وآستینهای فرجی گرد آرد
واز روی ادب نشیند ودر تاریخ امام یافعی رحمه الله مذکور است که یکی از آداب
طعام خوردن تشمیر است وتشمیر گرد کردن جامه وفراهم آوردن آنست ادب
هشتم از روی سفره ودستارخوان طعام خوردن سنت باید که همه طعام از
روی سفره یا دستارخوان تناول کند وبرکنار از روی خوان پایه دار چیزی نخورد که
مکروه وممنوع است لیکن اگر خوان پایه دار نبود واز زمین بسیار مرتفع نباشد جایز است
از روی خوان طعام خوردن در اصل سنت نبوده در نوادر الاصول بروایت انس رضی الله عنه آمده که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم هرگز از روی خوان طعام تناول نفرمود ما از انس رضی الله عنه پرسیدیم که پس
بر روی چه چیز طعام می خورد گفت بر روی سفره وامام قدس سره در شرح احیاء الحدیث گوید
که خوان نهادن از رسوم عجم بود واعراب بر روی سفره چیزی می خوردند ومراد از آن سفره
چرمینه است که از آن علاقه وحلقه هاست واز حسن بصری رحمه الله مرویست که گفت خوردن طعام
بر خوان فعل ملوک است وبر مندیل فعل عجم وبر سفره فعل عرب وسنت این است
وچون عرب در افعال مجبول بودند بر سعت مشرب وسماحت وتیسیر در امور وعجم مجبول

هر تنگی و دشواری و تکلف و چیزها لاجرم آن حضرت که دل مبارک او از تنگی و تکلف پاک بود فعل عجم
اختیار نفرمود و در امثال این امور تتبع رسوم و عادات اعراب نمود و آنکه در بعضی احادیث لفظ
مایده میگویند و در عرف عربیت میباشد که گاهی مفعول را بلفظ فاعل ادا میکنند چنانچه میگویند
سر کاتم ای مکتوم قال الله تعالی عیشة راضیة ای مرضیة پس مایده میگویند و مراد ده
مرخوانند یعنی گسترده بر زمین و خوان چیزی است که از زمین مرتفع است و آن را اقرا بست
پس خوان دیگر باشد و مایده دیگر و چون در میان عجم خوان نهادند شایع بود و بجای مایده بیشتر
خوان مینهادند بدان سبب خوان را مایده گفتند و در اخبار آمده که چون قوم عیسی علیه السلام
گفتند ربنا انزل علینا مائدة من السماء حق تعالی برای ایشان سفره فرو فرستاد که
بر آنجا طعام بود و آن سفره بود برنگ سرخ و مدور و در میان دو پاره ابر والله اعلم

ادب نهم طعام در ظرف چوبی یا سفالی
خوردنست بر موافقت سنت در شرعة الاسلام آورده که در ظرف زرین و سیمین طعام
و شراب خوردن حرام است و در ظرف روئین دمشقی مکروه و در صحیح مسلم بروایت ام سلمه
رضی الله عنها مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که هر کس شربتی خورد در ظرفی که
از زر یا سیم ساخته باشند آواز کند در شکم او آتش دوزخ و باتفاق علمای دین رضوان الله علیهم
جمیع استعمال اوانی زر و سیم حرامست و بمذهب امام شافعی رضی الله عنه اگر در کاسه یک
حلقه از سیم باشد یا تیغ کاردی را باندکی از سیم نقش کرده باشند جایز است از آن کاسه
چیزی خوردن و آن کارد را بکار فرمودن و اگر غرض از آن حلقه و نقش زیب و

زینت کاسه و کارد باشد استعمال آن مکروه است نه حرام لیکن اگر سیم بسیار بکار
برده باشند خاصه برای تزیین استعمال آن حرام باشد

ادب دهم
بعد از رسیدن قوم دست بطعام بردنست باید که چون بزرگی و مقتدی در صحبت حاضر
بود و طعام پیش آورند دست بجانب آن دراز نکنند تا وقتی که آن بزرگ افتتاح نکند
چه در صحاح احادیث بثبوت پیوسته که حذیفة بن الیمان رضی الله عنه گفت اذا حضرنا مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم طعاما لم یضع احدنا یده فیه حتی یبدأ
رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید بودیم ما یعنی طریقه ما آن بود که چون حاضر میشدیم با رسول
صلی الله علیه وسلم بر سر طعامی نمینهاد هیچ یک از ما دست خود را در آن طعام
یعنی هیچ کس دست بآن طعام دراز نمیکرد تا وقتی که ابتدا میکرد رسول خدا صلی
الله علیه وسلم و اگر نرسیده قوم خود باشد باید که حاضران انتظار نبرند و روا نی
دست بطعام دراز کنند چه ثابت شده است که چون آن حضرت با مردم طعام
خوردی هیچ کس پیش از وی دست بطعام دراز نکردی مراد آنست که صحابه
را انتظار نمیداد از حضرت ایشان قدس سره استماع افتاده که میفرمودند
خدمت مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمة میگفتند که در طعام
خوردن توقف کردن تا بزرگ مجلس ابتدا کند از جمله مکارم آداب است
لیکن در میوه خوردن رعایت این ادب لازم نیست

ادب یازدهم تسمیه است باید که در ابتدای تناول طعام نام خدا تعالی بر زبان
راند پس شروع کند نزد محققان اهل حدیث تسمیه در اول طعام واجب است

چه در حکایت امر بان صحیح و صریح و سالم از معارض است اما اکر جمعی باشند تسمیه یک شخص مجزی
هست از تسمیه دیکران یا نی علما را دران اختلاف است ائمه شافعیه رحمهم الله بر آنند که مجزی
است و این مشابه رد سلام و تشمیت عاطس است که جواب یکی از جمع کافی است و بعضی
دیکر کویند کافی نیست و دلیل ایشان آن حدیث است که در سنن ترمذی بروایت
صدیقه رضی الله عنها آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با شش نفر از صحابه طعام می
خوردند ناکاه اعرابی در آمد و آنچه مانده بود بدو دادند بدو لقمه بخورد
آن حضرت فرمود که اکر این اعرابی بسم الله بکفتی این طعام شما را کافی
بودی و محقق است که آن حضرت و صحابه بسم الله کفته بودند پس اکر تسمیه یک کس کافی بودی
از تسمیه باقی ایشان محتاج تسمیه اعرابی نمیشدند و از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه
مرویست که کفت ما روزی با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودیم که طعام نزدیک وی آوردند که هیچ در
اول اکل برکت آن طعام ندیده بودیم و در آخر به بی برکتی آن پس کفتیم یا رسول الله این چکونه
بود فرمود که ما وقت خوردن این طعام نام خدای تعالی برده بودیم و در این اثنا کسی آمد و بطعام
خوردن بنشست و نام خدای تعالی نبرد و شیطان با وی شریک شد در خوردن این طعام و مستحب است که
پیش از تسمیه تقدیم صلوة کنند در عوارف المعارف حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس
الله تعالی سره مذکور است که در ابتداء طعام این صلوة باید کفت که اللهم صل
علی محمد وعلی آله وطیبه ارزاقنا وحسن اخلاقنا بعد از آن تسمیه باید کفت و
امام نووی رحمه الله در اذکار آورده که افضل آنست که در ابتدای طعام
کویند بسم الله الرحمن الرحیم و اکر همین بسم الله کویند کفایت کند و سنت بآن حاصل شود

و درین کفتن جنب و حایض و غیر ایشان برابر اند در احیاء العلوم و در شرعة الاسلام آورده
که بعضی کفته اند چون کسی لقمه اول بردارد باید بکوید بسم الله و در لقمه دوم بکوید بسم الله الرحمن و در
لقمه سیم بکوید بسم الله الرحمن الرحیم و مستحب است که در ابتدای طعام بسم الله را بلند کوید از برای تنبیه دیکران
و در احیاء العلوم آورده که مستحب است بعد از تسمیه ابتدا بنمک کردن و در آخر طعام ختم بنمک کردن چه
در خبر آمده که ابدؤا بالملح واختموا به و از بعضی اکابر منقولست که چون انکشت بر نمک
زنند یا سبزی در دهان نهند بکوید بسم الله والصلوة علی رسول الله و در شرعة الاسلام آورده
که چون دندان بر ترتیب نهد باید که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را یاد کند تا رایحه کریهه
آن در نیابد ادب ——— دوازدهم از ادب شعور
و آکاهی طعام خوردنست پس اکر در حین تناول طعام تسمیه کنند بر سبیل عادت و در آن حال شعور و آکاهی
نباشد بجز تلفظ خیر و برکت و جمعیت خاطر بر آن مترتب نشود حضرت شیخ علاء الدوله قدس الله تعالی
روحه فرموده اند که درویشان میباید که جهد کنند تا هر وقت لقمه خوردن بنیک حاضر
باشند که تخم اعمال درین زمین قالب انسانی لقمه است چون تخم بغفلت اندازند ممکن
نیست که هرکز جمعیت باطن حاصل شود و اکر چه لقمه حلال باشد و بعضی عزیزان از حضرت
ایشان علیه الرحمة والرضوان نقل کرده اند که میفرمودند که اکابر کفته اند در حین
تناول هر لقمه باید که اسم القیوم کویند تا بنورانیت و برکت این اسم یقین و محقق شود که
مقوم علی الحقیقة حضرت حق است سبحانه و تعالی هم چنانکه بطعام حفظ و ابقای
بنده میکند با سباب و طرق دیکر نیز مقوم است ابقا و حفظ میکند و طالبان صادق
را با وجود آنکه در حین تناول طعام بحسب باطن کیفیت حضور و آکاهی حاصل باشد اولی

آنست که بحسب ظاهر نیز تسمیه کنند و ظاهر سنت را همچنانکه محافظت نمایند بعضی عزیزان از حضرت
ایشان قدس الله تعالی سره نقل کرده اند که میفرمودند روزی خدمت مولانا هاشم
بلخی علیه الرحمه در وقت طعام خوردن فرمودند که هرچند کسی را جمعیت خاطر باشد لیکن در وقت
طعام خوردن بسم الله گفتن منافی نیست باید که ترک نکنی و اگر کسی در ابتدای طعام از
تسمیه غافل شود باید که در آن اثنا هر گاه یادش آید تسمیه کند و اگر در آخر یادش آید بگوید بسم الله
فی اوله و آخره ادب سیزدهم ابتدا بیمین است
در اکل و شرب و بسه انگشت طعام خوردن و در آن باب احادیث صحیح بسیار وارد است
امام نووی رحمه الله در اذکار آورده که در اکل و شرب و استلام حجر الاسود و مصافحه
و استنجا و مسواک و تقلیم اظفار و قص شارب و تنتیف ابط و حلق راس و دست بآستین کردن
در زیر جامه پوشیدن و کفش و موزه در پا کردن و وضو و غسل و خروج از مبرز و از بقاع
شر و در دخول در مسجد و منازل خیر و اخذ حاجت از مردم و دفع حاجت بجانب ایشان
و آنچه بدین ماند ابتدا بیمین باید کرد و در آنچه ضد اینست ابتدا بیسار و اگر کسی در حین طعام
خوردن بدست چپ استعانت جوید وقتی که بآن محتاج باشد رواست و در شرعة الاسلام
آورده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم گاهی نان را بدست راست میگرفت و خربزه را بدست
چپ و هم ازین و هم از آن تناول میفرمود و باید که بسه انگشت طعام خورد که بصحت رسیده است
از آن حضرت که بسه انگشت ابهام و سبابه و وسطی دست راست چیزی تناول میکرد
و گاه بانگشت چهارم نیز و داخل و استعانت می جسته و در احیاء العلوم از امام شافعی
رحمه الله علیه روایت کرده که بچهار انگشت طعام خوردن علامت حرص و شره است
و توفیق میان این دو قول آنست که باید که در وقت طعام خوردن ابتدا

بچهار

بچهار انگشت نکند بلکه همه بسه انگشت خورد اما اگر گاهی در بعضی طعامها بدان محتاج
شود بانگشت چهارم استعانت جوید منافی سنت نیست چه احیانا این صورت از آن
حضرت بوجود آمده و ثابت شده که آن حضرت هرگز بدو انگشت طعام نمیخورد
و میفرمود که شیطان بدو انگشت چیزی می خورد و مراد آنست که بدو انگشت طعام
خوردن علامت کبر و نخوت و نشانه پندار و رعونت است که از صفات [illegible]
و شیطان از آن حظ تمام حاصل است ادب چهاردهم
طعام از پیش خود خوردن است باید که چون طعام حاضر شود از نزدیک خود خورد نه از طرف
ظرف و نه از میان ظرف که ثابت شده پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن منع کرده است و فرموده
که چون جمعی از یک ظرف طعام خورند از کنارهای ظرف خورند نه از وسط وی که برکت
بر وسط نازل میشود و در صحیحین بروایت عمر بن ابی سلمه رضی الله عنهما آمده که وی گفت
که من خورد سال بودم در حجر تربیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم روزی با آن حضرت طعام می
خوردم و دست من در کاسه حرکت میکرد و بهر طرف دراز میشد و بر یک موضع نمی ایستاد پس
آن حضرت مرا گفت ای پسر و بروایتی آنکه فرمود ای پسرک من بسم الله بگو و بدست راست
طعام خور و از نزدیک خود خور و هم در صحیحین بروایت انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی
الله علیه و سلم فرمود که وقت طعام خوردن نام خدای بر زبان آرید و باید که هر یکی از نزدیک
خود خورد و علما در شرح این حدیث گفته اند این حکم وقتی است که طعام از یک جنس باشد
پس اگر بر سفره یا طبق طعامهای گوناگون و میوه های رنگارنگ جمع باشد رواست
که دست بهر طرف دراز کردن و از هر جنسی که میخواهد طعام و میوه خوردن در صحیح ترمذی

بروایت عکراش بن ذؤیب رضی الله عنه آمده که کاسه بزرگ از ثرید پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آوردند
که ثرید و گوشت پاره‌ها در آن بسیار بود و من دست می‌انداختم و از هر طرف که می‌خواستم می
خوردم و آن حضرت از پیش خود می‌خورد در اثنای آن بدست چپ دست راست مرا بگرفت و
فرمود ای عکراش ازینجا طعام خور که این یک طعام است یعنی از هر جا که می‌خوری همان یک مزه
دارد بعد از آن طبقی آوردند که بر آن انواع خرما بود و من از پیش خود خرما می‌خوردم و آن
حضرت از همه اطراف طبق خرما تناول میفرمود و در آن اثنا گفت ای عکراش از هر جانب
که می‌خواهی بخور که این یک لون نیست ادب ـــــ پانزدهم گرامی
داشتن نان و نان ریزه است باید که چون دست بجانب نان دراز کنند آنرا بهر دو دست بشکنند
که نان را بیک دست شکستن علامت کبر و نخوت است و ادب آنست که نان را عزیز دارد و خوار
نگذارد و دست چرب شده بوی پاک نسازد و اگر چه بخواهد خورد یا بحیوانی خواهد داد و باید که نمکدان
و کاسه و سبزی و طبق و کوزه آب و امثال آن بر سفره بالای نان ننهد که اکابر آنرا مکروه داشته‌اند
در کتب اهل حدیث مسطور است که سفیان ثوری رحمه الله مکروه میداشته است که کاسه طعام را
بر روی نان نهند صاحب الحقایق رحمه الله در مرصاد العباد آورده که سیصد و شصت تن
از ارباب صنایع کار میکنند تا لقمه نان بدهان کسی میرسد پس آنرا خوار داشتن و ضایع گذاشتن
از طریق مروت و انصاف دور باشد و باید که اگر لقمه نان یا غیر آن از ماکولات از دست بیفتد
آنرا باز بردارد و پاک ساخته تناول کند که گذاشتن آن نشان کبر و همتی و دلیل نخوت و خود پرستی
است و در صحیح مسلم بروایت جابر رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون لقمه از دست
یکی از شما بیفتد باید که آنرا بردارد و آنچه بر وی چسبیده باشد دور کند پس بخورد و از برای شیطان

باز نگذارد و علما در شرح این حدیث گفته‌اند که ترک آن از برای شیطان آنست که گذاشتن
آن ضایع کردن نعمت الهی است و غالب آن بود که از جهت کبر و نخوت باشد و این از
افعال شیطان است پس اگر طعام در پلیدی افتد و شستن آن ممکن باشد باید که آنرا بردارد و
بشوید و تناول کند و اگر شستن آن متعذر بود یا پس از شستن بغایت مکروه طبع شده باشد
آنرا بحیوانی خوراند و البته نگذارد که ضایع شود و هر نان ریزه که از سفره بر زمین باشد باید که
برچیند و روا ندارد که در زیر پا ضایع شود و در اصل صد و هفتم از نوادر الاصول بروایت مکحول
که از علمای تابعین است مذکور است که ابو هریره رضی الله عنه گفت که روزی پیغمبر صلی
الله علیه وسلم خطبه میخواند در آن اثنا فرمود که چون پیش یکی از شما طعامی بنهند باید که
بسم الله بگویند تا شریک شما نشود آن خبیث یعنی شیطان در روزیهای شما و چون سفره
بردارند باید که برچینند آنچه در زیر سفره مانده باشد که دیو آن برمی‌چیند آنچه در زیر سفره بمانده
باشد باید که از برای ایشان نصیبی از طعام باز نگذارید ادب ـــــ شانزدهم
ترک حرص و شره کردنست در وقت طعام خوردن باید که بهیچ حال از روی سرعت و شتاب
زدگی طعام نخورد و اگر چه بسیار گرسنه باشد که موجب قسوت قلب و کوری دل بلکه سبب
موت وی است شیخ بنان حمال قدس سره که از کبار مشایخ بوده است گوید که در مکه مجاور

حکایت

بودم چند روز بر من گذشت و هیچ فتوحی نرسید و در مکه حجامی بود که چون فقیری برای حجامت
بوی آمدی وی گوشت و نیدی برای آن فقیر بپختی پس بدکان وی رفتم و وی کسی را
بگوشت فرستاد و در میان حجامت کردن نفس من حدیث کرد که چون از حجامت فارغ
شوی طعام پخته پیش آن خاطر را نپسندیدم و با خود گفتم ای نفس حجامت یا طعام

عهد کردم که از این طعام نخورم بعد از فراغت برخاستم که بروم حجام گفت سبحان الله تو
خود عادت مرا میدانی عذری گفتم و بمسجد حرام رفتم آنروز چیزی نیافتم و روز دیگر تا
نماز دیگر نیز برخاستم و بردی در افتادم و بیهوش گشتم مردمان گرد من در آمدند و چنان پنداشتند
که دیوانه شده ام ابراهیم خواص آنجا بود و من با وی آشنائی نداشتم مرد ما آمد از آن میان و در گرد
دیمش من بنشست و با من موانست و حدیث آغاز کرد و گفت چیزی می خوری گفتم شب
نزدیک است گفت نیکو میکنید ای مبتدیان قدم استوار دارید بر این تا فلاح یابید پس
برخاست و برفت چون نماز خفتن بگذاردیم آمد و با خود کاسه عدس و دو رغیف آورد
و گفت بخور بخوردم گفت دیگر هم می خوری گفتم آری باز رفت و یک کاسه عدس دیگر
با دو رغیف آورد آنرا نیز بخوردم گفت دیگر می خوری گفتم آری باز برفت و مثل آن دیگر بیاورد
و بخوردم و گفت دیگر می خوری گفتم نی همین بسنده است پس در خواب شدم و تا صبح
برنخاستم و نماز نگذاردم و طواف نکردم بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
بخواب دیدم گفت ای بنان گفتم لبیک یا رسول الله گفت مَن اکلَ فوقَ شِبَعِهِ اَعمَی اللهُ عَینَ قلبه یعنی
هر که طعام بجز خوردن حق سبحانه دیده دل وی را کور گرداند آنگاه بیدار شدم و با خود عزیمت کردم که دیگر هرگز
سیر نخورم ادب ——— هفدهم لقمه را متوسط برداشتن
است و نیک خاییدن و نرم فرو بردن و نفس بر طعام گرم نادمیدن پس باید که لقمه
را بزرگ نسازد که آن علامت حرص و شره و شهوت است و خورد نیز نگرداند که آن نشان
بزرگی و نخوت است و باید که وقت لقمه در دهان نهادن دهان را زیاده از اندازه
باز نگشاید و چون لقمه را در دهان نهد بطرف راست خاید که مانع باشد از درد دندان

یا غیر آن و باید که تا لقمه نیک خاییده نشود بگلو فرو نبرد و در وقت لقمه بگلو فرو بردن رفق
لطف را کار فرماید تا هم چو آواز شتر از گلوی آواز بیرون نیاید و اکثر حیوان اتفاق افتد که
آن آواز وقتی از گلو برآید که لقمه ناخاییده بدرشتی و سرعت فرو برد و باید که تا لقمه فرو نبرد و
دهانش خالی نشود از برای لقمه دیگر دست بجانب طعام دراز نکند و باید که لقمه بدندان گزیده
را باز بطرف طعام نیارد و نفس بر طعام گرم نزند بلکه چندان صبر کنند که سورت گرما و حرارت
آن فرو نشیند و در اخبار وارد شده که النفخ فی الطعام یذهب البرکة و بصحت رسیده که آن
حضرت طعام را که بغایت گرم بود تناول نمی نمودند بلکه زمانه میگذاشت تا باعتدال باز می
آمد و باید که در اثنای طعام خوردن دست آلوده را بر کاسه و طبق نیفشاند و لقمه چوب و پاره
گوشت را در پیاله سرکه و امثال آن فرو نبرد که چون ردی آن بجرای آلوده شود مکروه خاید پس طریق
جمع کردن میان ترشی و گوشت چوب آن بود که اول لقمه خشک را بسرکه فرو برد و بعد از آن
گوشت بر آن نهاده تناول کنند و باید که استخوان مغزدار را بعنف بر پشت و روی نان و کنار طبق
و دسترخوان نزند که از جمله مکروهات است و نیز نقل کرده اند که حضرت ایشان قدس الله تعالی سره
بزرگی را نام می بردند که وی گفته اند که در آداب طعام خوردن نوشته اند که زنهار بر کنار سفره
کریج کوی نکنی یعنی استخوان مغزدار را بعنف بر کنار طبق و دست ترقاتی ادب هیژدهم
سخن گفتن است در اثنای طعام خوردن باید که در میان اصحاب تناول طعام سخن گوید و
شنود زیرا که کنار سفره از اول تا آخر خاموش نشستن مکروه و ممنوع است بجهت تشبه بطایفه
مجوس و حیوانات امام حجت الاسلام رحمه الله تعالی در احیاء العلوم آورده که در آداب طعام
خوردن اینست که سخن گویند در اثنای آن و حدیث کنند و حکایات صالحان و مکروه است که

سخنان وحشت انگیز و اخبار کدورت آمیز گویند مثل اراجیف جاهله و امور مکروهه از مرض
و فوت اخوان و احباب و امثال آن و باید که هیچ طعام را مذمت و عیب نکند که مکروه
و ممنوع است و خلاف سنت چه در صحیحین بروایت ابوهریره رضی الله عنه آمده که هرگز
پیغمبر صلی الله علیه وسلم طعامی را عیب نفرمود و در روایت مسلم آورده که اگر اشتها داشت
ساکت می بود لیکن اگر طعامی بر کسی عرض کنند و وی را از خوردن آن کراهت طبعی حاصل
باشد روا است که اظهار کراهت کند از آن و این مخالف سنت نیست چه در صحیحین بروایت
خالد بن ولید رضی الله عنه آمده که جمعی سوسمار بریان کرده پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آوردند
آنحضرت قصد خوردن آن کرد پس ایشان گفتند که این سوسمار است یا رسول الله آنحضرت
دست مبارک باز پس کشید خالد گفت یا رسول الله آیا این حرامست آنحضرت فرمود که
حکم بحرمتش نمی کنم لیکن این جانور در زمین قوم من نمی باشد مرا کراهت طبعی است از خوردن آن

ادب سیزدهم ترک تنها خوردن طعام است

باید که تا ممکن و مقدور باشد تنها طعام نخورد و البته هم کاسه پیدا کند و طعام خورد و
بصحت رسیده که دوست ترین طعام نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن بود که با مردم بسیار
دستها خوردی و تنها طعام تناول نکردی الا نادرا و فرموده که شر الناس من اکل وحده
و در سنن ابن ماجه بروایت فاروق رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده کلوا
جمیعا و لا تفرقوا فان البرکة مع الجماعة و در سنن ابوداود و غیر آن بروایت وحشی
بن حرب رضی الله عنه آمده که بعضی اصحاب گفتند یا رسول الله ما طعام میخوریم و سیر
نمیشویم جهت چیست آنحضرت فرمود شاید که پراکنده طعام میخورید گفتند آری فرمود که جمع

شوید و باید که بر طعام خورید و نام خدای تعالی بر زبان رانید تا در طعام شما برکت پیدا شود
و در صحیحین بروایت عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنهما در اینست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که هر کس نزد وی طعام دو کس باشد باید که سیمی را بخواند و هر کس که نزدیک
او طعام چهار کس باشد پنجمی و ششمی ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که طعام
دو کس کافی است سه کس را و طعام سه کس کافی است چهار کس را و بعضی از
شارحان حدیث گفته اند که مراد آنست که سیری یک کس قوت دو کس میشود
و در صحیح مسلم بروایت جابر رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که طعام یک
کس کافی است دو کس را و طعام دو کس کافی است چهار کس را و طعام چهار کس
کافی است هشت کس را پس از مضمون این حدیث معلوم میشود که کثرت
ایادی در طعام موجب برکت طعام است

ادب بیستم

اتفاق است با اصحاب در طعام تا آخر کار باید که چون جمعی از یاران بطعام خوردن بنشینند
با ایشان طریق موافقت و مرافقت سلوک دارد تا زمانی که فارغ شوند پس مقتضای حکمت
و احتیاط آنست که اگر اندک خورده بود در ابتدا دست کشیده دارد و تعللی میکند تا در
آخر بنشاط و رغبت خورد و باید که چون یاران وی را بطعام خوردن و برا مراعات کنند
و وی را رغبت باشد نگوید که رغبت خوردن ندارم بلکه با ایشان بی وحشت و تکلف اتفاق
کند و از کذب و نفاق اجتناب نماید و هم چنانکه در خلوت طعام میخورد در صحبت نیز بهمان
منوال تناول کند و در سنن ابن ماجه بروایت [illegible] آمده که طعام از برای
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آوردند آنحضرت بر ما عرض کرد گفتیم اشتها نداریم فرمود که گرسنگی با

دروغ جمع نکنند و باید که اگرچه طعام زیاده رغبتی نداشته باشد لیکن صورت موافقت را تا آخر می
دارد و دستی می آرد و میبرد و بحسن الجمیل مرافقتی میکند و خود را مشغول مینماید تا وقتی که یاران فارغ شوند
آنکه سیری بسیری در انسند و برابر هر گرسنه طعام خورد امام بیهقی رحمه الله در کتاب شعب الایمان
حدیثی مرسل روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم با قومی طعام خوردی با ایشان موافقت کردی
تا با آخر و آخر کسی که دست از طعام باز کشیدی آن حضرت بودی و این بجهت رعایت رفیقان
و مرحمت بر ایشان بود چه ممکن است که بعضی گرسنه باشند و بواسطه عدم اتفاق یاران ایشان نیز ترک
طعام خوردن کنند پس موافقت آن حضرت تا آخر بجهت کمال شفقت و مهربانی بود بر اصحاب
و باید که تا سفره انداخته باشد کسی از کنار سفره برنخیزد مگر بنابر ضرورتی چه در سنن ابن ماجه و شعب
الایمان امام بیهقی بروایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون مایده نهند
باید که از کنار مایده کسی برنخیزد تا وقتی که مایده را بردارند ادب ——— بیست و یکم
اتفاق با اصحاب امراض متعدیه در طعام اگر ایمان و توکل وی کمال دارد و الا اجتناب از آن صورت اولی است
پس باید که اگر بحسب باطن قوتی دارد از هم کاسگی بیماران که مرض ایشان سرایت میکند احتراز ننماید
و دغدغه بخاطر راه ندهد و بی کراهت با ایشان طعام خورد و در سنن ابوداود و ترمذی و ابن ماجه
از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دست مجذومی گرفت و با دست خود
در کاسه برد و فرمود کُلْ بِسْمِ اللهِ ثِقَةً بِاللهِ وَتَوَكُّلاً عَلَيْهِ و اگر کسی را قوت ایمان و توکل درجه کمال ندارد
از هم کاسگی چنان بیماران احتراز و اجتناب جایز است و مخالف طریق سنت نیست چه در احادیث
صحیحه امر باجتناب از مجذوم واقع شده در صحیح بخاری ثابت است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
ابوهریره را رضی الله عنه گفت بگریز از مجذوم و هم چنانکه از شیر میگریزی و جذام مرضی است خبیث که از انتشار

خلط سوداست

خلط سوداست که در همه بدن پیدا میشود و مزاج اعضا و هیات آن تباه و متغیر میشود و در احادیث
وارد است که آن حضرت فرمود سخن گوی با مجذوم بحالی که میان تو و او یک نیزه وار
یا دو نیزه واری مسافت باشد و اکابر گفته اند هر که قوت ایمان او درجه کمال داشته باشد
وی را از موافقت و مخالطت این طایفه چندان ضرری نخواهد رسید زیرا که قوت ایمان و
توکل وی تعدیه را مانع می آید لیکن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ضعفا را اجتناب و احتراز
فرموده و خود هر دو صورت را مباشرت نموده تا قوی اقتدا کند بوی بطریقه توکل و ضعیف بطریقه
تحفظ ادب ——— بیست و دوم ایثار است بر هم کاسه
باید که با رفیق در طعام خوردن طریق ایثار مسلوک دارد و آنچه بهتر و خوشتر بود از طعام بوی بازگذارد
و این از جمله مکارم آداب با یاران در طعام خوردن سهل بن عبدالله تستری قدس الله تعالی
سره در تفسیر آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ فرموده است که عدل آن بود که انصاف
رفیق اندر لقمه بدهی و احسان آنکه او را بلقمه از خود اولی تر دانی شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس
سره یکی از اکابر را نام برده که تنها نان خوردی از وی سبب آن پرسیدند گفت روزی با پیری خود
همکاسه بودم پاره گوشت برداشتم او را پسندیده افتاد بر جای نهادم وی بانگ بر من زد و گفت
چیزی که خود را نپسندیدی چرا دیگری را پسندی در وهن نه از آن وقت باز تنها طعام میخورم تا ادب
شوم و هم وی گوید که شیخ ابوسعید مقری رحمه الله گفت که با شیخ ابوعبدالله رودباری قدس الله روحه
که از کبار مشایخ شام است باقلی میخوردم باقلی پسندیده بیامد مرا با جای نهادم شیخ گفت با جای
منه چیزی که خود را نپسندیدی در راه درویشی می نهی که بخورد شیخ ابوجعفر سامانی رحمه الله که از
کبار مشایخ است حکایت کند که وقتی بکوه لبنان افتادم آنجا قومی از ابدال را یافتم تا

با ایشان جوان بود که خدمت ایشان کردی شبانگاه دسته گیاه بدرودی برای ایشان بپختی
سه روز آنجا بودم روز چهارم بامداد مرا گفتند زندگانی ما را دیدی برو که تو با ما زندگانی نتوانی
کرد مرا دعا کردند و من برفتم بعد از چندگاه ببغداد افتادم آن جوان خادم را دیدم که دلالی میکرد
دمی را نبرید میگفت عجب بماندم و در وی مینگریستم که آیا او باشد یا نی وی بجای آورد و میگفت
بازنشد و گفت چه مینگری گفتم بخدای بر تو که تو آن هستی که ترا دیدم بگو دلبنان گفت بلی هستم
گفتم آنجا چون افتادی وای چه کارست آن گفت روزی ماهی بریان میکردم در وقت قسمت
بهتر را بسوی خود نهادم بدینجا افتادم او ـــــ بحث سیم
ریزه کردن گوشت مهر است بدست بر موافقت سنت و اگرچه صحیح شده است که آن حضرت
احیاناً بکارد نیز ریزه کرده اند و به نزد بعضی گوشت پخته بکارد ریزه کردن مکروهست و دلیل ایشان
آنست که در بعضی روایات یافته اند که صدیقه رضی الله عنها فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گوشت
پخته را بدندان مبارک خود میکند و میگفت که گوشت را بکارد ریزه مکنید که آن صنع اهل عجم است و بدندان
بکنید که آن خوشتر است و اگرچه این حدیث مشهور است لیکن بعضی ارباب تحقیق از علماء محدثین در اسناد این
حدیث خالی از ضعف نیست و در سنن ابو داود و در شعب الایمان امام بیهقی این حدیث مذکور است
گفته اند لیس بالقوی و علماء فرموده اند که بر تقدیر صحت این نهی مخصوص بگوشتی است که محتاج بکارد
نباشد و بعضی گفته اند که مقصود آنست که گوشت بکارد ریزه کردن دایم عادت خود مسازید
چنانکه اهل عجم ساخته اند چه بصحت رسیده که آن حضرت بدست مبارک خود گوشت بکارد ریزه کرده
اند و در صحیحین بروایت عمرو بن امیه رضی الله عنه ثابت شده که گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که شانه
گوسفندی در دست داشت و بکارد گوشت را از آن باز میکرد در این اثنا بانگ نماز دادند

آن شانه گوشت

آن شانه گوشت و کارد را بینداخت و نماز گذاردن برخاست و دست مبارک خود را
نشست و هم چنان دست ناشسته نماز گذارد و در کتب معتبره اهل حدیث بروایت
ابن عباس رضی الله عنهما مذکور است که گفت شبی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را ضیافت کردم
وی امر فرمود که بزغاله بریان کنم پس آن حضرت کارد بزرگ برداشته و پاره گوشت
برای من جدا کرد و در این اثنا بلال قامت کشید و آن حضرت را بنماز خواندند و آن حضرت
کارد را بینداخت و برخاست و نماز گذارد بی آنکه دست مبارک را شسته باشد ادب
بحث چهارم رعایت کردن عدد طاق است در آنچه از ماکولات رعایت میتوان کردن
باید که چون میوه یا طعام تناول کند که از ابتداء آن شمرد مثل خرما و انجیر و سنبوسه و گوشتابه
عدد طاق در آن مرعی دارد یکی از سه یا پنج یا هفت تناول کند که بنا بر خبر ان الله وتر
یحب الوتر ملاحظه عدد طاق در امور دوست داشته باشد حق است سبحانه و در شوربا خوردن
بچمچه در رعایت عدد و آن اگرچه قویی بنظر نیامده لیکن جریی قیاسی میتوان کرد و نیز
باید که چون جمعی از اصحاب و اخوان بنوبت از چمچه آشی خورند هر یکی سه چمچه خورند و در
وقت شوربا خوردن چمچه را پر آش نکند که علامت حرص و شره است و کم نیز بر ندارد که نشانه کبر
و تکلف است بلکه طریق وسط را مرعی دارند و باید که از چمچه قطرات بر سفره و جامه نچکانند
و نیم خورده خود را از چمچه بکاسه باز پس نگردانند و در وقت چمچه بدهان بردن سر خود را
مثل بهایم و حیوانات فرو نیارند و باید که از برای چمچه دهان خود را بسیار
از هم باز نکند و چمچه را بدهان درون نبرند و در وقت شوربا و غیر آن خوردن

آداز ما خوش از لب و دهان برنیارند و چون خواهند که چیزی را از دست بنهند بر کنار ظرف
طعام ننهند و آنرا سرنگون در ظرف بگذارند که اگر قطره مانده باشد از وی فرو رود و
امثال این از آداب جزئیه بسیار است که تفصیل آن طولی دارد ادب بیست و پنجم
لیسیدن انگشتان و ظرف طعام است در آخر کار باید که چون از طعام خوردن فارغ
شود انگشتان و ظرف طعام را بلیسد که در آن باب احادیث صحیحه وارد شده در صحیح مسلم بروایت
ابن عباس رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون یکی از شما طعامی خورد باید که دست
خود را نشوید تا وقتی که آنرا بلیسد یا بخوراند که دیگری بلیسد مراد از لیسیدن دست لیسیدن
انگشتان است و این از قبیل تسمیه جزء است باسم کل و در صحیح مسلم بروایت کعب ابن مالک
رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بسه انگشت طعام میخورد و انگشتان مبارک را خود را
می لیسید پیش از آنکه بمندیل پاک سازد و هم در صحیح مسلم بروایت جابر رضی الله عنه آمده که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که باید که هیچ یک از شما دست خود را بمندیل پاک نسازد تا وقتی که انگشتان
خود را بلیسد زیرا که نمیداند که برکت در کدام جزو است از طعام وی و در روایتی آنکه نمیداند
که در کدام انگشت برکت طعام مانده و باید که در میان طعام خوردن انگشت نلیسد و دست
بمندیل پاک نکند که بی فایده باشد چه باز بطعام آلوده خواهد ساخت و دست آلوده بدستار خوان
و سفره پاک ساختن نکرده است اگرچه مکروه نباشد و بصحت رسیده که چون آن حضرت صلی الله
علیه وسلم از طعام فارغ شدی انگشتان را بدین ترتیب لیسیدی که اول وسطی را پاک ساختی
بعد از آن سبابه پس ابهام را و در تاریخ امام یافعی رحمة الله تعالی و از کعب بن مالک رضی الله
عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از طعام خوردن سه بار انگشتان مبارک را می لیسید

و از جابر رضی

و از جابر رضی الله عنه بصحیح رسیده که آن حضرت امر فرمود بلیسیدن انگشتان و لیسیدن
ظرف طعام و میفرمود که شما نمیدانید که برکت در کدام جزو است از اجزای طعام و در فصل
هفتاد و هفتم از نوادر الاصول بروایت مالک و بزار رحمة الله و از انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرموده که هر کسی که در کاسه طعام خورد و پس بلیسد آنکاسه از برای وی استغفار کند
و در روایتی صلوات فرستد ادب بیست و ششم دور ساختن
پوست و دانه است از طبق میوه ادب در میوه خوردن آنست که آنچه دانه و
پوست وی افکندنی باشد مثل خرما و انار آن دانه و پوست را در طبق با میوه جمع نکند
در فصل صد و چهلم از نوادر الاصول بروایت قتاده رحمة الله تعالی از انس رضی الله عنه
آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از آنکه جمع کنند میان خرمای خشک و دانه
و خرمای تر و دانه در یک طبق پس اگر طبقی تنگ باشد و جای نبود که دانه و پوست را دور انداز
آنرا میان رومالی یا گوشه مندیلی جمع سازد و از نظر مردم پنهان کند یا در دست چپ نگاه
دارد و اگر بسیار شده باشد تا بوقت فرصت دور اندازد و بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گاهی خرما را در دست چپ جمع کردی و چون خواستی که بیندازد دانه در دست چپ انداختی [illegible]
در فصل صد و چهلم از نوادر الاصول بروایت انس رضی الله عنه آمده که طبقی پر خرمای تر پیش پیغمبر
صلی الله علیه وسلم آوردند چیزی از آن تناول فرمود و دانهها را از دهان مبارک بجانب
دست چپ انداخت پس گوسفندی دست آموزی بر آن بگذشت و آن دانهها را بخورد
و در صحیح مسلم بروایت عبدالله ابن بسر اسلمی ثابت شده که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم خرما خوردی
دانهها را از دهان مبارک بر پشت انگشت سبابه و وسطی دست چپ نهادی انگاه دور

افکندی و باید که در وقت دور انداختن پوست و دانه ملاحظه نماید که در کفگاه چیزی نیفکند
و دردن کفشها را آلوده نسازد اوست ــــ بیست و پنجم دعای
برکت خواندنست وقتی که نوباوه پیش آید باید که چون میوه نو رسیده بدست وی
افتد از دعوات ماثوره آنچه ثابت شده است بخواند در صحیح مسلم بروایت ابوهریره رضی الله
عنه آمده که مردمان چون نوباوه میدیدند پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آوردند و آن حضرت
آنرا بدست مبارک خود میگرفت و میگفت اللهم بارک لنا فی ثمرنا وبارک لنا فی
مدینتنا وبارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا و بروایتی دیگر از مسلم آمده که بعد
از لفظ مدنا میفرمود که برکتا مع برکة پس خوردتری کودکی را میخواند و آن میوه را بوی
میداد و در کتاب ابن السنی هم بروایت ابوهریره رضی الله عنه مذکور است که گفت
دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که چون نوباوه پیش وی می آوردند آنرا بر چشمهای مبارک مینهاد و پس
بوسه بران میداد بعد از ان میگفت اللهم کما اریتنا اوله فارنا آخره پس آنرا بکودکی
میداد که نزدیک وی بود و در اصل نوزدهم از نوادر الاصول بروایت زهری رحمه الله از انس
رضی الله عنه آمده که چون نوباوه برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم آوردندی از هر جنسی از میوه آنرا ببوسیدی
و سه بار بر چشم راست نهادی و سه بار بر چشم دیگر پس گفتی اللهم کما بلغتنا اولها فبلغنا
آخرها پس آنرا بخوردترین کودکان دادی امام رحمه الله در شرح این حدیث فرموده که
جهت بوسیدن نوباوه آنست که اثر صنع الهی از وی مشاهده می افتد و قریب
العهد است از مبداء فیاض و هنوز بظلمت و غبار عالم حدوث آلوده نگشته و این فعل
از جمله عبادات است چون بآن اراده وجه الله کنند و بخشیدن آن بکودک نارسیده از

جهت مناسبت و قرب عهد اوست از مبداء و عدم آلایش وی بکدورت دنیا
اوست ــــ بیست و ششم خلال کردن بن دندانست
باید که چون از تناول طعام و میوه فارغ شود بیخ دندانها را خلال کند و اجزای طعام
و میوه را بیرون آرد والا بمرور زمان متعفن شود و موجب درد دندان و بوی دهان
گردد و در اصل بیست و نهم از نوادر الاصول بروایت عبدالله بن بسر المازنی رضی الله عنه
آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که نظفوا لثاتکم من الطعام یعنی پاک سازید گوشتهای
بن دندانها را از طعام امام رحمه الله در شرح این حدیث فرموده که مراد آنست که چون طعام
خورید آنچه در بن دندانهای شما مانده باشد بخلال بیرون آرید زیرا که آنچه در بن دندان بماند
رود باشد که تعفن پذیرد و رایحه کریهه از ان تولد کند و دهان را بد بوی گرداند و آن موجب
ایذا و آزار کرام الکاتبین شود و سبب نفرت و کراهت اخوان و مصاحبین گردد و ایذای ملکین
بواسطه آنست که مقام ایشان نزدیک دندانهای پیش آدمی است چنانچه در اخبار آمده
در معنی آیت ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید قال صلی الله علیه وسلم عند نابیه یعنی
جای آنها دو فرشته نزدیک دندانهای پیش میباشد که هرچه آدمی بآن تلفظ میکند ایشان
آن می نویسند و ضبط میکنند پس از دهان هر که بوی ناخوش می شنوند متاذی میشوند و کدورت
می یابند و پوشیده نماند که آنچه بسر زبان از بن دندان بیرون می آرند خوردن آن اولی است
و آنچه بنوک خلال بیرون آرند افکندن آن انسب است و باید که در وقت خلال کردن بن
دندانها کاو کاو بسیار نکند که گوشت بن دندان بواسطه آن بریده میشود و آن خلل بضعف دندان
راه مییابد و ادب خادم در قسمت خلال آنست که سر خلال را تا بنیمه در کوزه دست است

مقرر شده محمول بر استحباب خواهد بود نه برای ایجاب چه در صحیح بخاری آمده که از
جابر رضی الله عنه سوال کردند از دست شستن بعد از طعام که با آتش پخته شده باشد
گفت در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما هم چنان طعام کم می یافتیم و هرگاه می یافتیم
ما را مندیلی نبود که دست را بآن پاک سازیم الا آنکه دستها را در هم میمالیدیم و در ساق
و قدم خود میکشیدیم و بعد از ان نماز میگذاردیم بی آنکه دست بشوییم و موید این
قولست حدیث عمرو بن امیه و ابن عباس رضی الله عنهما که بعضی از ان در ادب بیست
و سیم گذشت و در مسند ابن ماجه موید این قول حدیثی مرویست از عبد الله بن حارث
بن جزء رضی الله عنه که گفت از برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم خان و گوشت آوردند و آنحضرت در مسجد بود
از ان تناول فرمود و ما نیز با وی طعام خوردیم بعد از ان برخاست و نماز گذارد و ما نیز با وی
نماز گذاردیم بی آنکه زیادتی کردیم که دستها در سنگ ریزهای مسجد مالیدیم و چون کسی خواهد که پیش از
طعام دست شوید طریقش آن بود که دو زانو نشیند و ساعدها در میان هر دو
زانو نهد بعد از ان هر دو دست تا آنجا که در میان طشت بشوید و اگر
پیش از ان دست شسته باشد چون خادم طشت و ابریق پیش وی آرد
باز بشوید و صورت اتفاق را مرعی دارد و باید که دست شسته را بر طشت
نیفشاند تا قطره بر فرش و جامه کسی نچکد و اولی آن بود که چون دست بشوید هیچ
مندیل مستعمل دست را خشک نسازد و اگر خواهد در زیر بغل نهد که
پاک ترین جای از جامه آنست و چون بعد از طعام دست شوید باید که دهن
در طشت نشوید مبادا موجب کراهت بعضی حاضران شود و اگر خلال

از میان وسطی و بنصر بیرون آرد و بعضی اصحاب دارد و کسی که خلال پیش آرد باید که به دست
راست هم از میان وسطی و بنصر فرا گیرد و خادم را گوید بشرک الله بالجنة ادب بیست و نهم
دست شستن است پیش از طعام در کتب بعضی ائمه اهل حدیث رحمة الله مذکور است

۲ و بعد از طعام ۲

که سفیان ثوری رحمة الله تعالی مکروه میداشته شستن دست پیش از طعام و آنچه نزد محققان
اهل حدیث ثابت شده آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گاه پیش از طعام و بعد از طعام
دست مبارک را شستی و گاه نشستی در صحیح ابو داود و ترمذی از سلمان فارسی رضی الله عنه
مرویست که گفت در توریة خوانده بودم که برکت طعام در آنست که بعد از طعام دست
بشویند این سخن را نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذکر کردم آن حضرت فرمود که برکت طعام در آن
است که پیش از ان و بعد از ان دست بشویند و در صحیح بخاری بروایت صدیقه رضی الله عنها
آمده که توضؤا مما مست النار یعنی وضو سازید از آنچه آتش وی را سوده باشد یعنی با آتش
پخته شده باشد مراد از وضو این جا چنانچه محققان اهل حدیث بر آنند نظافت و دفع
وسخ و دسومت است چه وضو مشتق از وضاءت است که عبارة از خوبی و پاکیزه
گی است نه وضوی نماز اگرچه بعضی از علما بران رفته اند لیکن حکم آن منسوخ داشته اند
و موید قول اولست حدیث عکراش بن ذویب رضی الله عنه که در صحیح ترمذی ثابت
شده در حدیث طویل الذیل که وی گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم از طعام فارغ شد
آب آوردند آن حضرت هر دو دست مبارک خود را بشست و دست تر شده
را در سر و روی و هر دو ذراع شریف خود را مالیدی فرمود ای عکراش این وضوست
از آنچه آتش آن را تغیر داده باشد و اگر مراد اینجا از وضو باشد که در شریعت برای نماز

مؤ الاول ۱۰۰

ور دست وی بود وقت دست شستن آنرا بدندان گیرد و باید که بر سر مندیل که پاکتر بود دست را
خشک سازد و بعد از ان خادم را دعای خیر کند و گوید که طهرک الله من الذنوب و نیز خادم در جواب
انکس بگوید که برأک الله من العیوب تا او نیز ثواب یابد چرا که درین دعا اقامت ثواب بسیار است
و در شرعة الاسلام آورده که ادب خادم در گردانیدن طشت آنست که چون پیش از طعام
طشت آرد اول از جانب دست راست گیرد و پیش خوردان مجلس نهد بجانب دست راست
بر تمام مجلس گرداند و چون بعد از طعام آرد پیش بزرگان مجلس نهد و از پیش ایشان بر جانب دست
راست بر تمام مجلس گرداند و خادم باید که آب دست شوی همه اصحاب را در طشت جمع کند و
بعضی را مخصوص بآن نسازد که طشت خالی پیش ایشان نهد از را و تعظیم مگر آنکه آب بسیار جمع شده
باشد که بضرورت خالی باید کرد و در وقت آب بر دست کردن و طشت گردانیدن باید که
ملاحظه نماید که ناگاه قطره بر فرش و جامه کسی نچکاند و ادب ریختن بر دست آن بود که در نوبت
آب ریزد اول اندک و نوبت دویم بیشتر و نوبت سیم لاینقطع میریزد تا وقتی که دست شسته
شود ادب ——— سیم حمد گفتن و دعا کردن است باید که چون
از طعام فارغ شود حمد و سپاس الهی بر وجهی که در احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة
والسلام ثابت شده بر زبان آن راند و آنرا وسیله رضای حق سبحانه گرداند چه در
صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی راضی
میشود از بنده خود که چون لقمه تناول کند بران حمد گوید و یا چون شربتی آب بنوشد بران
حمد گوید و نیز در صحیح بخاری از ابو امامه رضی الله عنه مرویست که گفت هرگاه مائده برداشتندی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرمود الحمد لله کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی

عنه ربنا و در

درسیح ۵
عنه ربنا ردد الی سبح

عنه ربنا و در روایتی دیگر صحیح شده که میفرمود الحمد لله الذی کفانا و اوانا غیر مکفی ولا
مکفور و جمعی از راویان مکفی را بهمزه خوانده اند لیکن امام نواوی رحمه الله تعالی فرموده که
اصح روایات و افصح اقوال آنست که مکفی بتشدید خوانند و آنکه بهمزه خوانده اند غلط
است و در سنن ابو داود و ترمذی و ابن ماجه رضی الله عنهم بروایت معاذ بن
انس رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله تعالی علیه وعلی آله واصحابه وسلم فرمود هرکس
طعامی خورد و بعد از ان بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا ورزقنیه من غیر
حول منی ولا قوة گناهان گذشته وی آمرزیده شود و در کتاب ابن السنی بروایت
عبد الله بن عمرو عاص رضی الله عنهما آمده که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم از طعام فارغ میشد
میفرمود که الحمد لله الذی من علینا و هدانا والذی اشبعنا وارونا وکل الاحسان
آتانا و در سنن ابو داود و ابن ناصر و دیگر کتاب جامع و شامل ترمذی از ابو
سعید خدری رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از طعام فارغ
شدی گفتی الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا مسلمین و در سنن
ابو داود و ترمذی و غیر آن از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که چون یکی از شما طعامی خورد و بروایت ابن السنی آمده هرکس که خدای تعالی
بخوراند وی را طعامی باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه واطعمنا خیرا منه و هرکس که خدای
تعالی بخوراند وی را شیری باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه وزدنا منه و در رساله
السفر و حضرت شیخ علاء الدوله قدس سره مذکور است که اگر سید قومی در مجلس
حاضر باشد باید که وی دعا کند و گوید اللهم اغفر لصاحب الطعام وللآکلین ولمن

نعمتی فیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والحمد لله اولاً وآخراً و آنکه بعد از طعام فاتحه
واخلاص و تکبیر میخوانند در آن باب حدیثی صحیح و نقلی معتبر بنظر نیامده ولیکن در
اذکار امام نواوی رحمه الله بروایت جابر رضی الله عنه مذکور است که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود که هر کس فراموش کند نام حق سبحانه را بر سر طعام خوردن باید که
چون فارغ شود قل هو الله احد را بخواند **فصل چهارم** در آداب آب
خوردن واین فصل مشتمل بر یازده ادب ادب اول نشسته
آب خوردن است در غالب اوقات امام مجد الدین فیروزآبادی رحمه الله علیه
در صراط مستقیم آورده که بصحت رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اکثر اوقات
نشسته آب خوردی واز ایستاده آب خوردن منع کردی و یکنوبت ایستاده
آب خورده است بعضی از علما گفته اند این فعل ناسخ نهی است و بعضی گفته
اند نهی است ناسخ است و بعضی گویند از برای بیان جواز است و بعضی گفته اند
بجهت عذری بود لاجرم بیشتر علما گفته اند ایستاده آب نباید خورد مگر مانع از
نشستن پیش آید و در روایتی آمده که آن حضرت صحابی را زجر فرمود از آب خوردن
در حال قیام ادب دوم احیاناً ایستاده آب خوردنست چه در صحیحین بروایت
ابن عباس رضی الله عنه آمده که گفت دلوی آب از زمزم پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم
آوردم از آنجا آب خورد در حالی که ایستاده بود و در صحیح بخاری ثابت شده
است که مرتضی علی رضی الله عنه در مسجد کوفه نماز پیشین گذارد و از برای حوایج
مردم در رحبه نشست تا وقتی که نماز دیگر شد آب آوردند بخورد و وضو ساخت

پس برخاست و آبی که مانده هم چنان ایستاده بخورد بعد از آن فرمود که مردم
کراهت دارند از آنکه آب خورند در حال قیام و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم هم
چنین میکرد که من کردم ادب سیم آب خوردن
بسه بار نه بیک بار چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از آن نوع آب خوردن نهی فرموده است
و گفته اشربوا مصاً ولا تعبّوا عبّاً فان الکباد من العبّ یعنی آب را مزان خورید
نه آنکه بیک بار بگلو فرو ریزید که درد جگر از آن پیدا میشود و در صحیح ترمذی بروایت ابن عباس
رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که آب را بیکبار مخورید هم چنانکه شتر میخورد
بلکه بدو بار یا بسه بار خورید حدیث شیخ سعید فرغانی رحمه الله در کتاب مناهج العباد آورده
که آب را بسه بار باید خوردن چنانچه در احادیث وارد شده باید که در هر نفسی کوزه را
از لب جدا کند و در نفس اول یک غرفه آب خورد و در نفس دویم سه غرفه و در نفس سیم
پنج غرفه آب خورد ادب چهارم نفس در کوزه
آب نادمیدنست باید که چون کوزه آب در دهان گیرد در درون کوزه نفس نزند
که آن از جمله مکروهات است بروایت قتاده رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نهی فرموده است از نفس زدن در ظرف آب و در صحیحین بروایت انس بن مالک
رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آب خوردن سه بار نفس میزد ولیکن
آن نفس در بیرون ظرف آب بود ادب پنجم تسمیه و حمد است
در اول و آخر آب خوردن و در سنن ترمذی بروایت ابن عباس رضی الله عنه آمده
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اثنای حدیثی فرمود که چون آب را بدهان برید

بسم الله بگویند و چون از دهان جدا کنند الحمد لله بگویند و ثابت شده که چون آن
حضرت آب خوردی بسه نفس خوردی و در اول هر نفسی بسم الله گفتی و در آخر هر نفسی الحمد لله
گفتی و فرمودی که این نوع آب خوردن سیرآب کننده‌تر و گوارنده‌تر است و در احیاء
العلوم آورده که آب را بسه نفس خوردن و در اول هر نفسی بسم الله گوید و در آخر نفس اول
الحمد لله گوید و در آخر نفس دوم الحمد لله رب العالمین گوید و در آخر نفس سوم الحمد لله
رب العالمین الرحمن الرحیم گوید و هم در احیا مذکور است که بعد از آب خوردن باید که بگوید
الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا ادب ششم
ملاحظه کردن ظرف آب است که خسی یا چیزی در وی نیفتاده باشد و در جای بر داشتن قطرات
از وی بر فرش و جامه نچکد باید که چون کوزه و آب را بر دارد بدرون آن نگرد و دران احتیاط
بلیغ نماید و اگر شب تاریک بود پرده و تنک بر سر آن پوشد و آب از ورای پرده خورد و در
روایات آمده که دوستری ظرفی نزد ابن عباس رضی الله عنه ظرف آبگینه بود از ان جهت که هرچه
در وی افتد از خس و خاشاک و غیر آن نمایان میباشد ادب ـــــ هفتم
آلوده ناکردن دسته و لب کوزه است بدست و دهان چرب شده باید که در اثنای تناول
طعام آب خوردن عادت نکند و اگر آب خوردن ضرورت شود لب کوزه و دسته از دست
و دهان چرب شده آلوده نسازد و لیس طریق آب خوردن در آن محل چنان بود که دسته کوزه
را بخنصر و بنصر دست راست بگیرد و اگر کوزه را دسته نباشد اول انگشتان و لب و دهان
از چربی پاک سازد آنگاه به آب خوردن پردازد ادب ـــــ هشتم آب
ناخوردن است از دهن مشک و ثلمه قدح یعنی آن موضعی که شکسته باشد از قدح و غیر آن

زیرا که آن موضع مجمع اوساخ میباشد و در منع از آن اخبار وارد است لیکن اگر
بر سبیل ندرت اتفاق افتد منافی سنت نیست چه بصحت رسیده که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم یکبار از دهن مشک یکی از صحابیات آب خورده و آن صحابیه
دهن آن مشک را برید و از برای تیمن و برکت نگاه داشت و باید که بدهان
از جوی و حوض و امثال آن آب نخورد که از جمله مکروهات است و تشبیه به بهایم و
حیوانات است ادب ـــــ نهم ایثار کردن شربت
و آب سرد است بر حاضران بموافقت سنت وقتی که خود ساقی باشد چه در
صحیح مسلم بروایت مغیرة بن شعبه رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که ساقی
القوم آخرهم شربا از انس رضی الله عنه مرویست که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را
شربتی میداد ایشان گفتند یا رسول الله چه شود اگر اول خود بیاشامی آن حضرت ایثار
فرمود اکابر گفته اند درین عمل فواید بسیار است از جمله اتصاف بصفت ایثار که بهترین
خصلتی است ارباب صحبت را دیگر آنکه بحکم حدیث سؤر المؤمن شفاء یعنی پس خورده
برادر مومن شفا و برکت است پس کسی که در آخر شربت خورد برکت همه اصحاب راجع
بوی گردد و اکثر چنان اتفاق افتد که خادم صحبتی خوردن تبرک ایشان بود پس
چون وی این شغل بجای آرد برکت اکابر شامل حال وی شود و این
فایده تامه است ادب ـــــ دهم اقتدا
کردن شارب است بجانب یمین باید که چون شربتی بدست کسی رسد و
مقداری بیاشامد باقی را بدست کسی دهد که بر جانب راست

وی باشد و اگر چه بر جانب دیگر بزرگتری نشسته باشد ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گاهی شربتی را بحاضران میداد و در آخر خود میخورد و می آشامید و گاهی اول خود می آشامید و بعد از آن
بدست کسی میداد که بر دست راست وی نشسته بود و در صحیح بروایت انس رضی الله عنه آمده
که شیر با آب آمیخته پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آوردند و بر پای وی اعرابی بود و بر جانب دیگر ابو بکر
صدیق رضی الله عنه نشسته بود و آن حضرت قدری از آن شیر بیاشامید پس بدست اعرابی داد
و فرمود که الایمن فالایمن و بروایت که در احیاء العلوم آمده آنست که عمر فاروق رضی الله عنه مر آن
حضرت را گفت که یا رسول الله به ابو بکر ده کاسه شیر را آن حضرت باعرابی داد و فرمود که الایمن
فالایمن و بروایت دیگر آمده که الایمنون فالایمنون الا فیمنوا ادب یازدهم
دعای شارب مر ساقی را دعای خیر کند سنت آنست که چون کسی شربتی یا آبی بدست شخصی دهد
آن شخص که شارب مر ساقی را دعای خیر کند در کتاب ابن السنی بروایتی عمرو بن حمق رضی
الله عنه مذکور است که وی روزی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شربتی آب داد آن حضرت
فرمود که اللهم امتعه بشبابه پس عمر وی بهشتاد سال رسید و موی محاسن وی هم چنان
سیاه بود و هم در آنکتاب از عمرو بن اخطب رضی الله عنه روایت کرده که روزی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم آب طلبید و من برای آن حضرت آب آوردم و در آن آب یکموی بود آنرا دور
کردم پس بدست مبارک وی دادم فرمود که اللهم جمّله راوی گوید دیدم وی را پس از آنکه نود
و سه سال از عمر وی گذشته بود و موی سر و محاسن وی سیاه بود **باب هفتم** در
آداب اهل سماع و احکام و فواید آن مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول** در
بیان حل حرمت سماع و رقص بدانکه جمعی از ائمه دین هم چو امام شافعی و بعضی از اصحاب

امام مالک و امام

امام مالک و امام احمد رحمهم الله تعالی سماع را که عبارتست از شنیدن الحانات
و نغمات مباح داشته اند و استماع آنرا جایز شمرده و نظر ایشان درین امر بر حال
طایفه بوده که آثار احکام نفس و طبیعت ایشان مغلوب و مقهور احکام
و آثار قلب و روح ایشان گشته باشد و جمعی دیگر از ائمه دین هم چو امام ابو حنیفه
و بعضی از اصحاب امام مالک و امام احمد رحمهم الله تعالی سماع را منع کرده اند و
استماع نغمات و الحانات را مکروه داشته و نظر ایشان بر حال طایفه بوده
که مقهور و مغلوب نفس و شهوت باشند و احکام و آثار آن بر احکام و آثار
قلب و روح ایشان غالب و مستولی باشد و الحاق افراد دیگر درین امر بنا بر اعتبار
اعم اغلب است چه ارباب نفس و هوا در کثرت عدد بر اصحاب قلوب غالب
اند و باجماع اکابر ائمه دین جلاجل و تار ابریشم و نای عراقی حرامست و در باب نی
و دف و دست برهم زدن خلافست صاحب کشف المحجوب رحمه الله گوید که جمعی
از ائمه دین منع سماع کرده اند و استماع نغمات و الحانات را مکروه داشته اند و
آنرا از ذوات ملاهی شمرده اند ولیکن کبار فقهاء بر آنند که آنرا از اسباب
ملاهی ندارند بلکه ملاحظه کنند اگر در دل از شنیدن آن داعیه فسقی پدید آید
آنرا حرام شناسند و الا حلال دانند و برین اخبار و آثار بسیار نقل کنند و شیخ
ابو عبد الرحمن سلمی قدس سره اکثر آن اخبار را جمع کرده است در کتاب سماع
و به اباحت آن قطع کرده و هم وی گفته که سماع را اندر طباع احکام مختلفه
باشد کسی را که مایه طبع صلاح بود آنچه شنود بصلاح کشد و کسی را که مایه

طبع فساد صلاح بود آنچه شنود بنفس درکشد مصراع آن چنان را آن چنان تر میکند
ذو النون مصری قدس سره گوید که سماع وارد حق است که دلها را برانگیزد و در
طلب وی تحریص کند هر که آنرا بحق شنود بحق راه یابد و هر که بنفس شنود اندر
زندقه افتد یعنی هر که متابعت حق سبحانه شعار وی باشد و آنرا بحق شنود بحکم وقت
بروی طلب حق سبحانه غالب شود و بحق راه یابد و هر که متابعت نفس شعار وی بود و آنرا
بهوای نفس شنود بحکم وقت بروی طلب شهوات غالب شود و در ورطه زندقه و ضلالت
افتد بعضی از اکابر گفته اند که سماع چیزی بدل درنمی آید از هوا اما لیکن تحریک میکند
آن چیزی را که در دل است صاحب ترجمه عوارف رحمه الله گوید که خاصیت سماع آنست
که هرچه بر ولایت بشریت سلطنت دارد از تقویت کند و آنرا غالب تر گرداند پس
در حق طایفه که سر ایشان بمحبت و ارادت حق سبحانه مشغول و متعلق بود سماع
ایشانرا مدد و معاون باشد بر طلب کمال و در حق بعضی که ضمیر ایشان بهوا و هوس
ممتلی باشد موجب نکال و مایه وبال بود ازین جاست منشاء اختلاف اقوال ائمه
در تحلیل و تحریم سماع اما اگر این هست و حرمت رقص امری مقرر و اصل محقق است صاحب
کتاب کشف المحجوب رحمه الله گوید که در شریعت و طریقت مر رقص را هیچ اصلی نیست زیرا
که چون بجد باشد باتفاق همه علما و مشایخ لهو بود و چون بهزل باشد لغو بود و هیچ کس
از مشایخ طریقت آنرا نپسندیده است و هر خبر و اثر که اهل حشو اندران بیارند آن
همه باطل و غیر صحیح است و من دیده ام گروهی را از عوام که می پنداشتند که مذهب تصوف
خود همین است آن فعل قبیح را در دست گرفتند و در فتنه و اباحت افتادند اما اگر

دل اخفی پدید آید

دل اخفی پدید آید و خفقانی بر سر مستولی شود و وقت و حال قوت گیرد و اضطرابی
در نهاد پیدا شود و ترتیب رسوم بر خیزد و بخود و غیر خود حضور و شعور نماند و آن اضطراب
در هیآت دوری از وی ظاهر شود این نه رقص و بازی و طبع پروردن بود بلکه این
دل سوختن و جان گداختن باشد حضرت شیخ بزرگ قدس سره در تدبیرات الهیه در
باب سماع آورده اند که حرکت و رقص مستمع در سماع نشان انحراف اوست از
جاده اعتدال پس اگر حرکت میکند و بآن حرکت حاضر است حرکت وی بجانب اسفل
است و موجب تنزل بهاویه بعد هم چنان که کسی از بلندی بزیر می آید تا آن زمان که قرار
یابد در بجای و اگر با تحرکت حاضر نیست و آن بر دو قسم است قسم اول آنکه فانی است در
نفس خود بواسطه غلبه محبت یکی از مظاهر صوری این حرکت نیز بجانب اسفل است و
موصل بجهنم قسم دوم آنکه فانی است از نفس خود بواسطه استیلای محبت و عظمت
حق سبحانه بر دل وی و این حرکت است که بجانب علوات و موجب ترقی
در مدارج قرب هم چنانکه کسی از پستی بر بلندی میرود و اغلب آنست که این حرکت
در هیآت دوری که اقرب هیأت بوحدت ظاهر شود و در آداب
المریدین شیخ ابو النجیب سهروردی قدس سره مذکور است که سبب دوران در
سماع آنست که مستمع را در خلال مجلس سماع شوقی حادث میشود بسوی آنچه
مقصود اوست و آن شوق تحریک وی میکند و از جا برمی انگیزد و بر او وی
قصد حرکت میکند بجانب مقصود بی اختیار و چون مقصود او را وجهی
معین نیست لاجرم آن حرکت که تکرار مییابد در صورت دور آن ظاهر

میشود پس هر حرکت و رقص که نه ازین مقوله باشد صاحب آن مسخره شیطان
بود و آن فعل مایه وبال و نقصان بود صاحب کشف المحجوب رحمه الله گوید که از
شیخ ابو العباس شقانی قدس سره شنیدم که گفت روزی مجمعی بودم که گروهی
رقص و سماع میکردند دیوان برهنه تن دیدم که در میان ایشان بازی میکردند
و در آن قوم میدمیدن و ایشان بدان گرم تر میشدند و من متعجب در ایشان میدیدم
و از شیخ ابو الحارث بنانی قدس سره که از کبار مشایخ است روایت کنند که
گفت من در سماع و رقص کردن یگانه بودم و از آن ذوق تمام می یافتم شبی کسی
بصومعه من در آمد و گفت جمعی از طالبان حق مجتمع شده اند و حضور شما را منتظر
و منتظر اند اگر التفات نمایید و قدم رنجه فرمایید از راه کرم دور نیست من بیرون
آمدم و بر اثر وی میرفتم تا بی برنیامد که بگروهی رسیدم که جمعی حلقه زده بودند
و پیری در میان ایشان نشسته مرا گرامی کردند فوق الغایة و آن پیر گفت اگر
فرمای بیتی چند برخوانند من قبول کردم دو کس بالحان خوش خواندن گرفتند ابیاتی
که شعرا در فراق گفته بودند و ایشان جمله برخاستند برقص و تواجد و نعرهای
خوش میزدند و اشارتهای لطیف میکردند و من در حال ایشان متعجب مانده بودم
و در وقت خوش ایشان متحیر گشته تا صبح نزدیک شد انگاه آن پیر مرا گفت
ایها الشیخ هیچ نپرسی مرا که تو کیستی و این قوم کیانند گفتم حشمت تو مرا از
سوال باز میدارد وی گفت من ابلیسم و این جمله فرزندان منند و اندرین
صحبتها مرا دو فایده است یکی آنکه مصیبت فراق خود میدادم و ایام دولت

خود را یاد میکنم دیگر آنکه پارسا مردان را از راه میبرم و در ورطه غوایت می افکنم ابو الحارث
گوید از آن وقت باز ارادت آن شغل از دلم نفی شد و من از آن غایبی عظیم
تشویر زده گشتم **فصل دویم** در اختلاف احوال مشایخ در سماع
دیگر آن بعضی از مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم بخواندن و شنیدن اشعار
بالحان چنانکه حروف از حد خود تجاوز کند پرهیز نموده اند و باستماع نغمات والحان ناقه
مقید نبوده اند و ایشان سه طایفه اند طایفه اول آنانکه در کراهت آن روایات
یافته اند و در آن تتبع سلف صالح کرده چنانکه زجر کردن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
کنیزک حسان ثابت را رضی الله عنه که شیرین نام داشت از غنا کردن پیش وی
طایفه بعجب پیوسته در سید و در زدند فاروق رضی الله تعالی عنه مر آن صحابی را که
غنا میکرد و انکار کردن مرتضی علی رضی الله عنه بر حاکم شام که کنیزک آن مغنیه
نگاه میداشت و منع فرمودن وی مر امیر المؤمنین حسن را رضی الله عنه از نظاره کردن
در انزل حبشه که غنا میکرد و سرور میگفت و فرمودن وی که انیزل قرینه شیطانست
طایفه دویم آنان که از خوف خطر مریدان با آن امر اقدام ننمایند کمال شفقت و رحمت
را تا در فتنه و بطالت نیفتند سید الطایفه جنید قدس سره ابو محمد جریری را قدس
سره گفت تا جوانی گرد سماع صوفیان مگرد و وی خود را السلامت نگاه دارد و خود را
اهل آن مدان و چون پیر شوی مر طالبان آن را گناه کار مکن و ایشان را بتقلید خود در فتنه
میفکن از شیخی از ابو بکر رازی رحمة الله که از کبار مشایخ خراسان بود پرسیدن که در
سماع چه گویی او گفت بس فتنه آمیز و طرب انگیز است خود را از فتنه گوش میدار

گفت نه مشایخ آن کرده‌اند گفت ای دوست پدر آنوقت که وقت تو چون وقت
ایشان شود تو نیز چنان کن از عمرو بن نجید رحمه الله منقولست که گفته است
درست نیست سماع مگر عالمی را که تمیز تواند کرد میان طبع و شهوت و الهام
و وسوسه و اگر طایفه از کبرای قوم سماع را منکر بوده‌اند از آنجهت است که فی
نفس الامر آن امر مذموم است بلکه بواسطه آنست که اغراض اکثر مستمعان
مبتنی بر دواعی نفسانی و حظوظ طبیعی است نه بر قاعده صدق و اخلاص و طلب مزید
حال که وضع این طریق در اصل محض برای آن بوده است اکثر خلق را باعث بر حضور مجلس
سماع یا داعیه تناول طعامی است که در آن مجمع متوقع بود یا میل برقص و لهو و عشرت
یا رغبت بمشاهده منکرات و مکروهات یا اظهار وجد و حال بتلبیس و نظر و ای جلب
محض ریاسات و جاه نزد جهال و ضلال و علی الکار اهل دیانات و هر مجمع که بنای آن
بر یکی ازین مقاصد فاسده باشد طلب مزید حال و صفای باطن و جمعیت
خاطر از آنجا متعذر و متعسر باشد و طالبان صادق را از چنان مجمع احتراز و
اجتناب فرمودن واجب و لازم است سید الطایفه جنید قدس سره در
آخر عمر از شنیدن سرود و غنا باز ایستاد گفتند چرا اکنون سماع نمیکنی گفتند
مَعَ مَن یعنی با که سماع کنم گفتند تسمع لنفسک از برای خود بشنو گفت عمن
از که بشنوم ایما قول اشارت بآنست که سماع با یاران همدرد باید کرد و از
کسی باید شنید که صاحب درد بود و از سر صدق و ارادت گوید نه از برای
محض مزد و اجرت پس اگر کسی را حضور چنین جمعی دست دهد آنرا غنیمت

شمرد والا ترک

شمرد والا ترک نماید تا وی بسلامت ماند طایفه‌ایم که بسماع مقید نیستند
آن بزرگوارانند که بدوام شهود و وصول مشرف گشته‌اند و سماع مخاطبات
سرمدی ایشان را متوالی و متعاقب شده است لاجرم باستماع نغمات و الحانات
متأثر و متغیر نمیشوند چه تأثر و تغیر بواسطه حالی غریب و واردی عجیب تواند بود و اهل
کمال را هر حال و وارد که حاصل شود غریب و عجیب ننماید پس از ورود و ظهور
آن متأثر و متغیر نشوند و چون فسحت استعداد ایشان در غایت سعت و نهایت
وسعت است بظهور واردی که ناشی از استماع نغمات و الحانات بود کی متغیر
شوند یکی از اصحاب سهل بن عبدالله تستری قدس سره روایت کند که چندین
سال در صحبت وی بودم هرگز ندیدم که بسماع چیزی از ذکر یا قرآن یا غیر آن
متغیر شده باشد در آخر عمر این آیت پیش وی خواندند که الیوم لا یؤخذ منکم
فدیة ناگاه حال بر وی بگردید و چنان بلرزید که بیم بود که بیفتد سبب آن از
وی پرسیدم گفت لختی ضعف در من پیدا شده روزی بسماع این آیه که الملک یومئذ
الحق للرحمن متغیر شد و در اضطراب آمد ابن سالم که از جمله اصحاب وی بود گوید که
موجب آن از وی سؤال کردم گفت این از ضعف بود گفتم اگر آن از ضعف
بود پس قوت چه باشد گفت قوت آن بود که هیچ وارد بشخص فرو نیاید
الا که بقوت حال آنرا ابتلاع نماید و فرو خورد و از آن متغیر نشود احمد بن
ابی الحواری گوید رحمه الله که از داود دارانی رحمه الله پرسیدم که چه میگوئی
در دلی که آواز خوش در وی اثر میکند گفت آن دل ضعیف است و بیمار بعی او را

معالجه باید کرد پس هر دل که از بیماری ضعف رسته باشد و بصحت پیوسته حال دل
در حال سماع هم چنان بود که پیش از سماع سهل بن عبد الله قدس سره فرموده است
که حالی قبل الصلوة کحالی فی الصلوة هر که او را این مقام باشد دل او پیوسته
بجناب قدس ناظر و حاضر بود از هر آوازی که بوی رسد خطاب الهی فهم
کند و سری از اسرار نامتناهی دریابد پس سماع او موقوف نباشد بر استماع
نغمات بلکه از هر ذره سرودی دیگر شنود و زمزمه دیگر فهم کند بلکه سماع او از دل
خود بود و محتاج مسمع خارجی نباشد حضرت مخدومی حقایق پناهی قدس سره
درین معنی فرموده اند که بیت حاجت صوت مغنی نبود جانی را دایما بانگ
سماع از دل خود میشنود **فصل سیم** در بیان فواید سماع پوشیده نیست
که اصوات خوش و نغمات دلکش را در نفوس صافیه و طباع مستقیم تاثیر و نفوذ
بیش از آنست که باثبات آن احتیاج افتد یا برهانی بر آن اقامت باید
کرد هر که گوید مرا با الحانات دلپذیر و نغمات سزاوار خوش نیست یا دروغ
میگوید یا حس ندارد و از درجه انسانی نیست بلکه از رتبه حیوانیت نیز نازل
و ساقط است چه تاثر حیوانات از الحانات و نغمات امری مقرر است
چنانچه شتر و ستور را از ترنم حدی گویان و سرود ستوربانان در اهتزاز
و اضطراب آیند و سریع السیر شوند و بارهای گران باسانی کشند و یک
منزل چندین منازل از سر نشاط قطع کنند و شک نیست که آواز خوش
از جمله نعمتهای الهی است و بعض از مفسران در تفسیر آیه یزید فی الخلق ما یشاء

چنین گفته اند

چنین گفته اند که این زیادت آواز خوش است و هر که از آواز خوش لذت
نیابد نشان آنست که دلش مرده است یا سمع باطنش باطل گشته
وقتی امام شافعی رضی الله عنه در راهی میگذشت یکی با او همراه شد بجایی
رسیدند که قوالی چیزی میخواند و ترنمی میکرد پس امام بایستاد و با آن
همراه گفت که ترا ازین سماع در خود هیچ اثری و طربی می یابی همراه گفت نه
امام گفت معلوم شد که حس باطن نداری پس طایفه ارباب سلوک
در ریاضت را که سمع دل ایشان بشنیدن مخاطبات غیبیه مفتوح
شده باشد و حس باطن ایشان بادراک حقایق لاریبیه قوت
پذیرفته هر آینه از استماع الحانات موزون و سماع نغمات گونا
گون تاثیر عظیم روی خواهد نمود و فواید کلیه بران مترتب خواهد
گشت و از جمله فواید یکی آنست که اصحاب ریاضات و ارباب
مجاهدات را از کثرت معاملات و شدت مراقبات
گاه گاه اتفاق افتد که کلالی و ملالی در قلوب و نفوس
حادث شود قبضی و یاسی که موجب فتور اعمال و قصور احوال
بود طاری گردد پس مشایخ طریقت از برای دفع عارضه
و رفع این حادثه ترکیبی روحانی از سماع اصوات طیبه و الحان متناسبه
و اشعار رایقه مشوقه بر وجهی که مشروع باشد ترتیب نموده اند
و مریدان را بر تناول آن بوقت حاجت امر فرموده تا بدان واسطه

کلالت و ملالت از ایشان مرتفع شود فایده دیگر آنکه سالکان را در اثنای سیر سلوک بسبب
ظهور و استیلای صفات نفوس و غفلات و حجابات بسیار افتد و شاید که
بدان سبب مدت مدید طریق مزید احوال بر ایشان مسدود گردد و بطول
فراق صورت اشتیاق نقصان پذیرد پس ممکن بود که مستمع را در سماع
الحان لذیذه یا استماع شعری که وصف حال او باشد حالی غریب که تحریک و
داعی شوق و تهییج نوازع محبت کند روی نماید و آن وقفه یا حجبه از پیش بر
خیزد و ابواب مزید مفتوح شود فایده دیگر آنکه اهل سلوک را که ایشان
هنوز از سیر بطیء و از سلوک بجذبه و از محبی بمحبوبی نینجامیده باشند در اثنای
سماع ممکن بود که سمع روح مفتوح شود و لذت خطاب ازل و عهد
اول یاد آید و طایر روح بیک نهضه و نفضه غبار هستی و ندامت
حدوث از خود بیفشاند و از غواشی نفس و قلب و جمله اکوان مجرد
گردد آنگاه در فضای قرب ذات در طیران آید و سیر وی بطیء مبدل
شود و سلوکش بجذبه کشد و محبی بمحبوبی انجامد و بیک لحظه و لمحه چندان راه
قطع کند که سالهای بسیار بسیر و سلوک در غیر سماع میسر نشود
و حضرت شیخ سعدالدین حموی قدس الله سره فرموده‌اند **بیت**
دل وقت سماع بوی دلدار برد ٭ جان را بسراپرده اسرار برد ٭ این
زمزمه مرکبی است مر روح ترا ٭ بر دارد و خوش بعالم یار برد ٭ حضرت شیخ روز
بهان بقلی قدس الله روحه در رسالة القدسی لاهل الانس که نشان عشق

مشهور است

مشهور است در باب سماع آورده‌اند که واجب بر بعضی از یاران
طریق که سماع کنند و با استماع نغمات شغل ورزند که در سماع صد هزار
لذت است که یک لذت از آن صد هزار ساله راه معرفت قطع توان
کرد که آن را شیخ عارفی را بنهج عبادتی میسر نشود و بعضی عزیزان از حضرت
ایشان قدس الله تعالی سره نقل کرده‌اند که میفرمودند بعضی اکابر قدس
الله تعالی ارواحهم در باب واشباه آن چیزها را که ما را که در مجلس فساق
مستعملست جایز داشته‌اند که در مجلس ایشان باشد بلکه از مستحسنات
شمرده‌اند بسبب آنکه محبت حق سبحانه در جبلت روح متمکن و پوشیده
و چون ارواح را بحسب فطرت باوازهای خوش و نغمهای دلکش مناسبت
و شیفتگی بسیار است در وقت شنیدن حجاب را که عارض آن حقیقت است
مرفوع میشود و آن محبت که در جبلت روح پوشیده است ظاهر میگردد
و مقصود از همه عبادات و ریاضات ظهور این محبت است پس بنا برین
ملاحظه است و ترتیب بعضی چیزها این که مشایخ طریقت این امر اختیار
نموده‌اند و هم حضرت ایشان قدس الله تعالی که سید الطایفه جنید قدس سره
شنیده‌اند که یکی از بزرگان در نواحی شام فوت شده است و از وی کنیزک
مغنیه مانده از بغداد بشام رفتند و آن کنیزک را در نکاح او در آوردند و جمعیت
نمودند حضرت مولوی رومی قدس سره نظر بفواید سماع فرموده‌اند

وین علم مو سخن چون شهادت است من مومنم شهادت ایمانم از روست

فصل چهارم در ادب مجلس سماع و شرایط آن و این فصل
مشتمل است بر چهارده ادب اما ادب مجلس سماع و آن یازده است
ادب اول اخلاص نیت است باید که اول ملاحظه کنند که باعث برین
جهت اگر آن مطلوب نفسانی بود احتراز از آن واجب دانند
و آن را حرام صرف شناسند و اگر آن داعیه صدق وارد است و طبع نیز
خالی بود مجرد از شوائب هوا و در طبیعت ارتکاب آن جایز بلکه مستحب
شمارند و اگر اول آن باعث داعیه صدق طلب و مزید حال بود و بعد از آن
شائبه نفسانی بآن منضم شود اعتبار باعث اول را بود و فساد انضمام
شائبه هوا را بصدق انابت و باز گشت بحقیقت تدارک نمایند و بسماع
اقدام فرمایند و اگر اول باعث داعیه نفسانی بود و بعد از آن نیت
صالح بآن مقرون شود داعیه سابق را معتبر دارند نه نیت لاحق را و از سماع
اجتناب لازم دانند ادب دویم عدم ترتیب سماع است بخود از
برای خود باید که مرید صادق بنفس خود از برای خود مجلس سماع ترتیب نکند لیکن اگر بی
خواست و دخل وی اتفاق افتد منع آن نیز نکند و آن شغل را عادت نسازد
حضرت خواجه بزرگوار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله تعالی روحه
فرزند طریقت خود خواجه اولیای کلان را علیه الرحمة والرضوان وصیت فرموده

که سماع

که در سماع بسیار نشستن و آنرا عادت مساز که سماع بسیار نفاق پدید آرد
در دل و وقت و بسیاری سماع دل را میراند و از سماع نیز انکار مکن که صاحب
سماع بسیارند حضرت مولانا بزرگ خواجه بهاء الحق والدین قدس الله تعالی
سره پرسیدند که در سماع چه میفرمایند ایشان فرمودند که ما این کار نمیکنیم
و نه انکار میکنیم یعنی بخود ارتکاب سماع و ترتیب آن نمیکنیم بنابر متابعت
ائمه سلف و انکار آن نیز نمیکنیم و اگر اتفاق افتد مانع نمیشویم چه سماع از اهل
سماع بسیارند و بسیاری از کبرای مشایخ و علمای قوم بآن شغل اقدام نموده اند
و بآن امر قیام فرموده اند ادب سیوم در سماع نشستن است از
روی تواضع و تمکین باید که چون مجلس سماع منعقد شود طالب صادق بطریق
ادب و تواضع و تمکین و وقار در آن مجلس بنشیند و اطراف بدن از
زواید حرکات و فضول افعال و نظر کردن باطراف و جوانب و دفع
و شلید [?] کردن و امثال آن محفوظ و مضبوط کرداند و در هیات قعود نشستن بنشیند
و در اثنای سماع از خوردن و آشامیدن اجتناب نماید و دل بجانب حق سبحانه و تعالی
مشغول دارد و منتظر حصول جمعیت بود و باید که بسبب [?] سنگساری [?] از مجلس سماع برخیزد و تکرار
بضرورت کند ادب چهارم تخلیه مجلس سماع است از نامحرمان و بیگانگان
باید که صحبت اهل سماع از عوام الناس و ابنای روزگار و ارباب نفس و هوا
و اصحاب لهو و لعب که بقسم و تمسخر کنند البته خالی بود که مایه تفرقه خاطر

دردویشان و پریشانی دل ایشان میشود شیخ ابو عبد الله خفیف
قدس سره گوید که با شیخ خود شیخ احمد بن یحیی رحمه الله تعالی در شیراز بدعوتی
حاضر شدم و دران مجلس اتفاق سماع افتاد شیخ مرا وقت خوش شد بتواجد
برخواست و دورانی میکرد و در صفه دیگر که محاذی مجلس سماع بود بعضی از
عوام الناس و ابنای دنیا حاضر بودند یکی از ایشان بخندید شیخ زدیم
که چراغ پایه بزرگ آنجا نهاده بود برداشت و بجانب وی انداخت
چنانچه بر دیوار خورد افتاد و هر سه پایه وی بشکست و از معظمات شرایط در مجلس
سماع آنست که نظاره کیان را از امردان و زنان و کودکان را
دران حوالی راه نباشد صاحب کشف المحجوب رحمه الله فرموده که بزرگترین
آفتی در سماع آنست که طایفه زنان از بامی یا از موضع رفیعی دران
مجلس سماع فرو مینگرند یا پسران ساده روی آنجا حاضر میشوند و ازین معنی
مستمع را از ارباب سلوک و ریاضت حجابهای صعب افتد و سبب
انجم رعایت زمان و مکان و اخوانست در سماع مراد از زمان آنست
که غارت و فتنه و آشوب عام و قحط و وبا و غلبه فسق بر طباع و هجوم ظلم
بر عموم خلق نباشد چه تفرقه خلق موجب تفرقه خاطر صافیه این طایفه
میشود و با زمان تفرقه خاطر و پریشانی دل مستمع نباشد بلکه سماع را از دانی از
همه تفرقهها و انتشارهای ظاهری و باطنی رمیده و فراغت بکمال حاصل شد

تا آنچه

تا آنچه جمعیت و حضور و آگاهی بران مرتب شود و مراد از مکان آنست
که جای ناخوش و تیره و تاریک نباشد و خانه ظالمان و فاسقان و
عوانان و اهل دنیا و ارباب نفس و هوا و زمین غصب کرده و امثال
آن نبود که در چنین موضع بحسب خاصیت حصول آگاهی و جمعیت متعذر
باشد و مراد از اخوان طایفه ایست که همه یکمشرب و یک مقصد
و در امور اعتقادیه موافق و مطابق باشند و مجلس سماع از صحبت اضداد
پاک بود و اگر طالب صادق را بمجلس سماع میخوانند و معلوم کند که آن مجلس
مشتمل خواهد بود بر بعضی محرمات و منکرات چون لقمه ظالمان و اشراف
زنان و حضور امردان یا مکروهات چون حضور بعضی مردم که جنسیت
با این طایفه ندارند مثل متزهدان که ایشان را ذوق سماع نباشد و
بنظر انکار نگرند یا مثل اصحاب جاه و ارباب دنیا که با ایشان تکلف
در صحبت باید داشت یا حضور جمعی که بتکلف و دروغ اظهار وجد و
حال کنند و بتواجد کذب وقت را بر حاضران مشوش گردانند
بران طالب صادق احتراز و اجتناب از چنان مجلس واجب و
لازم و از آداب نشیمن ترک اظهار وجد و حال است از روی تکلف و تصنیع
طالب صادق باید که بتکلف و تعمل اظهار وجد و حال نکند تا داخل نشود در وعید
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و تا وقتی که مغلوب و بی شعور نگردد

باید که البته حرکتی از وی صادر نشود و اگر بیخود بر خیزد هر وقتی که با خود
آید باید که فی الحال بی توقف و تامل بر جای خود نشیند و خود را از رقص
زرق و سالوس و کذب و ریا نگاه دارد تا نسبت صدق و اخلاص
وی فتور و قصور نیابد حضرت قطب الکاملین مولانا و سیدنا سعد الملة
و الدین محمد الکاشغری قدس الله تعالی سره میفرمودند که در اوایل حال خود روزی
در مجلس سماع نوعی کیفیتی قوی عارض شد چنانچه بیخود برخواستم چون قدرت
کردم و بشعور آمدم فی الحال بر جای خود نشستم و تا باشم از آن برخواستن در
تشویر خواهم بود پس طالب صادق را باید که تا لمعهٔ از لمعات وجد
مضطرب نشود و بکمتر مرتبه از رسیدن حال تسارع ننماید و شهقات و زعقات
بتکلف و تصلف نزند و اگر نعوذ بالله چیزی از آثار نزول وجد و حال
اظهار ذوق کند عین نفاق و محض گناه باشد بلکه حقیرتر ذلتی و شنیع تر
حالتی بود و ممکن که بسبب آن تنزلات و نفاق کلیه واقع شود و عجب عظیمه
پیش آید که بعد از آن ترقی و خلاص وی متعذر باشد اول بقسم ترس انکار است
بر اهل وجد و حال باید که اگر جمعی از اهل سماع باشند و بعضی را وجد آید و بعضی را
در یافته باشد و بیخودی و اضطراب وی است دلکه و شهقه و زعقه ایشان
صادر گردد و خرق لباس واقع شود بر آن اعتراض نکند و انکار در خاطر نیارد
بلکه دل نیاز مند و باطن متواضع باشد تا برکات وجد و حال ایشان

بروزگار سعادت آثار وی در رسد اکابر دین قدس الله اسرارهم چنین گفته اند که
هرکه بر نعره و زراقی انکار کند کمینه عقوبت وی آن بود که هرگز آن معنی را بصدق
نیابد اول بقسم دویم تقسیم خرقه است که پاره کنند یا بمجلس سماع در اندازند و در
کتب این طایفه احکام خرق لباس که در مجلس سماع واقع شود بسیار است و اختلاف
مشایخ در آن باب کرده اند بیشمار و درین مختصر بار او اندکی از آن اختصار
می کنند بعضی از اکابر گفته اند که اگر خرق لباس مسبوب بنغمه و ترانه بود پس
آن خرقه تعلق بهمه حاضران دارد و اگر باعث بر آن نغمه و قولی باشد آن خرقه
تعلق بمغنی و قوال دارد و بقول بعضی و اگر در آن مجلس غیر قوال کسی از اصحاب حاضر
نباشد باتفاق آن خرقه تعلق بقوال دارد و اگر اصحاب حاضر بوده باشند در آن
اختلافست بعضی گویند تعلق بقوال دارد زیرا که وی سبب آن بوده و بعضی
گویند تعلق بهمه حاضران دارد چه حضور ایشان را در ظهور احوال مدخل تمام است
و قوال یکی از حاضران است و بعضی گفته اند اگر قوال از جنس این طایفه باشد
وی را یکی از ایشان اعتبار کنند و حصه وی را جدا سازند و اگر از این طایفه نباشد
او را بقدر قیمت آن حصه مزد وی بدهند و اگر خرقه فقری باشد اولی آنکه همه
باز دهند بعضی گفته اند اگر قوال را با جرت گرفته باشند وی را هیچ حصه نرسد مگر
آنچه مقرر شده است برای وی و باید که در اثنای سماع تقسیم خرقه نکنند بلکه چون
از سماع فارغ شوند خرقه را در میان مجلس نهند و چون پاره پاره سازند همه کسی

حصه که لایق باشد بدهند ادب ششم ترک تحسین و تعلیم قوال است در میان
خوانندگی و سازندگی باید که اگر قوال خوش خوان باشد مستمع در اثنای سماع نگوید
که خوش میخوانی یا بارک الله و آنچه بدین ماند و در هر آهنگی و مقامی که میخوانند نباید بگوید
که ازین مقام و آهنگ نقل کن و در فلان آهنگ و مقام بخوان و اگر قوال بد آواز
باشد یا شعر نامطبوع یا غزلی بغایت مشهور میخواند نگوید که بد میخوانی یا شعر
دیگر بخوان و هر چه بدین ماند از آن بپرهیزد ادب هفتم چنانکه بر حسب ظاهر بروی
اعتراض کردن روا نیست باید که بدل با وی نیز خصومت نکند بلکه وی را در آن
خواندن چون می بیند در پیش نفس خود تا اعتراض و خصومت [illegible]
از میان برخیزد ادب هشتم آنکه چون مجلس سماع است از آنکه زنی یا امردی در آنجا
قوالی یا سازندگی کنند باید که همچنانکه مجلس سماع از جنس ایشان خالی باشد قوال
و سازنده نیز از جنس ایشان نباشد که ضرر آن بمبتدیان و متوسطان از ارباب
سلوک بغایت عظیم باشد و آنکه حضرت قدوة العارفین شیخ روزبهان بقلی
شیرازی قدس سره فرموده که قوال باید که خوب روی باشد که عارفان در مجلس سماع
بجهت ترویح قلوب بسه چیز محتاجند روایح طیبه و وجه صبیح و صوت ملیح نسبت
بحال طایفه ایست از منتهیان که احکام و آثار نفوس طبیعی ایشان مغلوب
مقهور احکام و آثار قلب و روح شده باشد و بعضی از اکابر گفته اند که ازین قول
اجتناب بمعنی اولی است زیرا که چنین کار غیر اسلم است که طهارت قلب

بکمال

بکمال رسیده باشند و چشم او از مشاهده غیر پوشیده شده ادب یازدهم ختم
مجلس سماع است بر قرائت قرآن باید که در ابتدا و در انتهای مجلس سماع قوال
یا غیر وی آیه چند بخوانند تا کفارت امور مکروهه شود که در اثنای سماع واقع
شده باشد همشاد دینوری قدس الله روحه نوبتی حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم را در واقعه دید و در باب سماع و اجتماع صوفیان بجهت استماع نغمات
از آن حضرت صلی الله علیه و سلم سوال کرد فرمودند که لا باس به ابتدؤا بالقرآن و اختموا به
اما شرط و ادب قوال سه است اول صدق نیت و ترک طلب اجرت
باید که قوال در صحبت این طایفه بمزد و اجرت قوالی نکند و در آن کار نظر وی مقصور
باشد بر قبول خاطر ارباب قلوب و استمداد همت از بواطن ایشان و اگر بنابر
خست طبع و دنائت همت که لازم ذات اکثر این طایفه است قصد نیت وی اخذ
طعام و رشوی باشد قوالی و سازندگی وی را چندان تاثیری نخواهد که مطلوب ارباب
قلوب است نخواهد بود بلکه موجب افسردگی طباع و خمول نایره وجد و حال خواهد شد
ادب دوم رعایت کمال تواضع و نیازمندی است باید که در مجلس این طایفه بتواضع
تمام و نیازمندی لا کلام نشیند و از خواندن و نواختن خود حسابی چندان برنگیرد و
منتی از آن هیچیک عاید نسازد بلکه بر ارادت دیگر بر جان خود نهد که این طایفه
وی را بمجلس شریف خود راه میدهند و گوش بر استماع نغمات وی می نهند
ادب سوم عدم گستاخی است در قوالی و نوازندگی باید که هر گاه اصحاب بسماع مشغول شود

بی توقف و تکلف آغاز خواندن و نواختن کنند بهانه گرفتگی آواز و درد کام
و نزله و امثال آن چنانچه عادت بعضی ازین طایفه است پیش نیارد
که غایت بی ادبی و نهایت بی حرمتی است و ممکن که بعضی را بدان
سبب ازوی تنفر و توحش گردد و تنفر و توحش موجب وبال و نکال
دنیا و آخرت ایشان شود چنانچه بعضی را واقع شده و در حکایات این
طایفه مشهور و مذکور است باب ششم در آداب سفر و متعلقات
و آن مشتمل است بر چهار فصل فصل اول در اختلاف احوال مشایخ
قدس الله تعالی ارواحهم در سفر و اقامت بدانکه اختلاف سفر و اقامت
این طایفه بنا بر مقتضای وقت و حال ایشان است و احوال ایشان
درین امر مختلف افتاده است بعضی از ایشان در بدایت سفر کرده اند
و در نهایت مقیم شده و بعضی در بدایت مقیم بوده اند و در نهایت سفر
کرده و بعضی در بدایت و نهایت سفر کرده اند و مطلقا مقیم نشده
و بعضی در بدایت و نهایت مقیم بوده اند و اصلا سفر نکرده و هر یکی
از ایشان را در آن غرضی صحیح و قصدی درست بوده است اما آنها که در
بدایت سفر کرده اند و در نهایت مقیم شده مراد ایشان تحصیل علوم
دینی بوده است و زیارت مشایخ طریقت و طلب مرشد کامل و ترک
مألوفات طبیعت و مشاهده آثار و آیات و عجایب مصنوعات

الهی

و اعتبار گرفتن ازآن و اختیار خمول و گمنامی و زیارت حرمین و آنچه
بدین ماند و اینها مقاصدیست که مشایخ طریقت در بدایات سفر
کرده اند اما آنها که در بدایت مقیم بوده اند و در نهایت سفر کرده
کسانی اند که حق تعالی ایشان را در بدایت حال بمحض موهبت و عنایت
بشرف صحبت کاملی مکمل ارزانی داشته و از برکات ملازمت وی بدرجه
کمال رسیده اند و در آن حال از اطراف و اکناف عالم نفحات صدق و
ارادت طالبان بمشام جان رسیده و کمند جاذبه رحمت حقیقی ایشان را
از جا در آورده لاجرم سفر اختیار کرده اند و خود را بسر وقت طالبان مشتاق
رسانیده و ایشان را از سرچشمه الحیوات خود سیراب گردانیده اما آنها که در
بدایت و نهایت سفر کرده اند و مطلقا مقیم نشده کسانی اند که صلاح وقت
و حال خود را در آن دیده اند و پیران طریقت ایشان را بآن فرموده اند بعضی از
ایشان گفته اند که بکوش تا هر شبی همان مسجد باشی و نمیری که الا در میان
دو منزل و ابراهیم خواص و مرتعش از ایشان بوده اند قدس الله ارواحهم گویند که ابراهیم
رحمه الله تعالی هرگز در شهری بیش از چهل روز اقامت نکردی و شیخ ابو حفص حداد
قدس الله سره مرتعش را رحمه الله تعالی سفر میکرد و سر برهنه و پای برهنه و هیچ شهری بیش
از ده روز اقامت نکردی گاه بودی که سه روز توقف نمودی اما آنها که در بدایت
و نهایت مقیم بوده اند و اصلا سفر نکرده اند کسانی اند که حق تعالی بمحض

موهبت ایشان را در حجر عنایت خود پرورش داده و ابواب فتوحات
بر روی ایشان گشاده و از خاصگان خود کسانی بسر وقت ایشان
فرستاده تا بنظر موهبت و عنایت از ایشان تربیت و بخشش یافته‌اند
و پای سلاطین در دامن فراغت کشیده و بر سر گنج حقیقت رسیده و پوشیده
نماند که نزد اهل تحقیق ثابت شده و مقرر شده که طالب صادق مرید مخلص
بقوت و جاذبه ارادت و اخلاص پیر کامل مکمل را بجانب خود میتواند کشید
و اگر چه این معنی مقرر و محقق است اما حصول قوت جاذبه مر طالبان را باین
درجه که تحریک شیخ بجانب خود تواند کرد از نوادر است پس مبتدیان را
چاره نیست از اختیار سفر در راه مقتدای که قوت ارشاد و تصرف در ارواح
مستعدان داشته باشد اگر در آن دیار همچنان عزیزی که خاطر بر صحبت
وی از کشاکش تعلقات خلاص یابد یافت شود البته در خدمت
و ملازمت وی اقامت نماید و بهیچ حال سفر اختیار نکند که از مقصود
دور افتد و بمذهب این طایفه طالبان را سفر کردن درین وقت حرام است
و اقامت نمودن فرض و بترجیح امت بر سفر و منع مشایخ طریقت
مریدان را از سفر بنابر این منع است و اگر فی الواقع در آن دیار این
چنین بزرگی که دل بصحبت وی آرام گیرد یافت نشود آن زمان اقامت
حرام بود و سفر واجب و پوشیده نماند که سفر منقسم است بسه قسم است اول

سفر فریضه دویم سفر فضیلت سیم سفر مباح اما سفر فریضه بر پنج نوع است
اول جهاد و آن فرض علی الکفایه است مگر در نفیر عام دویم الحج بشرط استطاعت
سیم اجابت دعوت پدر و مادر چهارم رد کردن مظالم پنجم طلب علم فریضه بشرطی
که در آن دیار آن علم حاصل نشود و بعضی از مشایخ فریضه دیگر بر آن افزوده‌اند
و گفته‌اند که گریختن از اسبابی که مشوش دین بود چون جاه و مال و ولایت و شغل دنیا
هم فریضه است نسبت بکسی که رفتن راه دین وی را میسر نشود و اگر چه آدمی هرگز فارغ نتواند
بود از ما یحتاج خود لیکن بیکبار تواند شد هر که را حشمت مال و جاه بسیار شود غالب آن
بود که باین از حق سبحانه محجوب شود مگر طایفه که بخلعت وجه موهوب حقانی مشرف
شده‌اند و بدرجه بقا بعد الفنا رسیده اما سفر فضیلت بسیار است همچو تکرار حج و عمره
و زیارت بیت المقدس و زیارت روضه شریفه آن حضرت و سایر انبیا
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و زیارت قبور اصحاب کبار و صحبت مشایخ طریقت و اولیای
قدس الله ارواحهم و مشاهده آثار مصنوعات الهی و مبدعات نامتناهی و امثال آن
بدین مانند اما سفر مباح بر دو نوع است اول سفر تجارت و اگر درین سفر
نیت آن باشد که خود را و عیال خود را از روی خلق و احتیاج ابنای دنیا نگاه
دارد و بار خود را از گردن مردمان بر دارد این سفر طاعت بود و اگر برای
طلب زیادتی دنیا سفر کند این کس مسخره شیطان است و غالب آن باشد
که همه عمر از رنج سفر نیاساید زیرا که زیادتی را غایت و نهایت نیست

وعاقبت با قطاع طریق راه بروی زنند و مالش ببرند بلکه خونش
بریزند بنا برامیدی وحسرت بمیرد و دوام شهر وجوی ازبهر مال کسی چو
و بهترین وجهش آن بود که دارست برگیرد و شهوت و آرزوی نفس چه
صرف کند و هرگز از وی یاد نیارد و تا تواند وصیت وی را بخاطر گذراند
و وام وی باز رسند هردو بال آخرت و گرانش باند و هیچ علتی از این زیادتی
نبود که همه رنجها وی کشند و وبال آخرت ببرد و همه راحتها دیگران رسید نوع
دویم سفر تفرج و تماشاست و این نیز مباح است بشرطی که اندک بود اما اگر
کسی گشتن در شهرها عادت کند و وی را هیچ غرضی نباشد غیر از آن که مواضع
نامی بتان ببیند و مردمان نو بود و از ایشان گفتگوی کرده و از آن دو کافی برسانند
و علما را در چنین سفر اختلافست بعضی گفته اند که این رنجانیدن تن بود بیهوده
و این جایز نباشد و صحیح آن است که حرام نیست چه تماشا نیز غرضی است
اگرچه خسیس است و چنین سفر شیوه طالبان و صادقان نباشد و ابو تراب
نخشبی گفته است که هیچ چیز بر مریدان زیان مندتر از سفری نیست که
بمتابعت هوای نفس کنند بی مقصد صحیح قال الله تعالی ولا تکونوا کالذین خرجوا
من دیارهم بطرا و رئاء الناس علما گفته اند در طلب دنیا سفر دور و دراز اختیار کردن
مکروه است مگر آنکه بنیت غزا یا حج یا عمره رود و زنان را سفری که در رفتن
آن مسیره سه شبان روز باشد حرام است رفتن مگر با محرمی و در صحیحین آمده

بروایت ابی هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که حلال
نیست هیچ زنی را که بخدا و روز قیامت اقرار داشته باشد اینکه سفر
کند مسیره سه شبان روزی که با وی محرمی نباشد شارحان حدیث گفته اند که
محرم زن شوهر او است یا کسی که نکاح وی ابداً بروی حرام باشد مثل پدر و
برادر و پسر و برادرزاده و خواهرزاده و در مثال آن و مستحب آن است که زن
اصلا سفر نکند اگرچه با محرمی باشد مگر بسبب ضرورت که از آن گزیر نباشد

فصل دوم در اثبات فواید سفر بدانکه در سفر فواید کثیره و نتایج
خطیره مندرج است و حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از فواید سفر پنج فایده
عظیمه را در قطعه از منظومات قدسیه سمات خود نظم فرموده و آن این بیت

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی — وسافر ففی الاسفار خمس فوائد

مسافر باید که غریب دشتها شود وطنها در طلب علو مرتبه و سفر کن که در سفرها
پنج فواید است

تفرج هم واکتساب معیشة — وعلم وآداب وصحبة ماجد

فایده اول کشادن غم و اندوه است فایده دویم کسب معیشت
برای زندگانیست فایده سیم تحصیل علم است فایده چهارم تکمل
آداب و اخلاق است فایده پنجم دریافتن صحبت بزرگان است

فان قیل فی الاسفار ذل وغربة — وقطع الفیافی وارتکاب الشدائد

پس اگر کسی گوید که در سفرها خواری و تنهائیست و بریدن بیابانها

واثلین سخنها   لموت الفتی خیر من حیاته   بدار هوان بین
درویش و کاشید مرا مینه مردن جان مرد بهتر است از حیات و بسرای
خواری میان غماز و حاسد یعنی زندگانی که بکام دشمنان باشد و در میان
غمازان و حاسدان باید بود مرگ بهتر از آن و ازین جهت بود که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب بزرگوار آن حضرت رضوان الله علیهم
اجمعین محنت هجرت و کربت غربت اختیار فرمودند و در غریبی نشستند
و در غریبی زیستند و هر که دعوی محبت ایشان کند وی را از متابعت
ایشان گریز نباشد پس یکی از فواید کلیه در سفر گشادن دلست و خلاص وی
از بار غم و اندوه بواسطه مشاهده عجایب و مصنوعات و غرایب و بدایعات
که در اطراف و اکناف عالم ودیعت داده مشاهده موجب انبساط
خاطر بود و ازدیاد یقین بوجه صانع بیکرد و تعالی شانه و عظم برهانه فایده
دیگر اکتساب معیشت است و حاصل کردن اسباب زندگانی است
چون آدمی بحسب قیود بشری همیشه محتاجست باکل و شرب و لباس
و ما یحتاج الیه وی در سفر بهتر میسر شود از حضر لاجرم بدین معنی
سفر مشتمل بر فایده تامه باشد حکیم انوری در قصیده گفته است
سفر مربی مرد است و آستانه جاه   سفر خزانه مالست و اوستاد هنر
بجرم خاک فلک بنگاه باید کرد   که این کجاست از آرام و آن

ز سفر بهر دیاری که رسی چشم خلق خار شده ای   سنگ شو گر کنی از انجا برو
بجای دگر   درخت اگر متحرک شدی ز جای بجای   نه جور اره
کشیدی و نی جفای تبر   فایده دیگر تحصیل علوم است پوشیده
نماند که تحصیل کامل و نصیب شامل از انواع علوم کسی را دست که در طلب
آن بمقتضای اطلبوا العلم ولو کان بالصین محنت سفر و مشقت غربت
بسیار کشیده باشد و انواع مصایب و نوایب دیده و امتحان عالم
نشسته باشد بطایفه که در دیار خود از روی تنعم و فراغت مسئله چند از
علوم رسمی ضبط کرده باشند و اکثر اوقات بناز و نعمت تن پرورده اند
دیگر تکمیل آداب و تهذیب اخلاق است صاحب ترجمه عوارف
رحمه الله گوید که سفر در تمرین نفوس طاغیه و تلیین قلوب قاسیه اثر عظیم و فایده
جسیم دارد چه مهاجرت اوطان و خلان و مفارقت مالوفات و معهودات
و مصابرت بر مصایب و نوایب نفوس و طبایع را از رسوم و تقیید بعادات
و قیود و مرادات فارغ و آزاد کند و آثار قساوت و غفلت از قلوب لاهیه
و ساهیه بردارد و تاثیر سفر در نفس کم از تاثیر نوافل صوم و صلوة نباشد
منقولست که مردی از اهل طلب نزد شیخ ابوبکر شبلی قدس سره آمدی و توجه
کردی شیخ وی را امر فرمودی که بر قدم تجرید برو و حج کن و باز آی تا با صحبت
توانی داشت ان مرید از مشاهده کعبه یاران خویش و بسیار فیض و دوستان

می زا دور احله پس باز گشتی او را گفتند تو خلق را هلاک میکنی گفت نه چنین است
بلکه من ایشان را نمی زنم و لیکن مرا وا نه منم اگر مرا دیدن باشم ایشان بت پرستان باشند
همان مقام خاصیتی ایشان به ازین مقام تا هیچ پس ایشان را حجابست اگر در آن
راه هلاک شوند به او رسند و اگر باز آیند ایشان را رنج و ریاضت سفر چنان
راحت کرده باشد که به ده سال مجاهده راحت نتوانم کرد و پوشیده نماند
که اخلاق و اوصاف خفیه در نفس بسیارست که بسبب ریاضت سفر آن جمله
ظاهر میشود و سفر را ازین جهت سفر گفته اند که یسفر فیه اخلاق الرجل
ای یظهر و بسیاری از اخلاق ذمیمه و رذائل که بسفر معلوم شود که بمجرد تنهایی بدید
در حضر بریاضات و مجاهدات معلوم نشود پس چون کسی سفر کند و بر بعضی
از اخلاق ناپسندیده خود که از امراض باطنیست اطلاع یابد بحکم
سافروا تصحوا بمعالجه آن امراض بر خیزد و در طلب تصحیح طب سعی جمیل
بتقدیم رساند و مردم تا در خانه و دیار خود باشند و کارها بر مراد ایشان
رود گمان برند که مگر ایشان را حسن اخلاق و مکارم آداب حاصل است
و در سفر بعضی از خصال پوشیده برخیزد و احوال ظاهر آید که ضعف و عجز و بدخویی
خود را بشناسد و هر که سفر نکرده باشد بسی از صفات ناشایسته بروی پوشیده
ماند و بسا هر که سفر نکنند باخلاق شایسته و اوصاف بایسته وی را نتوان شناخت
گویند که شخصی پیش فاروق اعظم رضی الله عنه تزکیه کسی میکرد و در آن مبالغه

مینمود پرسیدش گفت که هرگز با وی سفر کرده گفت نی گفت پس در شناسایی
تعریف وی تمکن ننموده و دیگر از فواید کلیه بلکه تمم فواید سفر دریافت صحبت
اکابر مشایخ است و رسیدن بخدمت و ملازمت اولیای حق سبحانه طالبان
صادق و سالکان مخلص را بجز ملاقات اهل الله و رسیدن بنظر کیمیا اثر ایشان
فواید بسیار و عواید بیشمار حاصل گردد و تواند بود که قابل نظر سعادت بخش گردند
و بدان یک نظر آن ترقی شود که بعمرها از مجاهدات و ریاضات میسر گردد
آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین طعنه زند بر دو صد چله کند با چله و از خواص
اولیای حق سبحانه و تعالی بعید نباشد که بیک نظر در باطن مستعدی چنان تصرف
کنند که ویرا از حضیض طبیعت باوج قرب رسانند و از آن بزرگواران
این تاثیر عجیب و غریب نباشد چه حق سبحانه در نظر بعضی از افاعی و حیات خاصیتی
ودیعت نهاده است که چون در کسی نگاه کنند آن کس هلاک شود چه عجب بود
اگر در نظر بعضی از خواص بندگان خود آن خاصیت نهاده باشد که در مستعد او
طالبی نظر کنند و ویرا مستعد قبول نظر یابند بوی التفاتی نمایند که بسعادت حیات
ابدی و دوام حضور درگاهی مشرف شود گویند که شیخ ابو النجیب سهروردی
قدس سره در مسجد خیف منا طواف میکرد و تیز نظر در همه کس میگریست و در
تفحص و تامل وجوه مبالغه مینمود از وی پرسیدند که چه میطلبی گفت خدای تعالی را
بندگانند میباشند که نظر ایشان سعادت بخش است و در آنم که این توفیق

از ایشان خالی نشود من طالب آنم که منظور نظر عنایت و عاطفت یکی
از ایشان شوم پس اختیار سفر بنیت آن کرده باشد که بنظر یکی از دوستان
حق سبحانه رسیده شود بغایت پسندیده و شایسته است و متضمن فواید کثیر
پیر هری قدس سره گوید که دیدار پیران از فرایض این قوم است که از دیدار
پیران آن یابند که از هیچ چیز نیابند و هم وی فرموده که الهی این چه حکمت
که با دوستان خود کردی هر که ایشان را جست ترا یافت و تا ایشان را ندید ترا
نشناخت و هم وی فرموده که حق سبحانه آسمان و زمین و همه صنایع خود آشکارا
باز نمود و در هیچ چیز چنان آشکارا نیست که در دیدار دوستان خود این
حسبان دوستان او و شعور بآیات ایشان از بهر آنست پس بر سالکان طریق
تحقیق واجب و لازم است که چون در اثنای سفر بشرف صحبت بزرگی
صاحب تصرف برسند و سر ارادت در آستان متابعت وی زنند
و سر نیاز و اخلاص بر آستان ملازمت وی نهند و بحکم الصحبت تأثیر
خدمت و ملازمت وی را لازم گیرند و در سایهٔ عنایت و حمایت وی
گریزند و بیهوده وقت عزیز و عمر شریف در تردد بی فایده ضایع و باطل
نگردانند و دل را از پریشانی و تن را از سرگردانی باز رهانند و بالله
التوفیق فصل سوم در آداب اهل سفر و این فصل مشتمل است بر بیست
و [illegible] ادب ادب اول تصحیح قصد و نیت و تقدیم مشاورت باید که چون

ارادت

ارادت سفر از باطن وی سر زند ملاحظه نماید اگر مقصودش در آن حج باشد
یا جهاد یا رد مظلمه یا طلب علم فریضه یا زیارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت
رسالت پناه و سایر انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین یا طلب صحبت
علمای دین و مشایخ اهل کشف و یقین یا مشاهدهٔ آثار مصنوعات الهی و بدایع
نامتناهی یا تجارتی که غرض از آن تحصیل قوت عیال و اطفال خود باشد آن سفر
صواب باشد و الا در آن سفر مخطی باشد و باید که بعد از تصحیح نیت و تخلیص عزیمت
بحکم و شاورهم فی الامر مشاورت کند با کسی که از کمال حالات او صاحب وثوق
و یقین میداند که از عدم امانت و دیانت و نصیحت و شفقت دریغ نخواهد داشت
در اذکار امام نووی رحمه الله مذکور است که مشاورت کردن با مردم دانا بعد
از حضور سفر از جملهٔ مستحبات است ادب دویم استخاره کردن است باید که چون
مشورت کند و مصلحت وی در سفر ظاهر شود با وجود آن استخاره کند بلکه در هر
امری از امور استخاره سنت است در صحیح بخاری از جابر رضی الله عنه مرویست
که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آموخت ما را استخاره در هر کاری همچنانکه می
آموخت ما را سورهٔ از قرآن میفرمود که چون یکی از شما قصد کاری کند باید که
دو رکعت نماز غیر فریضه بگذارد و بعد از آن بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و
استقدرک بقدرتک و اسئلک من فضلک العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم
و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و

معاشی و عاقبة امری یا گوید عاجل امری و آجله فاقدره لی و یسّره لی ثم بارک
لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شرّ لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری یا گوید
عاجل امری و آجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به
بحوائج انام برد امام نووی رحمه الله فرموده که استخاره بر وجهی که مذکور شد
مستحب است و نماز استخاره دو رکعت نافله است و ظاهر آن است که
این نماز حاصل میشود بدو رکعت از سنن رواتب و تحیت مسجد و غیر آن
از نوافل و باید که در رکعت اولی بعد از فاتحه سورهٔ قل یا ایها الکافرون خواند
و در رکعت ثانی قل هو الله احد و اگر فرصت نماز گذاردن نشود بر دعا اختصار
نماید و در اول و آخر این دعا حمد و صلوات گفتن مستحب است و چون نماز و
دعا بجا آرد در آن امر شروع کند بعد از آنکه در دل انبساط و انشراح تمام
بازیابد ادب سیم وصیت کردن است و رخصت خواستن از والدین
و ارباب حقوق و اختیار کردن سفر در روزی که بحسب سنت معین است
باید که چون عزیمت سفر تصمیم یابد وصیت کند کسان خود را بآنچه احتیاج
وصیت است از ادای دین و ادای حقوق مسلمین و رد مظالم و تعیین وصیی
کند برای عیال و اطفال خود که امان گیرد و آن را مؤکد سازد و از
مردی که در ذمهٔ وی حقوق ثابت باشد بحلی حاصل کند و همچنان انگارد
که بر سر راه آخرت است و دیگر بمنزل رجوع نخواهد کرد و بس باید که استرضای

پدر و مادر کند و از پیر و شیخ و استاد و ارباب حقوق رخصت و اجازت
خواهد و باذن والدین و شیخ و استاد سفر اختیار کند تا از برکات سفر
محروم نماند و اختیار سفر باید که در روز پنجشنبه کند که عادت کریمهٔ رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم آن بود که روز پنجشنبه بسفر رفتی و دوست میداشت
که روز پنجشنبه سفر کند و آنکه بعضی از عوام الناس در روز پنجشنبه سفر نکنند
و گویند که نحس است باز نماز جمعه باید کرد و مخالف طریق سنت است و آن
حضرت صلی الله علیه و سلم گاه در روز دوشنبه و احیانا در روز شنبه و چهارشنبه
سفر اختیار فرموده است ادب چهارم وداع کردن مسافر است مجاور
باید که اهل و عیال و اقربا و عشایر و اصحاب و احباب و همسایگان و آشنایان
و امثال ایشان را که در ذمهٔ وی حقی دارند و در حق وی نیکی و احسانی کرده اند
همه را وداع کند و از ایشان دعای خیر طلب نماید و در کتاب ابن السنی عمل
بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که
هر کس اراده سفر کند باید که بگوید برای کسی که در خانه میماند استودعکم
الله الذی لا تضیع ودایعه و در مسند امام احمد رضی الله عنه و غیر آن بروایت
ابن عمر رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که چون چیزی را بخدای
تعالی بسپارید خدای عز و علا آن را نگاه دارد و در اصل سنن و حکیم از نوادر
الاصول بروایت ابی هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

و نمود که چون اراده سفر کنی یا از خانه خود بیرون آیی باید که اهل خود را
گویی استودعکم الله الذی لا تخیب ودایعه و امام رحمه الله در شرح
این حدیث باسناد خود آورده که روزی فاروق عادل رضی الله عنه
عرض لشکر میداد مردی را دید که با پسر خود فرمود که و هیچ ندیده ام
زاغی را بزاغی مشابه تر از این پسر با این پدر آن مرد گفت یا امیر المومنین
این عجیب تر امری هست و آن آنست که این پسر در گور از مادر متولد
شده فاروق عادل رضی الله عنه گفت و چگونه حکایت کن که مرا قصه وی
آشفته کرد آن مرد گفت روزی بغزوی میرفتم و مادر وی حامله بود گفت
میروی و مرا با این حال میگذاری گفتم استودع الله ما فی بطنک پس
من برفتم بعد از مدت که باز آمدم بدر خانه خود رفتم و در بکوفتم
همسایگان مرا گفتند زوجه تو درین روزها مرده است من بسر قبر وی
رفتم و زمانی گریستم و چون شب درآمد باز گشتم و نزد ابن عم خود آمدم
و سخنان میگفتیم میان ما و گورستان بقیع مانعی نبود ناگاه دیدم که آتشی
از میان قبور برخاست گفتم این چه آتشست ابن عم من جواب داد
ندانم و برخاست و از پیش من بیرون رفت از دیگری پرسیدم گفت
این آتش هر شب از قبر زوجه تو بر میخیزد گفتم انا لله و انا الیه راجعون
والله که وی زنی مسلمه عفیفه روزه دار و نماز گذاری بود برخواستم و

و تبری برداشتم و بسر قبر وی رفتم و قبر وی ویران کردم تا از حال وی چیزی معلوم کنم
چون قبر وی بشکافتم وی را نشسته یافتم و این پسر را دیدم که بر گرد وی میگردد و حرارت
بر من غالب شد ناگاه آوازی شنیدم که ای آنکه ستودع بگیر ودیعت خود را اما اگر مادر او را
نیز بما سپردی هراینه باز می یافتی پس این پسر را از قبر بیرون آوردم و آن قبر بهم
بستم والله یا امیر المومنین که این همان پسر است که از قبر بیرون آورده ام ادب
پنجم وداع کردن مجاورست مر مسافر را و دعای خیر کردن وی را و در صحیح ترمذی
باسناد حسن از سالم رحمه الله مرویست که هرگاه مردی اراده سفر کردی و پیش
ابن عمر رضی الله عنهما آمدی فرمودی که نزدیک من آی تا ترا وداع کنم همچنانکه حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم ما را وداع کردی پس میگفت استودع الله دینک و امانتک و عملک و بروایت
آنکه آخر عملک و هم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که گفت چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسی را
وداع کردی با وی مصافحه کردی پس گفتی این کلمات مذکوره و در سنن ابو داود و غیر آن
باسناد صحیح ثابت شده است از عبد الله بن الخطمی الصحابی رضی الله عنه که هرگاه پیغمبر
صلی الله علیه و سلم لشکری را وداع کردی گفتی استودع الله دینکم و امانتکم و خواتیم اعمالکم و در صحیح
ترمذی باسناد حسن از انس رضی الله عنه مرویست که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد
و گفت یا رسول الله اراده سفری کرده ام مرا زادی بده یعنی دعای خیر کن آنحضرت
فرمود که زودک الله التقوی آن مرد گفت زیاده کن ایشان فرمودند و غفر ذنبک
باز گفت زیاده کن بعده فرمود و یسر لک الخیر حیث ما کنت و در صحیح ترمذی

ادب پنجم

و ابن ماجه از ابی هریره رضی الله عنهما مرویست که مردی بخدمت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم امد و گفت یا رسول الله و اعیه سفر کرده ام مرا وصیتی کن فرمود که
بر تو باد بتقوی و پرهیزکاری و بر تو باد که چون بر بلندی بر ایی تکبیر گویی
چون ان مرد روی بگردانید فرمود که اللهم اطو له البعد و هون علیه السفر و
در کتاب ابن السنی از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که غلامی نزد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم امد و گفت اراده سفر حج دارم پس ان سرور با وی
قدمی چند همراه رفت انگه گفت یا غلام زودک الله التقوی و وجهک
فی الخیر و کفاک الهم پس چون ان غلام از حج بازگشت بخدمت ان حضرت
امد و سلام کرد انحضرت جواب داد و فرمود یا غلام قبل الله حجک
و غفر ذنبک و اخلف نفقتک و ادب ششم نماز گذاردن است و چنین
بیرون امدن بسفر باید که در وقت عزیمت دو رکعت نماز بگذارد
که ان از جمله مستحبات است و امام نواوی رحمه الله در اذکار اورده که
در وقت خروج از خانه بنیت سفر دو رکعت نماز گذاردن سنت است
و امام طبرانی رحمه الله باسناد خود از مقطم بن المقدام الصحابی رضی الله عنه روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هیچ چیز خلیفه نگرداند کسی نزدیک اهل
بیت خود فاضلتر از دو رکعت نماز که نزدیک ایشان بگذارد و وقتی که
اراده سفر کند و امام نواوی رحمه الله فرموده که بعضی از اصحاب ما برانند

که مستحبست در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون خواندن
و در رکعت دویم قل هو الله احد و بعضی دیگر از علما گفته اند که در رکعت
اول بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق خواند و بعد از فاتحه رکعت دویم
قل اعوذ برب الناس خواند و بعضی از مشایخ طریقت قدس الله تعالی
ارواحهم در اداب سفر نوشته اند که مسافر در حین بار بستن و سوار شدن
باید که چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه سورت اخلاص
خواند پس از ان بگوید که اللهم انی تقربت بهن الیک فاجعلهن خلفتی
فی اهلی و مالی و ادب هفتم خواندن ایات و دعوات بعد از گذاردن
نماز در شرعة الاسلام اورده که بعد از انکه دو رکعت نماز گذارد و باید
که ایة الکرسی خواند که در اخبار وارد شده که هرکس در وقت سفر کردن
ایة الکرسی بخواند هیچ افتی و ی را در نیابد تا وقتی که بجای خود بازگردد و امام
نواوی رحمه الله فرموده که مستحبست در وقت خروج بسفر سوره لایلاف
خواندن امام حسن القزوینی الفقیه الشافعی رحمه الله که صاحب کرامات
ظاهره و احوال باهره بوده است فرموده که خواندن لایلاف در وقت
سفر امان است از همه بدیها شیخ ابو طاهر ابن جحنویه رحمه الله گوید که
اراده سفر کردم و از ان سفر ترسان بودم بر امام الحسن القزوینی در امدم
تا از وی طلب دعایی کنم چون مرا دید پیش از ان که من سخن گویم

فرمود که هر کس اراده سفر کند و از دشمنی یا وحشی ترسان باشد باید که سوره
لایلاف بخواند که آن امان است از هر بدی ... من این را خواندم و بسفر بیرون
رفتم از آن روز باز هیچ آفت بمن نرسیده است تا اکنون نقل است چون
بقصد سفر از جای بر خیزد باید که این دعا بخواند اللهم الیک توجهت و بک اعتصمت
اللهم اکفنی ما اهمنی و ما لا اهتم له اللهم زودنی التقوی واغفر لی ذنبی و وجهنی للخیر اینما
توجهت ادب هشتم خواندن دعوات وقت سوار شدن برای سفر دا
نستن دعوات در ادب اول از فصل چهارم و از باب دوم که مشتمل است بر آداب
سوار ایراد یافته حاجت تکرار نیست و در بعضی روایات آمده که آنحضرت فرمود
که چون بنیت سفر بر ستور نشیند باید که سه بار تکبیر گوید بعد از آن بگوید سبحان
الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون اللهم انا نسألک فی
سفرنا هذا البر والتقوی و من العمل ما ترضی اللهم هون علینا سفرنا هذا واطو عنا
بعده اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم انی اعوذ بک من وعثاء
السفر وکآبة المنظر وسوء المنقلب فی المال والاهل ادب نهم خواندن آیات وقت
سوار شدن بر ستور یا کشتی و وقت نشستن در کشتی برای سفر دریا و ذکر
آن آیه که برای ستور و کشتی باید خواند در ادب دوم از فصل چهارم از باب اول مذکور شد
و باید که در سفر دریا چون بر کشتی سوار شود این آیه بخواند که بسم الله مجریها

و مرسیها ان ربی لغفور رحیم و ما قدروا الله حق قدره الآیة در کتاب ابن
السنی بروایت حسین علی رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
که امان است امت مرا از غرق شدن آنکه این آیه بخوانند وقتی که بر کشتی
سوار شوند ادب دهم خواندن دعوات وقت روان شدن بسفر
باید که چون بعزم سفر روان شود بعضی از دعوات ماثوره ثابت شده
بخواند در صحیح ترمذی و نسائی و ابن ماجه باسانید صحیحه از عبد الله بن
سرجس رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حین روان
شدن بسفر این دعا خواندی که اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة
فی الاهل اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب و من الحور
بعد الکون و من دعوة المظلوم و من سوء المنظر فی الاهل والمال و بروایتی
آمده که من الحور بعد الکور و الکور بالراء المهملة لا بالنون هم صحیح
ترمذی رحمه الله تعالی گفته که در روایت را آمده است و توجیه می پذیرد
لیکن امام نووی رحمه الله تعالی قول اول را اعتبار کرده و فرموده که اکثر اصول
صحیح مسلم این روایت مشهور و محققان حدیث کون بنون ثابت است
فی الجمله ادب یازدهم گفتن تکبیر و تسبیح در فراز و نشیب سنت
آن است که در اثنای راه سپردن هرگاه به بلندی برآید تکبیر گوید و هرگاه
به پستی فرود رود تسبیح گوید بصحت رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

یکی از اصحاب را که بسفر میرفت وصیت میفرمود که هر گاه به بلندی
برآئی تکبیر گویی و این حدیث بتمامه در اداب وداع مجاور گذشت
و در صحیح بخاری بروایت جابر رضی الله عنه امده که کنا اذا صعدنا کبّرنا و اذا
نزلنا سبّحنا و در صحیحین از ابو موسی اشعری رضی الله عنه مرویست که
گفت من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر بودیم چون بر وادی مشرف میشدیم
تکبیر و تهلیل میگفتیم و آوازهای ما بلند بر میشد انحضرت فرمود که ای
مردمان نرمی کنید با نفسهای خود یعنی بآواز برداشتن خود را در رنج میندازید
زیرا که شما نمیخوانید کسی را که ناشنوا است یا غایب است از شما بلکه
شما کسی را میخوانید که شنوا است و بشما نزدیک و هو معکم انه سمیع قریب
و در کتاب ابن السنی از انس رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
هر گاه به بلندی بر امدی گفتی اللهم لک الشرف علی کل شرف ولک الحمد علی
کل حال ادب دوم از دوم شبگیر کردن باید که دران امر تساهل و کاهل
نورزد و تاخیر و تقصیر درانجا جایز ندارد که قطع مراحل طویله و طی منازل بعیده
بان زودتر میسر شود و در صحیح ابو داود بروایت انس رضی الله عنه امده
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بر شما باد شبگیر کردن که زمین بشب در
نوردیده میشود و در اثنای شبگیر اگر خواهد که ساعتی فرود اید و استراحت نماید
سنت آن است که از سر راه دور فرود اید زیرا که راه محل وحوش

و دواب و ماوای هوام و سوام است در صحیح مسلم بروایت ابو هریره رضی
الله عنه امده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون در اخر شب جایی نزول کنید
از برای استراحت باید که از میان راه بر یک کناره فرود آیید که راه مرجع
جانوران و گزندگان است در شب ادب سیوم هم خواندن دعوات
بجهت دفع کردن شر موذیات در صحیح مسلم و غیران از خوله بنت حکیم
رضی الله عنها مرویست که گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که هر کس
در منزل نزول کند پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما
خلق هیچ چیز او را ضرر نرساند تا وقتی که از آن منزل رحلت کند و در
سنن ابو داود و غیران از ابن عمر رضی الله عنه مرویست که در سفر هر گاه
شب شدی پیغمبر صلی الله علیه وسلم از برای دفع گزندگان این کلمات
بزبان مبارک راندی که یا ارض ربی و ربک الله اعوذ بالله من شرک و من
شر ما فیک و شر ما خلق فیک و شر ما یدب علیک و اعوذ بالله من اسد
و اسود و من الحیة والعقرب و من ساکن البلد و من شر والد و ما ولد
و چون وقت سحر شدی فرمودی که سمع سامع بحمد الله و حسن بلائه
علینا ربنا صاحبنا و افضل علینا عائذا بالله من النار ادب چهارم توجه
بجانب یمین کردن است وقتی که طریق مختلفه پیش اید و بانگ نماز
گفتن است وقتی که غولان در بیابان مزاحم شوند باید که چون

و شب

و اثنای سفر راههای متعدد و پیش آید و اختلاف راه ها روی نماید رفتن
بآن راه که بجانب دست راست باشد اختیار کنند و بی تردد خاطر
و تشطط عزیمت بر آن راه بروند چه در بعض احادیث صحیحه وارد شده
که چون مشتبه شود بر شما راهها باید که بجانب یمین روید که بر آن جانب
فرشته میباشد که راه بنماید و اگر ناگاه در بیابانی افتد که بعضی از ساحران
طبقه جن که ایشان را غیلان گویند بجهت اضلال وی بروی ظاهر
شوند و تشویش وی دهند باید که فی الحال بانگ نماز گوید تا از وی بگریزند
و وی را بگذارند در کتاب ابن السنی بروایت جابر بن عبدالله رضی الله عنهما آمده
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که اذا تغولت الغیلان فنادوا بالاذان یعنی
چون متشکل شوند طایفه غیلان در صور مثالیه باید که آواز برکشید باذان ادب
یازدهم ترک سفر کردن است وقتی که تنها باشد باید که تنها سفر نکند و بسیر
بیرون نرود و تخصیص در شب که آن از جمله مکروهات و ممنوعات است در
صحیح بخاری بروایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که اگر مردم بدانند آنچه در تنهائیست هرگز هیچ سواری در شب تنها
سیر نکند امام خطابی رحمه الله در شرح این حدیث گفته که تنها سیر کردن در
زمین از افعال شیطانست و علما گفته اند تنها سفر کردن موجب مضرت
دینی و مشقت و دشواریست مضرت دینی آنکه از ثواب جماعت محروم

میماند

میماند و مشقت و دشواری آنکه در مواضع احتیاج بمعاون و مددکار میماند
و باید که رفیقان از سه تن کمتر نباشند و در اخبار وارد است که خیر الرفقاء
اربعة و در مسند امام مالک و ترمذی و غیر ایشان رضی الله عنهم ثابت شده که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود که یک سوار شیطانست و دو سوار دو شیطان اند و سه سوار گروه سوار اند
یعنی شیطان را با ایشان هیچ کاری نیست علما در شرح این حدیث گفته اند که
سه نفر را شیاطین نکفت از جهت آنکه ایشان متمکن اند در جماعت و معاونت
یکدیگر و حدیث در حل اذان حضرت مروی است که شیطان در وهم می افکند
یکتن را و دو تن را لیکن اگر سه تن باشند ایشان را در وهم تواند افکند ادب
سیزدهم نزدیک یکدیگر نزول کردن است باید که چون جمع کثیر در سفر رفیق هم باشند
وقت فرود آمدن در منزلی مجتمع باشند نه متفرق که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
از آن منع فرموده است و در صحیح ابو داود بروایت ابو ثعلبه خشنی رضی الله عنه
آمده که صحابه کرام رضوان الله علیهم در اثنای سفر چون بمنزلی نزول میکردند در
شعبها و وادیها پراکنده فرود می آمدند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که پراکنده
و متفرق فرود آمدن شما درین مواضع از شیطانست باید که بعد ازین در منزلی
که نزول کنید چنان مجتمع و نزدیک یکدیگر باشید که اگر جامه بر شما
پوشند همه را فرا رسد ادب چهاردهم تأمیر است باید که چون در سفر گروهی با رفیق
هم باشند یکی را در میان خود بامارت و حکومت اختیار کنند و آن کس باید که اعلم

و نیکوی و کرم از وی ان غالب باشد در مسند ابو داود بروایت ابو سعید خدری
رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون سه کس بسفر بیرون روند
باید که یکی را بر سر خود امیر سازند پس چون جمعی از رفیقان بنا بر مضمون این
حدیث یکی را بر سر خود حاکم سازند باید که منقاد امر و مستسلم حکم وی باشند
تا خلاف را مجال از میان برخیزد و شیطان نتواند که در میان ایشان
فتنه انگیزد و مستحب است که چون جمعی از رفیقان اتفاق نموده کسی را بامارت
بر دارند آنکس باتفاق ایشان راضی شده امارت و حکومت را قبول کند
و در شفقت و خدمت یاران سعی مبذول دارد نه آنکه بحکومت و امارت
باز نشیند و دیگران را غایت خدمت و ملازمت فرماید در شعب الایمان
بیهقی رحمه الله بروایت سهل بن سعد رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که سید قوم
در سفر کسیست که خدمت قوم کند پس هر که در خدمت سبقت گیرد قوم بر وی
سابق نباشند بعملی مگر آنکه پیش از وی بجا آورده باشند مراد آنست که هر که
در خدمت سبقت گیرد بحقیقت سید قوم اوست اگرچه بحسب رتبه فروتر باشد
از قوم ادب بیست و سیم سازگاری و همراهیست با رفیقان ضعیف باید که در اثنای
سفر با ضعیفان قوم طریق رفق و موافقت مسلوک دارد و تعجیل کردن در
قطع مسافت تا ایشان را واپس گذارد و در هر موضعی که رفیق ضعیف بنا بر ضرورتی
توقف نماید یا در نیمه راه سست ماند روان نشود تا وی را همراه ببرد و بکاروان

رساند

رساند و داند که مواسات و مدارا با ضعیفان قوم در همه احوال خصوصاً در سفر از
جمله مکارم اخلاق و محاسن صفات و ادب رفیق ضعیف آنست که اصحاب
و رفیقان را ببعضی حوایج خود مقید نگرداند و تا ممکن و مقدور باشد ایشان را بکلی از
مهمات خود تکلیف نکند و بار بر خاطر ایشان ننهد و [illegible] بقدر وسع و طاقت
خدمت یاران و همراهان بجای آورد و [illegible] آنست که اگر توانا باشد ترک خدمت
در اثنای مسافرت نکند و از کاروان باز پس نشود و در منزلگاه [illegible] و کار کنند
و بکاروان برسانند در احادیث صحیحه وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در غزوات
و سفرها گاهی از همراهان باز پس می ایستاد و مردم ضعیف باز مانده را مدد
میکرد و گاهی ردیف خود میساخت و بر رفیقان میرسانید ادب بیست و چهارم رعایت
حال مکاری و تعهد خاطر وی باید که زیاده از آنچه با وی قرار داده باشند
بار بر ستور وی ننهد و هر بار که بر ستور وی خواهد نهاد اول نظر وی در آن بود رضای
وی حاصل کند از عبدالله مبارک رحمه الله تعالی منقولست که بر ستوری نشسته بود شخصی
نامه بوی داد که بفلان جای برسان و قبول نکرد که با مکاری قرار نداده ام و در
رخصت فقها [illegible] و پوشیده نماند که طایفه ستورداران [illegible] و التعلق
خاطر بتعهد چارپایان و توجه دایم بجانب ستوران از سمات حیوانی [illegible]
و از صفات انسانیت متنفر پس باید که در مقابل سخت گویی و درشت خویی که
در اثنای سفر از ایشان صادر شود شیوه صبر و شکیبایی پیش آرد و طریق شفقت

و مهربانی فرو گذارد و ادب سیم تعهد حال ستور است باید که بقدر طاقت
بار بر وی نهد و از گرسنگی و تشنگی وی را محافظت کند باید که در وقت نزول
تا بار از پشت ستور فرو نگیرد باید که بهیچ شغل دیگر نپردازد و گر همه نماز باشد
از انس بن مالک رضی الله عنه بصحت رسیده که فرمود چون در منزلی فرود آمدیم
نماز نمیکردیم تا اول بار از ستور فرو نمیگرفتیم یعنی با وجود حرص ما بر ادای نماز
بر آن قیام نمی نمودیم تا وقتی که ستوران را سبکبار نمیساختیم و این نهایت که
در وقت نماز میباشد و در صحیح مسلم بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که چون سفر کنید در فراخ سالی یعنی وقتی که در صحرا
علف و گیاه بسیار بود چران چران روید و ستور را بگذارید تا از زمین بهره
خود بردارد و چون سفر کنید در تنگی سال یعنی وقتی که در صحرا علف و گیاه نباشد
در رفتن تعجیل کنید تا ستور شما لاغر نشود ادب چهارم قناعت بما لا بد باید که
اگر از جملهٔ طالبان صادق و سالکان مجرد است در سفر بانچه ضرورت است
اکتفا نماید و طلب زیادتی ننماید تا مایهٔ تفرقهٔ خاطر و مادهٔ پریشانی
وی نشود و بعضی از اکابر گفته اند که ما لا بد در سفر این است که ستر عورت کند و سجاده
که بر آن نماز گذارد و رسنی و دلوی که بآن آب وضو از چاه بر کشد و کفشی یا نعلینی که
چون پای بشوید در پای کند و بر سر سجاده رود و عصایی که سنان دارد که بآن
اعدا از خود باز دارد و وی را از آن مار بگزید و اگر کسی بلا حظ

خلاف سنت است اسباب سفر بیش ازین نگاه دارد چون شانه و مقراض و
مسواک و سوزن و مکحله جایز بود و اگر اسباب سفر بیش ازین سامان
کند باید دید تا در چه مقام است اگر در مقام ارادت و مرتبهٔ تجرید است
هر یکی از آن وی را بندی و حجابی است و سرمایهٔ رعونت نفس و علت
و اگر در مقام استقامت و مرتبهٔ تمکین است آن و صد هزار چندان وی را
مسلم است ادب پنجم ترک بردن کلام الله است بدیار کفر باید که اگر
وی را عبور بر دیار کافران و بلاد بت پرستان افتد مصحف همراه نبرد و مبادا
یکی بآن می ادبی بجای آرد و در صحیح مسلم بروایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که قرآن را همراه خود بسفر مبرید که من ایمن نیستم
از آنکه برسد بآن دشمنی یعنی چون بدیار اهل کفر گذر کنید قرآن را همراه مبرید
نباید که بدست کافری افتد و نسبت بآن بیحرمتی بجای آرد و علمای دین
رحمهم الله گفته اند که اگر کسی مکتوب بدیار کفر فرستد که در آن آیتی از آیات
قرآن نوشته باشد مانعی نیست چرا که بصحت رسیده که حضرت رسول صلی
الله علیه وآله وسلم در بعضی از مکاتیب که بسلاطین وقت فرستاده آیهٔ قرآن نوشته بود
باید که مسافر بزمینی که در آن طاعون یا فتنهٔ دیگر حادث شده باشد
عبور و مرور نکند و اگر جایی ساکن بود و طاعون آنجا حادث شود فرار ننماید

که در آن باب احادیث صحیحه بثبوت پیوسته ادب سیم زنگ و درای
بستن است بر ستور باید که در سفر درای چه خرد و چه بزرگ بر گردن
ستور نبندد که در منع آن احادیث و اخبار صحیحه ثابت شده است
در صحیح مسلم بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که مصاحبت و مرافقت نمیکنند ملائکه با گروهی از همراهان که در میان
ایشان جرس باشد الحدیث و در روایت دیگر صحیح آمده که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرمود که جرس مزامیر شیطان است و در بعضی از روایات آمده که فاروق
عادل رضی الله عنه جرسهای خورد از پای دختران ابن زبیر دور کرد و فرمود
که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود با هر جرسی شیطان است و در بعضی
روایات آمده که کنیزکی بر عایشه صدیقه رضی الله عنها در آمد و در پای وی جلاجل
بود صدیقه فرمود که بیرون برید از پیش من ای متفرق کنندگان ملائکه
یعنی چون ملائکه آواز جرس و جلاجل بشنوند کراهت یابند و دور شوند
از آن موضع که این صدا آید و بعضی از مقتدایان علمای شام رحمهم الله تعالی
بر آن رفته اند که مراد از درای که بر ستور بستن آن مکروه و ممنوع است درای
بزرگ است اگر درای خورد بر ستور بندد هیچ مانعی نیست ادب چهارم
ترک همراه بردن سگ و پوست پلنگ است در سفر در صحیح مسلم بروایت
ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که ملائکه همراهی نکنند

فرشتگان

فرشتگان با جمعی از رفیقان که در میان ایشان سگ باشد الحدیث و در
صحیح ابو داود بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
که مصاحبت نکنند ملائکه با رفیقانی که در میان ایشان پوست پلنگ باشد
علمای دین رضوان الله علیهم اجمعین گفته اند که ملائکه که در امثال این احادیث
مذکور است ملائکه رحمت اند زیرا که ملائکه حفظه را از کرام الکاتبین و غیر ایشان
هیچ چیز از همراهی مانع نباید ادب پنجم خواندن دعوات در حین مراجعت
از سفر در صحیحین بروایت ابن عمر رضی الله عنه آمده که هر گاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از غزوه یا حج باز گشتی بهر بلندی که بر آمدی یا بزمین هموار و دور در رسیدی
سه بار تکبیر گفتی پس فرمودی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو
علی کل شیء قدیر آیبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون
صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده در سنن نسائی و　　الکتاب
ابن السنی بروایت صهیب رومی رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ دهی ندید
که اراده در آمدن بآنجا کردی مگر آنکه در حین در آمدن گفتی اللهم رب السموات
السبع وما اظللن والارضین السبع وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن ورب
الریاح وما ذرین اسألک خیر هذه القریة وخیر اهلها ونعوذ بک من شرها
وشر اهلها وشر ما فیها والامام نواوی رحمه الله تعالی در اذکار آورده که
مستحب است مسافر را که بعد از صحبت چون چشم وی بسواد شهر و بلده و

افتند بگوید اللهم اجعل لنا بها قرارا و رزقا حسنا و در روایتی فیها قرارا
آمده و در صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه مذکور است که با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در سفر بودیم بعد از مراجعت چون مدینه نمودار شد آن حضرت فرمود
که آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون و لا ینقطع این کلمات بر زبان
مبارک میراند تا وقتی که بمدینه در آمدیم ادب ششم اخبار اهل است
از رسیدن خود پیش از فرود آمدن بر ایشان باید که چون از سفر مراجعت
کند پیش از در آمدن بر اهل و عیال و اقربا و عشایر اول کسی را پیش فرستد
و ایشان را از آمدن خود خبردار کند که فجأة بر اولاد و ازواج در آمدن
منهی عنه است تخصیص وقتی که سفر وی دور و دراز شده باشد زیرا
که همچنانکه اندوه مفرط بواسطه انقباض روح و میل آن بداخل بدن
موجب هلاکت شادی مفرط نیز بسبب انبساط و انتشار روح
و میل او بخارج بدن مهلکست پس طریق حکمت و احتیاط آن بود
که اول اولاد و ازواج خود را از رسیدن خود اخبار کند بعد از آن بر ایشان
در آید و مستحب آنست که وقت چاشت یا عصر نزول کند و مکروه است
که هنگام شب بر اهل و بیت خود در آید چه در احادیث صحیحه منع از آن
واقع شده در صحیحین بروایت جابر رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که چون بر اهل و بیت خود در آیند باید که بامداد یا شب یا وقت عصر داخل شوند

ادب

ادب هفتم در آمدن است بمسجد محله و نماز گذاردن در حین مراجعت
پیش از نزول در منزل خود باید که چون از سفر باز گردد و نزدیک خانه خود
رسد اول بمسجدی در آید و دو رکعت نماز بگذارد و آنگاه بمسکن خود نزول نماید
در صحیحین بروایت کعب بن مالک رضی الله عنه آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
چون از سفر باز گشتی بخانه قدم ننهادی مگر وقت چاشت و چون بیامدی
اول بمسجدی که در همسایگی او بود فرود آمدی و دو رکعت نماز گذاردی و نزد آن
بجهت ملاقات اصحاب در مسجد توقف کردی پس بخانه یکی از ازواج
طاهرات در آمدی در کتاب ابن السنی از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که
که گفت چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم از سفر باز گشتی و بخانه در آمدی از اهل خود این
کلمات بگفتی توبا توبا لربنا اوبا لا یغادر حوبا ادب هشتم ترتیب ارمغان
است باید که بجهت اهل و عیال و اولاد و اطفال و اقربا و عشایر و اصحاب و احباب
تحفه راه آورد سامان کند و هر کسی را بقدر حال تحفه و هدیه بیارد و علمای
رحمهم الله گفته اند که راه آورد از برای عیال و اطفال خود آوردن از آداب مؤکده است
و از برای اقربا و عشایر و اصحاب و احباب ترتیب کردن از جمله مستحبات
و سنتست که بعد از مراجعت چون در منزل مسکن خود قرار گیرد
طعامی ترتیب کند از برای کسانی که بپرسش وی می آیند بصحت رسیده
که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وسلم چون از سفر مراجعت نمودی

کاوی بایستی بکشتی و طعامی بپختی برای ضیافت اصحاب که بجهت ایشان
آن حضرت آمدندی ادب سیم استقبال کردن مجاوران مسافر
ایشان را باید که چون یکی از اصحاب و احباب از سفری مراجعت کند پیش باز
وی رود و وی را دعای خیر کند بصحت رسیده که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
از سفر بازگشتی صحابه کرام آنها که در شهر مانده بودندی باستقبال آن حضرت
صلی الله علیه وسلم بیرون آمدندی وکودکان اهل البیت را با خود بردندی [illegible]
عبدالله بن جعفر طیار را رضی الله عنه باستقبال آن حضرت بیرون بردند آن حضرت
صلی الله علیه وسلم وی را پیش خود سوار کرد و بعد از آن حسن بن علی را رضی الله عنهما
آوردندی او را ردیف خود ساخت و همچنان سه تن سوار بر یک شتر
بمدینه آمدند و امام نواوی رحمه الله تعالی فرموده که مستحبست که مقیم بعد
از ملاقات مسافر را گوید که الحمد لله الذی سلمک و الحمد لله الذی جمع الشمل بک
و از ابن عمر رضی الله عنه مرویست که پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم غلامی را که از حج باز
گشته بود گفت قبل الله حجک و غفر ذنبک و اخلف نفقتک الحدیث رواه
کتاب ابن السنی از عایشه رضی الله تعالی عنها مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در غزوه رفته بود چون بازگشت بخانه در آمد دست مبارک وی را بگرفتم
و گفتم الحمد لله الذی نصرک و اعزک و اکرمک فصل چهارم در آداب
مسافر اجنبی نسبت بمجاور و آداب مجاور نسبت بمسافر اجنبی و این فصل

مشتمل

مشتملست بر یازده ادب اما ادب مسافر اجنبی چهارست ادب اول
رعایت ادب و تواضع است نسبت بمجاور باید که چون سالک مجرد
اندر آید بمجاور در آید بطریق ادب و حرمت و تواضع و مسکنت پیش آید و
سلام گوید و قصد صف نعال کند و فروجایی بکند و اگر مجاور وی را اکرام و احترام
کند و بصدر مجلس خواند باید که ابا کند و هر جا که اشاره کند روانی بنشیند
ادب دویم ترک تکلیف و اعتراضست بر مجاور باید که بهیچ حال بر مجاور
اعتراض نکند مگر در امر نامشروع و اگر در خدمت وی تقصیر نماید وی را
بآن بازخواست نکند و مجاور را بخدمت خصوصی امر نفرماید و در مهمی که وی را روی
را بکفایت آن تکلیف ننماید و بایستهای نفسانی و آرزوهای طبیعی خود
خاطر وی را مشغول نگرداند و بجهت امور دیوانی و غیر آن وی را بدرگاه
سلاطین و اهل جاه بتکلیف همراه نبرد ادب سیم قبول امر مجاورست
باید که اگر مجاور بروی حکمی کند که مشروع باشد بطوع و رغبت قبول نماید و اگر
وی را زیارت قبری یا ملازمت ارباب تجارب و علما و مشایخ دیار خود بر وی تکلیف
همراه رود و اگر وی را بصحبت ارباب دنیا و ضیافت ایشان خواند بظاهر
قبول کند لیکن بباطن مراعات اهل دنیا را کاره باشد و افعال برادران
مومن را عذری نهد و تاویلی کند ادب چهارم ترک اظهار فضل و کمالات
باید که پیش مجاور اظهار فضل و کمال و افشای علم و حال خود نکند و از مسافرت

نحو و احوالی که در اثنای مسافرت بروی گذشته حکایات و روایات نگوید
و از ان دکانی نسازد که ان جمله مایه رعونت نفس و موجب کدورت
باطن وی گردد اما ادب مجاور نسبت بمسافر اجنبی و ان هفت ادبست
اول گرامی داشتن مسافر است باید که چون مسافری برسد که در کسوت
اهل تصوف باشد مجاور از روی ادب و شفقت با طلاقت وجه و بشاشت
پیش وی باز اید و سبک حاضری پیش ارد و در طعام خوردن با وی
موافقت نماید و اگر مسافری برسد که در کسوت صوفیه نباشد بنظر حقارت
و عدم مبالات در وی ننگرد و وی را از منزلی که مجمع اصحابست اخراج
نکند چه بسیار از اولیا و صلحا باشند که در لباس اهل رسم و عادت معامله
کنند و بحسب ظاهر کسوت بیگانگان پوشند و بحسب باطن در طریقت
اشنایان کوشند ادب دویم ترک پرسشهای اهل رسم و عادت
است چون مسافری بهر وقت می رسد که در لباس اهل فقر و کسوت این
طایفه باشد باید که وی را نپرسد که از کجا میرسی و کجا میروی و یا چه نام داری
و انچه بدین ماند از پرسشهای اهل رسم و عادت که این نوع سخنان
نسبت با این طایفه از طریق ادب دور است و طبع ادیب ازان
در نفور پس باید که امدن وی را از حق بیند و رفتن وی را بحق و تا باشد
حق سبحانه تعالی ادب سیم صحبت و خدمتست باید که بفراست معلوم کند که

راحت وی در صحبتست یا در خلوت اگر صحبت مطلوب اوست با وی بی تکلف
صحبت دارد بطریق انس و الفت و اگر بیند که خلوت مطلوب اوست برای وی منزلی
مناسب حال وی خالی کند و وی را انجا برد و اب خانه بوی نماید و بعد ازانکه
ارام گیرد و باشد که بجهت مشغول شود برسم ولاگی پیش اید و دستی برسر و پای
وی نهد اگر مانع اید و گوید که عادت ندارم بی توقف بجهد و وی را فارغ
بگذارد و اگر مانع نشود برا ولاگی کند چندانکه بخواب رود ادب چهارم بردن
مسافرست بحمام و شستن جامه وی باید که چون روز شود حمام بروی عرض کند
و وی را بر بهترین حمام ها برد و خدمت وی را انجا و مال حمام نگذارد
با هیچ متعهد و روی باشد در خدمتکاری وی قیام نماید و اگر استطاعت
ان دارد که وی را جامه نو پوشاند دران تقصیر نکند و اگر استطاعت
ان ندارد باری جامه چرکین شده وی را پاک کند بشستن و بعد از
حمام وی را بپوشاند ادب پنجم بردن مسافرست بصحبت اعزه و بار
گهها باید که چون از رسیدن وی سه روز بگذرد از وی استفسار نماید
که میل زیارت مشایخ و ائمه شهر دارد یا نی اگر قبول کند وی را بصحبت
اکابران دین و زیارت مقابر برد و اگر قبول نکند وی را انکار ننماید
و اعتراض ننماید و از وی اعراض نکند زیرا که احوال و اطوار این طایفه
مختلف افتاده است بعضی از ایشان را اوقاتی می باشد که دران مجال

این کارها نیست و البته روا نبود که با وی مسافر را صحبت ارباب دنیا
و اصحاب ثروت برد و اگر مسافر این واقعه باشد در عزلت
و صحبت اهل دنیا نظر نماید غالب آن است که وی از این طایفه نیست
و عذر خواستن وی از صحبت ایشان است صاحب کشف المحجوب رحمه الله
گوید که مرا در سفرها هیچ مشقت و هیچ رنج از آن صعب‌تر نبودی که خادمان
جاهل و مقیمان بی‌باک گاه‌گاه مرا بر داشتندی و از خانه این خواجه آن
و دهقان بردندی و من بباطن بر ایشان منکر بودم و بظاهر با ایشان
مسامحتی داشتمی و آنچه مقیمان با من میکردندی از بی‌طریقتی من با خود
میگفتم که اگر وقتی مقیم شوم دانم که با مسافر چگونه معاملت باید کرد
و در صحبت ادبا هیچ فایده بیش از این نبود که آنچه ناخوش آیدت
از آن پرهیزی اوب ستم قبایحست مراعات صحبت مسافر باید
اگر مسافر منبسط شود و چند روز در صحبت وی بایستد و هیچ دنیاوی
اظهار کند مجاور با انجاح آن اقدام نماید که طالب کمال مسافر
صادق بود نه مدعی کذاب که مجاور را متابعت آنچنان کردن وجه
روا نبود وی را چون بایست نفس و آرزوی جمع حشم آمد بدرگاه
سلاطین نباید شد بگدائی یا تجارت و کسب و داد و ستد و ویرا
با صحبت این طایفه چه کار گویند که حضرت شیخ جنید قدس الله

سره العزیز

سره العزیز با اصحاب خود نشسته بود مسافری پیش آمد و وی این طایفه
بر بعضی خدمت وی بجای آوردند و طعامی کشیدند او میگفت غیر از این
مرا فلان طعام بایستی شیخ جنید گفت ترا ببازار باید شد که تو مرد سوقی بوده
نی حریف مسجد و صومعه و در جمله امور مجاور را جز رعایت الکس واجب نبود
که وی با رعایت حق سبحانه تعالی مشغول باشد و تارک هوای نفس خود و چون
کسی از اهل نفس و هوا بصحبت این طایفه رسد و محقق شود که وی را چه صلاحیت
و لایق صحبت این طایفه نیست باید که وی را بوجه اللطف و حسن الجمیل و رفق
و ملایمت بعد از تقدیم مراسم خدمت و شفقت و ضیافت رخصت دهند
و عذر خواهند و روان کنند بروجهی که ملول نشود و اما مقیم قیام بخدمت
اهل الله باید که مجاور جز بخدمت اهل حق استوار ننماید و خاطر بجهت
طعام خاص و عام ترتیب مصالح متفرق نسازد که غیر تضییع وقت نتیجه
بر آن متفرع نشود صاحب کشف المحجوب گوید رحمه الله تعالی که من وقتی در دیار
عراق در طلب دنیا و فنا کردن او بی‌باکی میکردم و وام بسیار بر آمده بود
و من در رنج حصول هوای ایشان فرو مانده ناگاه سیدی از سادات
وقت بمن رقعه نوشت که ای پسر بنگر تا دل خود را بجز از خدای
مشغول نسازی بجهت فراغ دلی که مشغول هوای خود است اگر دلی
یابی عزیزتر از دل خود روا بود که بجهت فراغت وی دل خود را مشغول کردن

دست ازان کار و بداری که نشد کان را خدا ... بخشد باشد در همان

وقت مر ایان نصیحت [illegible] حاصل و ازان تفرقه باز رستم و ...

خود باز رستم والسلام علی من اتبع الهدی تمت الکتاب بعون الملک

الوهاب فی التاریخ غره ربیع الثانی

العبد الاقل نور محمد

بشنو

لما ولدت فاطمة رضی الله عنها توقف النبی صلی الله علیه وسلم

فی تسمیتها فجاء جبرئیل علیه السلام وقال لانها فطمت

عن حظوظ الدنیا

از بهره‌های دنیا

علیه السلام

وقال



